

مبارزه مسلحانه و اپورتونيستها

جلد اول



# مبارزه مسلحانه و اپورتونيستها

## جلد اول

چريکهاي فدائي خلق ايران

بہ خاطرہ :  
حرک فداشی خلق  
رسو کسر حسن سوروری  
بفدیم مسود

بالمیان بہ سوروری راہمیان  
حرکبمیان فداشی حسن سوروری





## شرح مختصری از زندگی رفیق کسبر حسن نوروزی

( ۱۳۵۲ - ۱۳۲۴ )

رفیق حسن در سال ۱۳۲۴ در یک خانواده کارگری در محله راه آهن تهران متولد گردید. پدرش از مهاجرین قفقاز بود که پس از مدتی مبارزه با رضاخان قلدردر گروههای ضد-دیکتاتوری به حزب توده پیوست. سالها پس از پیوستن به حزب توده متوجه اپورتونیسیم رهبری حزب توده شد و مانند بسیاری دیگر از پرولترهای آگاه حزب، خود را از قیام رهبری باند فاسد کمیته مرکزی رها ساخت و از حزب کنار گرفته. روحیات و خصلتهای ضد اپورتونیستی پدر و آزادگی وی از دوران کودکی شرایط مناسبی برای رشد آگاهی و روحیه تعرضی حسن که کودکی بسیار مستعد و باهوش بود فراهم آورد. پدرش با آموختن که هرگز با دشمنان خلق سازش نکند و تا جان در بدن دارد بمبارزه بی امان بر علیه دشمن ادامه دهد.

پایان زندگی پدر، بزرگترین و آخرین درس انقلابی او بود که به فرزندش داد و تاء شیری شگرف بر حسن باقی گذارد.

حسن ۹ ساله بود که پدرش با جمعی از یاران همراهِش در سال ۱۳۲۴ در شرایطی که کمیته مرکزی فاسد حزب توده کادرهای فداکار حزبی را رها ساخته و میدان مبارزه را خالی کرده بود، در جریان یک عمل فدائی دست به یک اقدام

مدرسه‌خانه بر علیه رژیم کودتا زدند و با خارج ساختن یک قطار محمولات نظامی از خط آهن و انفجار آن ضربه‌ای سخت بر حکومت کودتا وارد ساختند. اگرچه این شهروندان آسیبی ناپذیر خلق در جریان این عملیات بشهادت رسیدند، ولی نامشان در سینه تاریخ مبارزات خلقی ما ثبت گردیده و تا ابد زنده خواهد ماند.

این عمل نشاندهنده آن بود که سنگر مبارزه در شرایطی از طرف رهبران حزب حالی شد که توده‌های حزب ———  
 آمادگی جانثاری و نبرد و جلوگیری از سرروزی ارتجاع را داشتند. ولی عدم مرکزیت سالم و انقلابی باعث شده که نیروهای آماده، خلق بهدر رود و روحه، مصمم و بیگانه بوده‌ها بهتاس و نومندی تبدیل شود.

پس از شهادت پدر، حسن که بیست و نه سال نداشت ———  
 محصور شد ضمن تحصیل به کارگری پرداخت. چند سالی بدین منوال گذشت تا اینکه ادامه تحصیل دیگر برای حسن مقدور نبود، وضع مالی و شرایط زیست‌طوری نبود که حسن بتواند با خیال راحت تحصیل کند، از اینرو حسن نیز مانند میلیون‌ها تن از فرزندان توده‌های زهم‌کش که امکان ادامه تحصیل ندارند، محصور به ترک مدرسه شد. از آن پس حسن به کارگری رفت و بعنوان شاگرد پادو در اینجا و آنجا در نزد استادکاران پیشه‌ور بکار پرداخت. نحاری، شش‌ه‌ری و بالاخره فلزکاری و لوله‌کشی، مشاغل کوناگون رفیق را در این دوره تشکیل میدادند. در این ایام رفیق حسن برخی از آثار ادیبان انقلابی را که جزو کتابهای بدرس بود میخواند و سطح آگاهی خود را ارتقا میداد.

۱۴ ساله بود که خانواده‌اش را ترک گفت و در جستجوی نان بد جنوب کشور رفت و در بندرعباس و بندر...

بوشهر به کارگری پرداخت ، ولی جنیدی بعد کار خستودر ااز دست داد و مجبور شد در رستوران یک مسافرخانه یعنیسوان گارسن مشغول کار شود . چند سال بعد به تهران بازگشت و در یک کارگاه فلرکاری و لوله کشی مشغول کار شد . کارش طوری بود که از طرف صاحبکار برای نصب تاسیسات ساختمانی سه شهرهای اطراف فرساده میشد . از این روی بیشتر وقت وی در مسافرت و تماس با مردم مختلف شری میشد که این امر در افزایش تجربات و آشنای صاحب او نسبت بزندگی طلبی بسیار مؤثر بود .

۱۸ ساله بود که مجدداً به جنوب گسور رفت . اینبار او در شهرهای بوشهر ، بندر عباس ، شیراز و کرمان به کارگری پرداخت ، ولی چون کار در آن دوره رونق زیادی نداشت ، مانند همواران کارگر بنگار ایرانی بطور غیرتاری با یک مونسور لنتج خودی را به نسخ شمشهای عری رساند و مدتی در کویت و دومی بنگار پرداخت و بعد با مختصر پس اندازی که دسترنج کارش بود ، به مین مراجعتمود . این مسافرا را و جوان کار آزموده و دنا دنده ای ساختم بود . پس از بازگشت به ایران مدتی در نواحی جنوبی و سپس در تهران به کارگری پرداخت . در تهران مدت یکسال در بخش فوطی سازی کارخانجات ماهسند تهران بعنوان کارگر سکار کار میکرد . پس از آن توسط آشنایان مدرس در کارخانجات راه آهن تهران کاری برایش پیدا شد و از آن پس رهسور در کارخانجات راه آهن در بخش لوله کشی و تاسیسات بعنوان سکارگر محصص مشغول کار شد .

در حال ۴۶ رهنی حسن همراه حدیث از روشنفکران انقلابی در محل سکونتشان یک محفل مطالعاتی راه انداختند . آنها کتابهای ممنوعه را از این طرف و آن طرف بدست



می‌آوردند و مطالعه می‌مودند، ولی اینگونه کتاب‌ها سختی بدست می‌آمد. رژیم دیکتاتوری با وحشگری تمام کلیه آثار انقلابی را جمع‌آوری کرده و ممنوع کرده بود و بشدت از پخش و فروش آنها جلوگیری میکرد. از این روی کتاب بسیار کمیاب بود و اگر پیدا میشد خیلی گران بود و این امر مشکلی برای ادامه کار آنها ایجاد کرده بود. رفیق حسن که یک پرولتر با تمام خصلتهای مثبتش بود، خلاقانه طرحی را به رفقایش پیشنهاد کرد. برطبق این طرح آنها میبایست یک کتابفروشی علنی کنار خیابان بوجود می‌آوردند و در رابطه با خرید و فروش کتاب با کتابفروشیهای دوره‌گرد دیگر که معمولاً منبع اصلی کتب ممنوعه هستند تماس بگیرند و امکانات خود را از جهت بدست آوردن اینگونه کتابها فزایش دهند. رفیق حسن و رفیق دیگری مسئولیت اینکار را برعهده گرفتند و سرفعلی یک کتابفروشی کنار خیابانی در پیچ شمیران را بدست آوردند و مشغول معامله کتاب شدند. آنها خیلی زود توانستند با اکثر کتابفروشیهای خیابانی تماس حاصل کنند و اعتماد ایشان را جلب کنند. از آن بعد کمیابترین کتابها در اختیار محفل مطالعاتی آنها قرار میگرفت.

در اوائل سال ۴۸ رفیق حسن با گروه مارکسیستی رفیق احمدزاده تماس گرفت. در آن دوران رفقای گروه در جلسات مرتبی که هفته‌ای دوبار تشکیل میدادند در واحدهای ۳ الی ۵ نفره گرد هم جمع شده و به بحث و مطالعه روی متون مارکسیستی میپرداختند. یکی دیگر از وظایف ایشان دست‌نویس کردن کتابها و جزوات بسیار کمیابی بود که بدستان میرسید. این کار مهم تلقی میشد زیرا کتابها معمولاً برای چندروز به امانت گرفته میشدند و میبایست

پس از چندروز به صاحب اصلی بازگردانده میشود. دراین زمینه نیز رفیق نوروزی بسیار فعال بود بطوری که مطالب زیادی ازجمله مجموعه آثار رفیق لنین را در چند نسخه دست نویسی کرد و دراختیار رفقای عضو گروه گذاشت.

دراین ایام فعالیت گروه رفیق احمدزاده شکل مشخص تری بخود گرفت و دو برنامه مشخص در دستور کار رفقای گروه قرار داده شد: اول تشکیل هسته های سه نفری مطالعه و کار تئوریک؛ دوم انجام حرکاتی در جهت رسوخ در توده های کارگری و ایجاد زمینه مناسب برای تشکیل حزب. براساس این برنامه از طرف گروه مقرر شد که رفیق

نوروزی دست به یک نوع فعالیت سیاسی در کارخانجات راه آهن بزند. با این ترتیب که با کارگرانی که زمینه های مساعدی نشان میدهند آمیزش نماید و رفته رفته آنها را با مسائل کارگری و مبارزات سیاسی آشنا کرده و به مبارزه جلب نماید. رفیق نوروزی بدنبال این برنامه علیرغم فضای خفقان بار کارخانه اقدام به ارتباط گیری با کارگران مستعد و جلب ایشان به کسب آگاهیهای طبقاتی نمود، رفیق نوروزی با تنی چند از کارگران درباره مسائل کار و کارگری سخن میگفت و ضمناً " کتابهایی از قبیل بشردوستان ژنده پوش، پاشنه آهنین و مادر ماکسیم گورکی را در اختیارشان قرار میداد، ولی این عده پس از مدتی از ادامه این کار خودداری کردند. خفقان شدید پلیسی در کارخانه و تهدیدهای دائمی موریس پلیس سیاسی ایشان را از ادامه چنین کاری باز میداشت. برخی از کارگران که قدیمی تر بودند و تحاریبی از فعالیتهای سیاسی قبل از سال ۳۲ داشتند، شدت ابزاز بدینی میکردند و رفیق حسن رامورد طعنه فرار میدادند که نو برای رسیدن به وکالت و وزارت

به‌کار سیاسی پرداخته‌ای و بدین‌ترتیبی اعتمادی شدید خود را ابراز می‌کردند. البته آنها فقط تجارب مستقیم خود را بیان می‌کردند، از سوئی دیگر آنها به‌آینده، این نوع فعالیتها بخاطر احساس ضعف مطلقى که دشمن در ذهنش آن بوجود آورده بود بدین بوده و امیدی در آن نمی‌افتند و حتی در زوایای فکرشان نقطه، امیدی نسبت به اینگونه کارها پیدا نمیشد.

این نیز امری طبیعی و واضح بود، زیرا مردمی که مرتباً "در مبارزاتشان شکست خورده و با دستگاهی مواجه بوده‌اند که مرتب هرگونه حرکتشان را با شدت سرکوب کرده، نمیتوانند بیهوده بحزى دل ببندند و امیدوار باشند. آنها برای کسب اعتماد نسبت به عنصر پیشگام سیاسی احتیاج بدلائل عینی داشتند. آنها نمیتوانستند به حرفهای بدون ارتباط با عمل دل خوش کنند. در این میان تنها یک کارگر بسیار جوان از قسمت نجاری کارخانجات بود که با شور و شوق بی حد کتابهایی را که رفیق نوروژی در اختیارش قرار میداد مطالعه میکرد و تا باخر این فعالیتها را ادامه داد ولی او نیز نسبت با این شکل کار معترض بود. این رفیق جوان یوسف زرکار بود که بعدها در صفوف جریکهای فدائی خلق به مبارزه بر علیه رژیم برخاست و قهرمانانه در راه آرمان سازمانیش شهادت رسید.

بدین‌ترتیب رفیق نوروژی که عنصر غم فعالیت منظم و شدید با اشکالات حددی مواجه شده بود در مقاله‌ای اوضاع را برای رفقای گروه، تشریح کرد. و صریحاً "اظهار داشت که: هر نوع کار تبلیغی سیاسی با توده‌ها بدون یک اقدام عملی و بدون یک حداقل نیروی متمرکزی که بتواند بدشمن ضرابانی وارد سازد و هیولای دشمن را در ذهن مردم فروریزد و

ایشان راه آسب‌ذری دشمن و امکان ناجودی وی مطمئن سازد، بی‌شمار است."

در همین زمان رفقای دیگری که در چارچوب فعالیتات گروه در میان کارگران و روستائیان فعالیت داشتند نظرات مشابهی را مطرح ساختند. در آغاز برخی از رفقای روشنفکر عضو گروه که با معارفهای ذهنی و صرفاً "تئوریک" بدون ارتباط با عمل فضا را بررسی میکردند، مخالفتهایی با این طرزتفکر چندینبار دادند، ولی خیلی زود بخاطر صداقت بی‌پایانشان و برخورد فعالشان با مسئله توانستند خود را به واقعیت نزدیک کنند و جریانات را نه آنطور که در ذهنشان پرورده بودند، بلکه آنطور که در جهان خارج از ذهنشان میگذشت درآیند. بدینترتیب اولین نسخه‌های مفهوم نوین مبارزه از طریق رفقای کارگر در سطح گروه مطرح گردید و رفیق نوروزی در این میان نقش مهمی ایفا کرد.

بدینترتیب در رابطه با تحلیل شرایط عینی جامعه، دیگر شبهه‌های برای رفقا باقی نمانده بود که تنها کار در شرایط دیکتاتوری بود. پالیسی - نظامی ایران با توجه به سوابق ذهنی خلق از مبارزات گذشته نوعی مبارزه سیاسی - نظامی است که نهایتاً منطبق با شرایط ویژه میهن ما جریان یابد و برای کشف قانونمندیهای آن عملاً اقدام شود.

از آن پس گروه حرکت خود را در جهت تغییر شکل مبارزات خود آغاز کرد. رفیق نوروزی در حرمان تغییر شکل فعالیتات گروه درصفا مقدم وارد فعالیت شد و در سال ۴۹ در یکی از اولین واحدهای حرکت شهری که به فرماندهی رفیق کبیری مسعود احمدزاده تشکیل داده بود شرکت جست. از آن پس رفیق بصورت یک انفرادی حرفه‌ای مبارزه‌ای نوس و دشوار را آغاز کرد. اولین عملیات واحد آنها صادره، مسلسل کلانتری

قلهک بود که با پیروزی با نجام رسید.

پس از عملیات حمله به کلانتری قلهک و اعدام فرسیو ۱۳ نوع اعلامیه توضیحی به تعداد زیاد در سطح وسیعی پخش شد که رفیق نوروزی سخما " در پخش اعلامیه ها شرکت میجست و با موتورسیکلت بشیوه های ابتکاری اعلامیه ها را پخش میکرد.

رفیق نوروزی در اردیبهشت ماه سال ۵۰ در جریگان عملیات بانک آیزنهاور در سیستم محافظ عملیات شرکت کرد و نقش خود را بخوبی ایفا کرد.

در تابستان سال ۵۰ سازمان دچار ضربات شدیدی شد و تیم چریکی رفیق احمدزاده از میان رفت. از این تیم رفیق نوروزی باقی ماند و توانست در اواخر تابستان سال ۵۰ در مرکزیتی که بمنظور تجدید سازمان واحدها تشکیل شده بود فعالانه شرکت جوید.

در اواخر شهریور ماه سال ۵۰ رفیق دریک درگیری طولانی در بیابانهای جنوبی تهران از ناحیه پایمورداصابت گلوله قرار گرفت که با پای مجروح پس از طی مسافت چند کیلومتر خود را از محاصره دشمن خارج ساخت. در شب وقوع حادثه فوق خانه محل استراحت رفیق توسط مزدوران دشمن مورد محاصره قرار گرفت که رفیق نوروزی با پای مجروح و دردناکش در زیر رگبار مسلسل از این محاصره نیز به سلامت خارج شد. پس از این حوادث رفیق حسن بعلت جراحیت پایش نتوانست در عملیات چریکی شرکت جوید، ولی درهمه حال وظایف سازمانیش را انجام میداد. در اواخر مهر که پای مجروحش بهبود یافته بود واحد چریکی تحت فرماندهی خود را تجدید سازمان نمود. این واحد چریکی که بافتخار رفیق شهید "بویان" نامگذاری شده بود از بهترین واحدهای چریکی بود که سازمان ما بیاد دارد.

واحد چریکی "پویان" مقارن با جشنهای ننگیـــــــن شاهنشاهی بیکرشته انفجار روی خطوط انتقال نیروی برق انجام داد که تاء شیر زیادی روی خاموشی تهران داشت آنهم در شبی که رژیم آنقدر برای پرشکوه کردنش زحمت کشیده بود. در اواخر پائیز سال ۵۰ رفیق حسن در صادره بانک صادرات شعبه نارمک شرکت جست و در اوائل زمستان همانسال در عملیات حمله به بانک ملی شعبه صفویه فرماندهی عملیات را برعهده داشت و شخصا با رگبار مسلسل رئیس نوکرفست و خوش خدمت بانک را بسزای خیانتش رسانید.

در بهمن ماه ۵۰ رفیق نوروزی در عملیات صادره اتومبیل حامل پول بانک بازرگانی شرکت کرد و نقش خود را بخوبی انجام داد و با فعالیت منظم خود پیروزی عملیات صادره را پی ریزی کرد.

در جریان تظاهرات باصطلاح ملی سال ۵۰ که بخاطر انحراف افکار عمومی با خرج مبالغ هنگفت و گزاف از جانب رژیم طرح ریزی شده بود، واحد چریکی "پویان" بفرماندهی رفیق نوروزی در برنامه درهم ریزی تظاهرات شرکت جست و با چند انفجار کم خطر در رابطه با عملیات سایر واحدهای چریکی کل تظاهرات را برهم ریخته و کوشش بزرگ دشمن را در فریب افکار عمومی نقش بر آب ساختند و ضمناً به مردمی که بزور باطوم پلیسها بمیدان توپخانه هدایت میشدند فرصت دادند که به خانه های خود بازگردند.

در اواخر زمستان ۵۰ رفیق نوروزی به همراه رفیق شهید احمد زبیرم با چند نارنجک به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و بسلامت به پایگاه خود بازگشتند. از آن پس رفیق نوروزی در نقش یک سازمانده و یک مربی سیاسی- نظامی فعالیت پرثمرش را آغاز کرد و در آموزش کادرهای تازه و

داوطلبان جدیدی که به مبارزات نوین خلق روی آور می‌شدند نقش مؤثری ایفا نمود و درشرایطی که دشمن شدیدتریـــــــ فشارها را در ایران برقرار ساخته بود، فعالیتش را لحظه‌ای قطع نکرد و علیرغم لطمات و ضرباتی که به واحدهای تحت آموزش او وارد میشد، با روحیه‌ای پرشور و امیدوار به تجدید سازمان میپرداخت و واحدهای ضربت خورده را از نو احیاء میکرد. رفیق نوروزی در آموزش رفقای تازه‌کار و سواس و دقت بسیار نشان میداد و میکوشید هرچه سریعتر کاراکتر انقلابی رفقا را اعتلا بخشد. از این روی سعی میکرد با دادن مسئولیت به رفقا و راهگشایی ایشان عملاً "آنها را در کوران کار قرار دهد تا در جریان عمل رشد کنند و آبدیده شوند.

رفقائی که با رفیق نوروزی کار کرده‌اند هرگز صمیمیت، صداقت، فروتنی و تعهد بی پایان رفیق را فراموش نخواهند کرد و این بارزترین خصلت‌های او همیشه راهنمای عملشان در مبارزات انقلابی خواهد بود. با اعتقاد رفقائی که با او کار کرده‌اند وجود او خود نوعی انگیزه برای بهتر کارکردنشان بوده است و این نهایت تاءثیرینست که یک انقلابی میتواند بروی رفقای هم‌زمش ایجاد نماید.

سال ۱۳۵۱ برای رفیق نوروزی سال تلاشهای پیگیر بود. در پائیز سال ۵۱ رفیق نوروزی در سر یک قـــــــرار خیابانی با محاصرهٔ بیش از ۶۰ مزدور دشمن که با سلاحهای اتوماتیک مسلح بودند مواجه شد. محل قرار در خیابان شوش تهران واقع شده بود. رفیق نوروزی که متوجهٔ محاصرهٔ دشمن گشته بود پس از یکرشته تیراندازی متقابل با ماءمورین دشمن و محروح ساختن یکی از ایشان خود را بداخل مسیر خط آهن جادهٔ آرامگاه انداخت و درحالیکه ۶ عنصر مسلح دشمن بسمت وی شلیک میکردند از محاصره سلامت خارج شد.

رفیق حسن در فاصله زمستان ۵۱ تا زمستان ۵۲ را به کار آموزش و سازماندهی کادرها ادامه داد و در برنامه ریزیهای سازمان فعالانه شرکت جست و در جهت برپا کردن امکانات تازه برای گسترش مبارزه نقش خود را به شکل خوبی ایفا کرد و اثرات مشخصی بررشد و گسترش فعالیت‌های سازمان ما از خود باقی گذاشت.

در ۲۵ دیماه ۵۲ رفیق نوروزی که در پی انجام مأموریتی در منطقه لرستان در حال حرکت بود بطور غافلگیرانه مورد حمله مأمورین دشمن قرار گرفت و علی‌رغم غافلگیری، سلاح برکشید و مزدوران را به رگبار مسلسل بست ولی خود نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفت و شهادت رسید. دشمن خبر درگیری را ۱۲ روز بعد از جراید اعلام داشت و از تعداد تلفات خود ذکری بمیان نیاورد و فقط به ذکر این جمله اکتفا کرد که: "در این درگیری به هیچ عنصر غیرنظامی آسیبی نرسید". و این نشان میداد که تعدادی از مزدوران دشمن با رگبار مسلسل رفیق کشته و مجروح شده‌اند. بهر حال رفیق حسن نوروزی این رزمنده دلاور سازمان ما و این فرزند راستین خلق پس از سه سال مبارزه پیگیر برای بیداری خلق خود شهادت رسید. او شهید شد ولی تاء ثیرات سه سال مبارزه بی‌امان او همواره در کالبد جنبش خلق ما با برجاست و مبارزینی که برای ادامه راه او به میدان می‌آیند همواره خاطره دلاوریها و فداکاریهای او را پشتوانه عمل انقلابی خود خواهند یافت و با قلبی روشن در راهی که از خون شهدای ارزشمندی چون حسن سرخ گشته پیش خواهند تاخست و وسیله رهائی خلق را فراهم خواهند نمود.

هنگامیکه خبر شهادت رفیق کبیر حسن نوروزی برفقای هم‌رزم رسید همگی بیاد آوردند قطعه شعری از رفیق مائو



را که رفیق نوروزی در هنگام شهادت فدائیان خلق زیرلب  
با شوقی بی پایان زمزمه میکرد:

پنجه برگها آویزان است  
و چنگال دشمنان تیز  
و اینان پرنیانی امیدهایمان را میدرند  
در گندم زار زنجره‌ای میخوانند  
در خانه بی شوی زنی مینالد  
ره گم کرده کودکی پدرش را آواز میدهد  
رودها دامن‌کشان پیش میروند و دامن‌ابدیت را می‌شویند  
و این خونها که نبض هزاران مرد در آن جاریست زندگی را  
میشوید  
تا زنجره آرام گیرد، زن بی شوی نماند  
و کودک برچهره پدر لبخند زند  
من قطره‌ای از دریای بیکران خلقم  
و همچون شب‌نمی که زیور گلهاست و همچون آن تک‌فـرـوـغ  
آسمان که زمین را روشن میکند  
با اینهمه من بی هیچم اگر نتابیم، اگر نخندم  
تازه اگر بگیریم و همچون شب‌نم که گلهای فراموش می‌کنند  
تبخیر شوم  
شما خواهید بود و من در شما خاک شده‌ام  
نه، بمن به اقیانوسها بیاندیشید، نه بیای زخم‌دار، بس  
قدمهای استوار امیدوار باشید  
شعله مانند خشم خوسه میدهد  
و خشم خرمن سرخ امیدهای فروکوفته است  
امسال خلق \* ما مزارع انسانی را بارورتر خواهد یافت

بیم مدارید

بیم مدارید

( نقل از: "نبرد خلق" - ارگان "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" - شماره چهارم - مردادماه ۱۳۵۳ ) .

---

\* رفیق نوروزی با تغییر در کلمه چین و دهقانان باین شعر جنبه انترناسیونالیستی و عموم خلقی میداد. ما نیز شعر را بهمانگونه که رفیق میخواند آوردیم .

مقدمه

انقلاب صدامیریالیمستی خلق ما روزهای حساسی را مینماید. روزهایی که تاثیر بزرگی بر تحولات آینده آن خواهد داشت. امیریالیم که با قیام بهمن ماه یعنی از کمال بود در معرض مهلکترین ضربات خلق قهرمان ما قرار داشت و بهروشنه‌ای که متوسل میشد بازمنیواسست خود را از این ضربات که روز بروز براسی مرکباتر میشد نجات دهد. در سجده با فدا کردن شاه سرنوشت خود را از سرنوشت این سک ریجیریش کد انقافا "برایش ارزش خاصی داشت جدا نمود. شاه سقوط کرده بود، ولی امیریالیم صرفاً "به یک عقب نشینی تاکتیکی دست زده بود (۱) .

در واقع از پانزده سال ۵۷ امیریالیم فهمیده بود که دیگر شاه ساقط شده بیشتر اراده با حور برای عملیات حنکی او مفید است. امکاناتی که این عقب نشینی تاکتیکی برای امیریالیم ایجاد کرد، به او فرصت داد که با تجمع قوا و آراسر جدید بلافاصله پس از قیام بهمن به یک تعرض همه‌جانبه دست بزند که حنکی نام عیار را در همه زمینه‌ها - فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی - به خلق ما تحمیل کند.

در زمنه فرهنگی میبینیم که بورژوازی وابسته به امیریالیم به شیوه جدیدی دست زده: اگر در زمان خاندان پهلوی با تحریف فرهنگ ملی، سعی میشد فرهنگ ملی خلقها به "فرهنگ شاهنشاهی" تحویل شود، امروز می‌بینیم که حکام جدید اساساً "کمر به نابودی فرهنگ ملی ما بسته اند (۲) . هجو می که علیه فرهنگ ملی ما صورت میگردد زیر پوشش مذهب فرار دارد و این اولین باری نیست که امیریالیم برای پیشبرد سیاستهای خود

از مذهب استفاده میکند. در کشور ما استعمار و امپریالیسم همواره مذهب را وسیله‌ای برای نعره‌مانداختن در میان فشرها و طبقات خلق تلقی کرده‌اند و در رابطه با مذهب دو سیاست کاملاً "منضاد در پیش گرفتند که هر دو، دوروی یک‌سکه سیاست استعماری‌اند. گاه امپریالیسم رامبیینیم که درلباس خشک مفسرترین و متعصب‌ترین و خرافی‌ترین حامیان اسلام درآمده و از این موضع باجماق تکبر به هر نیروی دمکرات و ضد امپریالیست می‌تازد و گاه امپریالیسم رامبیینیم که بیشرمانه عقاید و سنن مذهبی مردم را به‌بازریجه می‌گیرد. همه میدانند که چگونه پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ توسط انگلیس سیدضیاء درنقش کربه عابد درحالیکه متعصبانه سبک دفاع از اسلام به‌سینه می‌کوفت بر صحنه ظاهر شد و کم نیستند مردان و زنان ۷۰ و ۸۰ ساله‌ای که بیاد می‌آورند زمانی را که رضا خان و فرماندهان قشوش در عزای حسین پیسپیش فشون تحت فرماندهی خود حرکت میکردند و لجن بسر میزدند و لسکریان را به فمه رسی و زنجیر زنی و امیداشند و بدین ترتیب عوام‌فریبی میکردند و پایه‌های یکی از سیاه‌ترین دیکتاتوری‌ها را تحکیم میبخشیدند، ولی همین رضاخان راچندی بعد میبیینیم که بیشرمانه ژاندارمه‌پیش را و امیدارد تا درمغایر حجاب از سر زنان بردارند، به آزار روحانیون می‌پردازد و حرم حضرت رضا را به نوپ می‌بندد و مومنان را وحشیانه قتل عام میکند. کسی نیست که امروز منکرآن باشد که این هر دو سیاست از یک جا سر چشمه می‌گرفت و آن هم سیاست استعماری انگلستان بود.

در زمینه سیاسی می‌بینیم که بورژوازی وابسته به امپریالیسم بلافاصله پس از قیام بهمین بطور منظم و طبق برنامه معین، حمله به آزادی‌های راکه خلق دلاور ما با دادن هزاران قربانی به کف آورده بود آغاز کرد و امروز همه بوضوح می‌بینند که خصوصی‌ترین آزادی‌های فردی نیز در معرض خطر جدی قرار دارد و دراین زمینه هیئت حاکمه چنان گستاخانه رفتار می‌کند که چنانکه کوی بی‌بشارتی به مردم می‌دهد، خبرنقص و القای این آزادی‌ها را پخش می‌کند. پلیس سیاسی مخفی شاه، که یکی از نزدیکترین آماج‌های مبارزه مردم بود، بازسازی می‌شود و خیرآن مصراحت از دستگاه‌های تبلیغاتی پخش میشود.

برای آماده کردن اذهان مردم جهت برقرار کردن اختناق در مطبوعات، همد دستگاه‌های تبلیغاتی رور و شب این افسانه دروغین را تبلیغ می‌کنند که کویا مطبوعات باعث سرنوینی دولت مصدق شده و این هم در اثر سو استفاده از آزادی صورت گرفته.

در زمینه سیاسی، مخصوصاً "پیش نویس قانون اساسی که از طرف دولت منتشر شده، نیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن را آشکار می‌کند، در اینجا می‌بینیم که قانون اساسی بورژوا - فئودال سابق جای خود را به یک قانون اساسی کاملاً "متناسب با دیکتاتوری بورژوازی وابسته می‌دهد. در زمان حکومت قانون اساسی سابق دیدیم که چون این قانون اساسی تا حدی منعکس کننده آرمان‌های دموکراتیک انقلاب مشروطیت بود چگونه برای رژیم‌های وابسته، به امری دست و پاگیر تبدیل شده بود، بطوریکه آنها یا میبایست تفسیرها و تغییراتی بر مواد آن وارد کنند و یا قوانینی متناقض با آن بگذارند و یا آنچنانکه اکثراً "می‌کردند، در عمل اصول آنرا زیر پا گذارند. ولی بهر حال هیچیک از این اعمال بدون آلودگی و رسوائی سیاسی انجام نمی‌شود همواره نقض اصول قانون اساسی نزدیکترین بهانه سیاسی را بدست مخالفین میداد. از پیش‌نویس قانون اساسی جدید با توجه به ماهیت و ترکیب اعضای مجلس "خبرگان" می‌توان پیش بینی کرد که در بهترین حالت (۳) به همین صورت کنونی تصویب خواهد شد. تمام اختیاراتی را که شاه بطور غیرقانونی و علیرغم قانون اساسی گذشته، اعمال میکرد، مطابق قانون در اختیار رئیس جمهور خواهد گذاشت. اگر در رژیم سابق علیرغم قانون اساسی و حتی علیرغم قوانین عادی شکنجه می‌کردند به شلاق می‌بستند و تفتیش عقاید میکردند در پیش‌نویس قانون اساسی جدید همه این کارها مبنای قانونی پیدا کرده است. در گذشته حکومت با نقض حقوق مصرحه در قانون اساسی برای فرد، امنیت قضائی افراد را مورد دستبرد قرار میدادند در حالیکه، در پیش‌نویس قانون اساسی جدید فقدان مطلق امنیت قضایی فرد در مقابل قدرت دولت به صورت اصلی قانونی در آمده است.

همه اینها نشان میدهد که تاجه حد این اصل که تئوری مبارزه مسلحانه

بر آن استوار است صاحب دارد که در شرایط استفرار بورژوازی وابسته به امپریالیسم ناکریر شکل حکومت ، سیاهترین اسب‌داده‌ها خواهد بود و مبارزات خلق در راه آزادی و دموکراسی به نفع آنها باعث عقب نشینی و اعطای آزادیهای دموکراتیک (۴) نمیشود ، بلکه هر چه مبارزات دموکراتیک خلق اوج بیشتری بگیرد بورژوازی وابسته سعی میکند قید و بندهای تازه‌ای بدست و پای خلق برند . اینهمه مبارزات خلق در راه کسب آزادی ، موجب توطئه‌های جدید امپریالیسم برای برقرار کردن احنافی به مراتب سیاهتر از گذشته میشود . (۵) تنها با سرکونی حاکمیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته ، همانطور که نئوری مبارزه مسلحانه می‌آمورد ، امکان برقراری دموکراسی وجود دارد . (۶) بورژوازی وابسته به امپریالیسم در این هجومهای سیاسی نیز چهره خود را پست نصاب اسلام پنهان میکند . زمانی بود که فتوادلها برای حفظ اسلاک خود از شورش و عصیان دهفانها در هر جا خنخه و شلاق و زندانهای خصوصی بنا میکردند . این عقب مانده‌ترین و وحشیانه‌ترین شکل مجازات ، امروز هم برای مردم ناآگاهانه تنها برقرار است ، بلکه ابعاد غیر قابل‌نصوری یافته‌است ، زیرا بورژوازی وابسته با امپریالیسم برای مهار کردن عصیان خلق خود را محتاج یه آن می‌بیند . در هر محل و حتی در هر مورد به شیوه خاصی از سرکوب متوسل شود و از آنجا که یک نظام جزائی واحد و پایبند به نص اعلام شده قانونی نمیتواند این نیاز را بر آورد ، لذا در هر گوشه از مملکت و بر سر هر گذر باندهای سیاهی تشکیل می‌دهد که خودسرانه به مردم مسلطند و هر یک تخته و شلاق و دادگاه و زندان خاص خود را دارند و همه این خودسریها را با توسل به مذهب و قوانین مذهبی ، که گویا هرلومپنی بلافاصله پس از آنکه ریشش را رها کرد و دشنامی به کمونیسم داد متخصص و مجتهد در اعمال آنها میشود ، توجیه میکند .

و اما در زمینه اقتصادی امپریالیسم و بورژوازی وابسته به او از همه رمبدهای دیگر بی‌گذشت تر بوده‌اند . اگر قیامهای انقلابی خلق پاره‌ای آزادیهای فرهنگی و سیاسی را موفتا " برای مردم به ارمغان آورد و حتی عده‌ای از آنان توانستند سلاح به کف آرند ، در زمینه اقتصادی هرگز حتی

لحظهای احازه داده شده است که روابط موجود کو حکمران تعمیری پیدا کند و در این زمینه همه چیز درست بهمان صورتی است که بود و حتی سیستم بانکی و بانکی ، که منظر میآید با آنهمه تا کید اسلام بر حرمت ربا دچار تحولی اساسی شود ، تا همان ماهیت تجدید سازمان یافت ، با توسل به اسلام مجازاتپای خود سرانه اعمال میشود ولی در نظام بانکی ادعای اسلام در مورد ربا نادیده گرفته میشود .

در این مدت که بحران بزرگی دامگیر تولید و مبادله بود ، بورژوازی وابسته چنان کستاخانه عمل کرد که در تاریخ بی سابقه است . پس از سه میلیون کارگر از کار اخراج شدند ، بدون آنکه سرمایه داران وابسته ، مسئولیتی راست به سرنوشت آنها و خانواده شان بپذیرند و هر جا که کارگران باین کار اعتراض کردند ، دولت بحمايت از سرمایه داران وابسته برخاست .

در این زمینه بارهای ار رهبران روحانی با اعلام اینکه نهضت ما هدفی جز نجات اسلام نداشت ، کمک بزرگی به بورژوازی وابسته کردند و خیلی زود این بورژوازی بواسطه خواستههای زحمکسان ، دایر بر تغییرات اساسی در نظام انصافی و روابط تولیدی ، داغ رسمی ضد انقلاب را با تائید روحانیون بزند . اینگونه روحانیون هنگام سخن گفتن از نهضت خلق چنان جلوه میدهند که گویی مسئله آنها در نهضت مسئله نجات اسلام و قرآن بوده نه نجات خلق از ربر یوغ امپریالیسم و بورژوازی وابسته . اینها در صدد نجات مذهب خود بودند ، نه نجات خلق و در این زمینه است که اینگونه روحانیون در نظر مردم به عنوان حامیان بی چون و چرای سرمایه وابسته و احیاناً "آماج مستقیم آینده نهضت خواهند بود .

در زمینه نظامی دیگر لازم به توضیح نیست که امپریالیسم با چه جسارت ، چابکی و فاطعینی از همان روزهای اول پس از پیام به تجدید سازمان ارتش پرداخت و با چه طرحینای حساب شدهای در سراسر کشور گروهینای شبه نظامی بوجود آورد و لازم نیست که بگوئیم در این مدت چه حملات سازمان یافتنی علیه خلق ما صورت گرفته است . اینها بر همه آشکار است .

دکرای مطالب را در این مندمد به این سبب ضروری دانسیم که بطور  
اجمالی قدرت امیرالایم و بورروازی وابسته و هوشیاری او را در ارزیابی  
توقعیت خود نشان دهیم .

برای هر یک از مطالب فوق می توان دهها و صدها نمونه از واقعیات  
اژندکی کسوربان ارانده داد . در حاسیه این توضیح مخصوصاً " فصد داشتیم  
نشان دهیم که چگونه رهبران جدید وابسته بامیرالایم و بورروازی وابسته ،  
تمام تلاش خود را برای بحکیم روابط امیرالایستی در میهن ما به کار می برند ،  
ولی خلق ما و ساربانها و گروههای مدعی رهبری خلق در چه شرایطی  
فرار دارند؟ سوالی است که پاسخ آن ، موضوع این نوشته نیست ، ولی  
همه نیروهای خلق امروز باید پاسخ روشنی برای آن داشته باشند ، همانقدر  
به اجمال میگوئیم که خلق ما پس از پیام بهمن ماه نیز مانند پیش از آن  
مبارزات قهرمانان خود را علیه نظام اقتصادی وابسته به امیرالایم ادامه داده  
و حتی اسکال بسیار عالیتر مبارزه را در این مرحله به کار گرفته است و با آنکه  
دشمن بار بار کاری و با رها کردن پاردهای از نوکرهای سابق خود دست به خرید  
مزدوران جدیدی زده ، خلق با هشیاری این مزدوران جدید را در هر لباس  
ولهجهای که بودند شناخت و نشان داد که فریب دادن این خلق کار  
آسانی نیست .

ولی آیا احزاب ، سازمانها و گروههای مدعی رهبری خلق در قس  
و طبقات مختلف ، آن آگاهی را که لازمه اوضاع کنونی است اشاعه داده اند  
و آن شیوه های مبارزه را که بتواند ، نه تنها پیشروی هجوم امیرالایم را  
متوقف کند ، بلکه در نهایت امر به نابودی آن در کشور ما بیانجامد ، در پیش  
گرفتند؟ ما معتقدیم که این سازمانها هنوز تحلیلی دقیق از آنچه در کشور  
می گذرد و مخصوصاً " رژیم کنونی به خلق ارائه نکرده اند و خود به خود وقتی  
ماهیت اوضاع کنونی بر ایستان روش نیست نمی توانند شیوه مبارزه مناسب  
با اوضاع کنونی را نیز ارائه نمایند و آنچه انجام میدهند جز فعالیتهای  
پراکنده و جسته و گریخته که تحت فشار حوادث خود به خودی انجام می شود ،  
چیز دیگری نیست .



بررسی و توضیح این نظر در مورد سارمانها و گروههای غیر کمونیستی  
 فعلا " مورد نظر ما نیست ، بلکه فصد ما از این نوشته آن است که نشان دهیم  
 چگونه اپورتونیستنها در داخل نهضت کمونیستی ما علیه خط مسی انقلابی  
 چریکهای فدائی خلق مبارزه میکنند و عملا " لطمهای جبران ناپذیر به نهضت  
 خلق ما وارد میکنند ، آنهم در شرایطی که همانطور که در فوق نشان دادیم  
 امیرالیسم و سکهای زنجیریش در هجوم علیه انقلاب ما مرحله‌ای حدی و  
 تعیین کننده را تدارک میبینند . هدف این جزوه آن است که تئوری مبارزه  
 مسلحانه را تشریح کند اپورتونیستهایی را که با انتقاد از این تئوری برای  
 خود دکائی بار کرده اند افساء کند و نشان دهد که این اپورتونیستها برای  
 حفظ اصالت مارکسیسم — لنینیسم نیست که با تئوری مبارزه مسلحانه به جنک  
 برمیخیزند ، بلکه ایان برای حفظ وجودی عمل خودسان در نهضت ، دست  
 به این مبارزه رده اند .

## فصل اول

منتقدان امروزی مبارزه مسلحانه چه کسانی هستند و شیوه کارشان چیست؟

برای آنکه بهتر بتوانیم ماهیت اپورتونیستی را که امروز نهضت کمونیستی را مادرو وجود منتقدین از تئوری مبارزه مسلحانه با آن دست به گریبان است، بسناسیم بهتر است کار خود را از آخر شروع کنیم و ضمن شناختن ترکیب امروزی این منتقدین اسلاف آنها را بسناسیم و تباری را که این اپورتونیستها سعی میکنند از مردم پنهان کنند، افشاء کنیم.

"سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" در میان منتقدین از تئوری مبارزه مسلحانه برای خود حق ویژه‌ای فائل است. این سازمان در "مختصری از وضعیت سیاسی جامعه حبش خلق و تاکتیک کمونیستها" در صفحه ۱۵ مینویسد:

"ناکفه نگذاریم که تجزیه و تحلیل عملکردهای مشی چریکی در زمینه‌های سیاسی و شکیلاتی و مابسی ایدئولوژیک این عملکردها از مواردی هستند که کارروی آنها همچنان ضرورت داسه و از اهمیت خاص برخوردار است. بدون تردید این عمل بویژه از عهده بیروهائی برمیآید که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده و در متن این جریان فعالیت عملی داشته‌اند و در زندگی روزمره مبارزاتی خود تاثیرات سوء انحرافات این مشی را در همه جلوه‌های آن لمس کرده‌اند. " و مسلماً در میان این نیروهایی که در "عمل" شرکت داشته‌اند و آثار سوء "مشی چریکی" (۷) را به تجربه دریافته‌اند همین "سازمان پیکار" از همه مهمتر است. "سازمان پیکار" نه تنها به "سوء انحرافات" ناشی از "مشی چریکی" در "عمل" پی برده، بلکه توانسته است به نوع جدیدی از مارکسیسم - لنینیسم دست یابد که گویا هم دوا در دانه انحرافات گذشته و هم راهگشای آینده است و این مارکسیسم - لنینیسم با "مشی توده‌ای" است و به این ترتیب اعضاء "سازمان پیکار" دیگر

مارکسیست - لنینیست های معمولی نیستند ، آنها "مارکسیست - لنینیست های  
مبتدعه مشی توده های" میباشند و در تعریف "مشی توده های" در صفحه ۵۵ همان  
کتاب میخوانیم که . "مشی توده های آن خط مشی است که با ارزیابی دقیق و همه  
جانبه از شرایط اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی و نیز توجه عمیق به مرحله ای که  
جنبش توده های در آن جریان دارد تاکتیک و شیوه خود را انتخاب میکند .  
هیچگاه نباید سکنی از مبارزه را در دستور توده ها قرار دهیم که با آن بیکانه  
باشد" (۸) (نکته ارماست ) .

البته "مشی توده های" نیز مبارزه مسلحانه معتقد است ، ولی "ابن تدارک  
پیام و مبارزه مسلحانه توده های در اساس با تدارکی که مشی چریکی به آن معتقد  
است و چریک های فدایی خلق به نادرست کوشیدند این مرز میان این دو را مخدوش  
نمایند تفاوت دارد (از جزوه نقدی بر پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک صابر  
وحدت جنبش کمونیستی - ص ۹)

و این سخن گرافه نیست و "سازمان پیکار" در "عمل" نشان داده است  
که بخوبی رمان انجام آن شکل مبارزه مسلحانه را که با طبیعت "مارکسیسم -  
لنینیسم" معتقد به "مشی توده های" سازگار است می شناسد . مگر در همین  
آدرماه ۵۷ نبود که "سازمان پیکار" اعلام نمود ، "صفت مشخصه این مرحله را  
جنگ مسلحانه و خونبار بین خلق و ضد خلق تشکیل میدهد" (اعلامیه پیش  
بسوی تشکیل هسته های مسلح خلق ۵۷/۹/۱۶) . و مگر در همانجا تکلیف مبارزه  
را روشن نکرد که : "باید با تمام قوا . . . آماده شد . . . با تمام قوا و با هر  
امکان که سراغ دارید مسلح شوید و در جهت تدارک ارتش مسلح خلق ، هسته  
های محدود و مسلح و مخفی تشکیل دهید" .

"مشی توده های" از این هم روشنتر راجع به مبارزه مسلحانه سخن می -  
گوید . در اسفند ۵۷ درباره مبارزه مسلحانه در جزوه "مختصری از وضعیت سیاسی  
جامعه جنبش خلق و تاکتیک کمونیست ها" می خوانیم که : "اگر امروز قهر بصورت  
کلی و بعنوان یک استنتاج ناگزیر مطرح بود امروز بصورت مشخص درد سنور فرار  
میکرد . اگر امروز تربیت سیاسی طبقه کارگر صرفاً "در خلال مبارزه اقتصادی  
سیاسی اش با کارفرما و رژیم سرمایه داری وابسته حاکم امکان پذیر بود امروز

این تربیت و آگاهی و تشکل نمیتواند بدون شرکت کارگران در مبارزه مسلحانه توده‌های بدون کار آگاه‌کرانه حول مبارزه مسلحانه توده‌های و تدارک همه جانبه آن صورت پذیرد" (ص ۲۷) حتی شکل آینده این مبارزه مسلحانه نیز در همین جزوه مشخص میشود: "بنظر ما روند عمومی مبارزه در ایران مبارزه مسلحانه توده‌ای خواهد بود. مبارزه مسلحانه ای که با حملات جنک و گریز هسته‌ای مسلح و بار - تیرانی در شهر و روستاها شروع شده و با قیامهای مسلحانه در این یا آن منطقه و این یا آن شهر تلفیق خواهد شد" (ص ۲۹).

ملاحظه میکنید که آن وظیفه تشکیل حزب سیاسی پیش از دست زدن به مبارزه مسلحانه که همیشه بزرگترین حربه اپورتونیست‌ها علیه شورای مبارزه مسلحانه بوده و اپورتونیستهای سازمان پیکار نیز اپورتونیسم خود را اساساً تحت این لاف‌ها پنهان میکردند به کناری گذاشته شده و تشکل پروتاریا در جریان مبارزه مسلحانه توده‌های پیش‌بینی شده است مادامی‌که اینجانبه عدول از این پیکار از دکم مقدس تشکیل حزب پیش از دست زدن به مبارزه مسلحانه کسب داریم و نه باینکه تا چه حد این گفته‌ها با نظرات گذشته این سازمان و آینده‌اش تناقض دارد. بلکه میخواهیم به خواننده خود نشان دهیم که مارکسیست - لیننیست‌های معتقد به "مشئ توده‌ای" همانطور که خودشان میگویند منکر اعمال قهر اعلائی نیستند بلکه معتقدند وقتی به این مبارزه باید دست زد که توده‌ها کاملاً "آمادگی داشته باشند، در عمل هم نشان داده‌اند که "می‌فهمند! توده‌ها چه وقتی برای دست بردن به اسلحه آماده‌اند، حد اقل از آذرماه تا اسفندماه ۱۳۷۰ این آمادگی وجود داشته و مورد تایید سازمان پیکار" نیز قرار گرفته‌بسی میتوان معتقد بود که انهام اپورتونیسم که هواداران "مشئ چریکی" به این سازمان وارد میکنند زیاد هم به آن چسبندگی ندارد! اینها هم به مبارزه مسلحانه معتقدند: منتها بشکل "توده‌ای" آن نه "جدا از توده"؛ البتد این فصاحت درست می‌بود در صورتیکه این سخنان لااقل در حد توانایی "سازمان پیکار" به مرحله عمل درآمده بود. "سازمان پیکار" تحت فشار شرایط قبول کرد که فرمان مبارزه مسلحانه فرار سیداست ولی خود به سازماندهی و انجام این مبارزه دست نزد و خلع سلاح چند نفر از اعضای این سازمان نیز

با اسلحه نمیتواند دلیل کافی بر آن باشد که سازمان در "حد امکانات خود" مشغول سازماندهی مبارزه مسلحانه توده‌ها بوده زیرا حتی اگر سازماندهی مبارزه مسلحانه توده‌ها نیز مخفیانه باشد خود این مبارزه نمیتواند آنقدر مخفی باشد که برای اثبات وجودش توسل به اینگونه دلائل غیر مستقیم لازم باشد و خود سازمان هم صریحا "مدعی سازماندهی آگاهانه نشده و حتی در اسفند ۵۷ قبول کرده است که اعلامیه "تشکیل هسته‌های مسلح خلق" گر چه بموقع منتشر شده و نیاز جنبش تودهای را منعکس نموده ولی آنقدر ناقص بوده که اجرای مفاد آنرا در عمل غیر ممکن سازد و عیب دیگر آن هم این بود که گویا حتی خود سازمان هم درصدد اجرای مفاد آن بر نیامده چه رسد به مخاطبین غیر سازمانی اعلامیه (۹) .

به این ترتیب است که سازمانی که در "عمل" متوجه "سوء انحرافات مشی چریکی" شده "در عمل" مشت خود را باز میکند و نشان میدهد که صرفا "اپورتونیست بی عملی است که در تئوری بدنبال جنبش توده‌ها می افتاده است و وقتی فریادهای مردم چند صد هزار نفری را در خیابانها به طلب سلاح میشوند از لحاظ تئوریک به مبارزه مسلحانه معتقد میشود و وقتی که چندروری این فریادها را شنید معتقد به افول نهضت توده‌ها و رکود جنبش میشود آنگاه است که معتقد دیروزی به مبارزه مسلحانه توده‌ای بدون آنکه دست به آن مبارزه زده باشد مردم را به پای صندوقهای رأی دعوت میکند که خود میدانند بورژوازی وابسته از پیش تعیین کرده است که چه کسانی باید از آن بیرون بیایند و گناه اینرا هم بگردن اصل‌لینینی بودن در کنار توده‌ها که در اینجا بدنباله روی از توده‌ها تبدیل شده میاندازد (۱۰) .

ببینیم منظور "سازمان پیکار" از عبارت مبهم "آن نیروهائی که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده" غیر از خودشان دیگر چه کسی ممکن است باشد. نویسنده مقاله در اینمورد ساکت است ولی با اندکی توجه به تاریخ دهساله مبارزه مسلحانه در ایران میتوان هم مصداقهای دیگر "آن نیروها" وهم علت سکوت مقاله را در مورد بر شمردن آن نیروها دریافت. یکی دیگر "از نیروهائی که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده"

و امروز در موضع انتقاد از آن قرار دارد گروه منشعب از سازمان چریکهای فدایی خلق است. اینها نیز با تکیه به اصول مارکسیسم - لنینیسم و برافراشتن پرچم انتقاد به میدان مبارزه با تئوری مبارزه مسلحانه آمدند و آقدراز لنین نقل و قول آوردند که کسی تا آن زمان نیآورده بود و اگر اتفاقات بعدی پیش نمیآمد شاید امروز همه اپورتونیستهای کشور ما بوجدشان افتخار میکردند و پرچم رهبری مبارزه با تئوری مبارزه مسلحانه امروز بجای "سازمان پیکار" بردوش آنها بود. اینها با دقت و ظرافت "مارکسیستی-لنینیستی" ۱۱ به افشای خصلت "جدا از نوده‌ها" مبارزه مسلحانه‌ای که توسط سازمان چریکهای فدایی خلق صورت میگرفت مبادرت نمودند ولی عمل بعدی آنها نشان داد که همه این ظرافتهای تئوریک چیزی جز بهانه برای گریز از میدان مبارزه نبوده است. اینها که در سازمان چریکهای فدایی خلق خود را تشنه و شیفته انتقاد و رعایت اصول مارکسیسم - لنینیسم نشان میدادند پس از انشعاب بدون آنکه حتی لازم ببینند دلیل عمده خود را برای مردم توضیح دهند به آغوش "کمیته مرکزی" پناه بردند (۱۱) و دیگر از خود نپرسیدند و لازم ندیدند توضیح دهند که این حرب آیا اصول مارکسیسم - لنینیسم را با همان دقتی که آنها خود را شیفته آن نشان میدادند بکار میبندد یا نه (۱۲).

نشان دادن این دسته از "نیروهایی که در عمل تجربه مشی چریکی را از سر گذرانده‌اند" در عمل مبارزاتی امروز دیگر کار دشواری نیست و گمان میکنیم که "سازمان پیکار" نیز از اینکه ما اینگونه "آن نیروها" را از هم میشکافیم معذب است ولی پرده پوشی چرا؟ اینها نیز در عداد آن نیروهایی قرار دارند که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده‌اند و اتفاقاً همین چندی پیش در پای صندوقهای رای بودند \* و از قضا در پائیز ۵۷ شاید هم زودتر از "سازمان پیکار" اعلام کردند که دیگر وقت قیام مسلحانه فرا رسیده است و اتفاقاً آنها نیز مانند "سازمان پیکار" در زمینه تدارک قیام مسلحانه فقط به انتشار اعلامیه اکتفا کردند. منشعبین از چریکهای فدایی خلق به مادر مهربان اپورتونیسم راست یعنی حزب توده پیوستند و حزب توده در عمل همان کاری را کرد که اپورتونیستهای این سازمان کردند. مادر

دنبال این مقاله به‌موارد اشعراک بیشمار می‌آید، "مارکسیست-لنینیستهای معتقد به مشی توده‌های" با "کمیته مرکزی" برخورد و شاید بدنتایج بسیار ناخوشایندتری هم برسیم. باز به جستجوی خود برای تعیین مصداق مبهم "آن نیروهایی که تجربه مبارزات چریکی را از سرگردانده‌اند" بپردازیم. مرکزیت اپورونیست سازمان ج. ف. ح. ا. مسلماً "یکی از نیروهایی است که مورد نظر "سازمان پیکار" است و به‌کمان ما اساساً این جمله را "سازمان پیکار" برای آن نوشته تا بی سروصدا و بدون آنکه پای منشعبین وابسته به حزب توده و در نتیجه بعضی مفایسه‌های ناخوشایند پیش‌آید اپورونیستهای مرکزیت سازمان چریکهای فدایی خلق را تشویق و تشجیع به انتقاد صریح از تئوری مبارزه مسلحانه بنماید ولی ظاهراً اینها متزلزلتر و مرددتر از آن‌بند که با اینگونه تشویقها شجاعت کافی برای انجام این عمل پیدا کنند و این است اساس دلخوری "سازمان پیکار" از مرکزیت س. ج. ف. ح. ا.

این تزلزل و تردید مرکزیت س. ج. ف. ح. ا. را چنان فلج کرده که تا امروز که دولت موقت تقریباً روزهای آخر عمر خود را میگذراند \* نتوانسته هیچ تحلیلی از ماهیت طبقاتی این دولت ارائه نماید و هنوز با توسل به عبارات کلی نظیر "ماهیت محافظه کارانه و لیبرال" دولت در اعلامیه‌ها و نوشته‌ها گریبان خود را از جنگ این نیاز سمج رهنانیده است ولی همواره این مشکل لاینحل را در برابر خود دارد و واضح است که بدون تحلیل طبقاتی دولت از طرف یک سازمان مدعی م. ل. هیچگونه برنامه مبارزاتی مشخصی نمیتوان پی ریزی کرد و اعلام کار سیاسی و تشکیلاتی نیز که بعنوان برنامه اعلام شده چیزی جز کلی‌گویی بیست و در واقع س. ج. ف. ح. ا. که امروز به مناسبت سابقه مبارزاتی درختان خویشتن در سه سال گذشته نجابی بزرگ در قلب بزرگ خلق ما دارد و به‌همین جهت بامید بزرگ این خلق نیز تبدیل شده، دچار فقدان کامل برنامه مبارزاتی است و یکی از هدفهای این نوشته نیز آنست

\* و \* این مقاله در مرداد ۵۸ نوشته شده بود ولی به علل شرایط پس از ۲۸ مرداد انتشار آن به تعویق افتاد.

که با دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه و توضیح ماهیت واقعی آن گامی در راه گشودن این بن‌بست بردارد و با افشای اپورتونیسیم و به‌اعتبار آگاهی هواداران و توده‌ها پرچم خونین چریک‌های فدایی خلق را برافراشته نگهداشته تا بار دیگر ناظر سازمانی مبارز با تئوری مبارز مارکسیستی - لنینیستی و برنامه مبارزاتی همه جانبه باشیم .

اما اگر س.ج.ف.خ.ا. فاقد تحلیل از موقعیت طبقاتی دولست کنونی است "سازمان پیکار" با شجاعت کامل یکی از درخشانترین تحلیل‌های طبقاتی "م.ل." معتقد به "مشی توده‌ای" را ارائه نموده که بهتر است ابتدا آنرا بخوانیم و سپس اگر خود با اندازه کافی گویا نبوده بررسی آن بپردازیم: "رژیم سلطنتی از میان رفت و حاکمیت امپریالیسم علی‌رغم وارد آمدن ضربات جدی بر پیکر آن کماکان پا بر جاماند. رژیم سلطنتی از میان رفت و قدرت سیاسی نوینی جایگزین آن گشت که بصورت قدرت دوگانه‌ای در صحنه سیاست ایران شکل گرفت .

دولت موقت یعنی دولت رسمی عهدتا به متناهی حاکمیت بورژوازی لیبرال و "دولت" خورده بورژوازی که در کمیته‌های امام ، شورای انقلاب و... تبلور یافته‌است از درون قیام توده‌ای سر برآورده" (ص ۳۸ به بعد جزوه تحلیل از وضعیت سیاسی جامعه نگاهی بر زمینه‌های اقتصادی سیاسی قیام بهمن ماه ۵۷ سازمان پیکار در بیستم ۵۸ تکیه از ماست) . به این تحلیل درخشان این تعریف از بورژوازی لیبرال را هم بیافزایید تا درخشانتر از کار درآید: "... کارخانه‌داران ایرانی (یعنی آنها که سرمایه‌های آنها با خارجی شرکت ندارند) پیشه‌وران صاحبان کارگاهها... صاحبان کارخانه‌های ملی و بازاریان (تاجران) ، استادان ، وکلای دادگستری... یکجا بورژوازی متوسط یا بورژوازی لیبرال... نامیده میشوند" (ص ۸) (پیکار کارگر شماره ۲ در باره جمهوری دموکراتیک خلق) .

"این سرمایه‌داران عبارتند از عناصر بالایی (ثروتمند) بازار یعنی تاجرانی که نسبتاً "گله‌گنده" هستند . کارخانه‌داران ایرانی که به خارج وابستگی ندارند: استادان دانشگاهها ، وکلای دادگستری ، پزشکان ،



مهندسان . . . که به آنها بورژوازی لیبرال نیز گفته میشود . " (همانجا ص

۱۲) .

کسانیکه حاضر نیستند سخنی کمتر از سخنان لنین از دیگران بشنوند وقتی قرار میشود خودشان تحلیلی بدست بدهند گویا یکسره آنهمه احترامی را که در مقابل حرف دیگران برای لنین قائل بوده‌اند از یاد می‌برند و با این لحن بچگانه بزرگترین مسئله تئوریک نهضت کنونی یعنی تحلیل طبقاتی دولت کنونی را ببازی میگیرند (۱۳)؛ "حاکمیت امپریالیسم" . . . "برجا مانده" و در عین حال "بورژوازی لیبرال" که اگر بتوان به آن حملات و عبارات بی سروته اعتماد کرد بنا به تعریف بهر حال طبقه‌ای مستقل از امپریالیسم است با دولت بازرگان به حاکمیت رسیده است و در عین حال "خرده بورژوازی" نیز در کمیته‌های امام، شورای انقلاب . . . "دولت خود را بوجود آورده و در نتیجه حاکمیت خود را برقرار کرده است .

این تحلیل اندکی از تحلیل لنین درباره قدرت دو گانه در روسیه سال ۱۹۱۷ زیرکانه‌تر است؛ و آن این است که از قدرتی سه گانه سخن میگوید؛ حاکمیت امپریالیسم برجامانده، حاکمیت بورژوازی لیبرال و حاکمیت خرده بورژوازی نیز برقرار شده و فقط یک لنگی در کار است و آن این است که هر حاکمیتی محتاج ارگان‌هایی است که آن حاکمیت را اعمال کند. اگر دولت و بوروکراسی دولتی ابزار حاکمیت بورژوازی لیبرال و شورای انقلاب و کمیته‌های امام ابزار حاکمیت خرده بورژوازی است پس ابزار حاکمیت امپریالیسم که در این تحلیل هنوز بر جا مانده کدام است؟

آنچه در این قسمت آوردیم برای آن بود که پیش از آغاز فصل اصلی عده‌ای از مهمترین منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه را در عمل بشناسیم تا مبدا تئوری بافی آنها بعداً "ما را در جریان بحث گمراه کند و برای ایس شناسایی مخصوصاً روی آن "نیروهایی که تجربه مبارزات مسلحانه را از سر گذرانده‌اند" تکیه کرده‌ایم تا نکویند در افتادن با اپورتونیست‌های بی عملی نظیر "پویا" که خارج از گود مبارزه حرف‌هایی زده‌اند کار چندان مشکلی نیست ولی ما از این پس نشان خواهیم داد که نه از لحاظ تئوریک و نه از

لحاظ عملی. ماهیها تفاوتی بین این اپورتونیتهای آنها که خود را تجسم تکامل طبیعی مبارزه مسلحانه میدانند (۱۴) و آن اپورتونیستهای از قماش "پویا" وجود ندارد و در تحلیل نهایی همه آنها از آبشخور تئوریک حزب توده سیراب میشوند .

## طرح بحث

در اوائل سال ۴۸ گروهی که بعداً "به گروه رفیق مسعود معروف شد" تصمیم گرفتند یک نشریه درون گروهی منتشر کنند به پیشنهاد رفیق مسعود. این مجله‌نشین که اتفاقاً "در کتاب "انقلاب ویتنام" مورد استفاده له دوان نیز قرار گرفته روی جلد نشریه نوشته شد. "تاریخ بطور کلی، و تاریخ انقلاب بطور خاص همیشه از نظر محتوی غنی‌تر، متنوع‌تر، چند جانبه‌تر، جاندارتر و بدیع‌تر از آن است که حتی بهترین احزاب و پیشاهنگان پیشرفته‌ترین طبقات که بیش‌ترین شعور طبقاتی را هم داشته باشند تصور میکنند به این علت است که در مسیر انقلاب غالباً "کافی است که رهبران کاملاً" دارای جهت اساسی و عوامل اساسی و شرایط معین بوده و جرات اقدام به عمل را داشته باشند. در مسیر حوادث اشیاء و پدیده‌ها امکانات و جهت تکامل خود را آشکار ساخته و در عین حال نیروی آفرینندگی بیکران توده‌ها، سازندگان تاریخ، جهت و شیوه‌های حل تمام مسائل علمی را برای ما فراهم می‌آورد. "

این انتخاب اتفاقی نبود و حاصل دو سال برخورد گروه با کارهای عملی، حاصل مطالعه عم. ل. از طرف اعضای گروه و مخصوصاً "خود رفیق مسعود بود. گروه صمیمانه باین نتیجه رسیده بود که اگر قرار باشد عم. ل. به‌عنوان عمل بکار رود باید به همان صورتی مورد استفاده گروه‌های انقلابی قرار گیرد که لنین خود توصیه میکرد. وجود این روحیه این طرز برخورد با عم. ل. بدون شک تا آن زمان در نهضت کمونیستی خلق ما بیسابقه بود و باین دید بود که گروه موفق شد در میان دهکمانیسمی که شدیداً "دامنگیر گروه‌ها و سازمانهای خارج از حزب توده بود (۱۵) و روریونیسمی که بر اپورتونیسم حزب توده

و بر مارکسیسم علنی (۱۶) حاکم بود، راه مستقل مارکسیستی - لنینیستی در پیش گیرد بطوریکه در عرض سه سال بتواند آنچنان تئورپی تدوین کند که بن بست مبارزه را در ایران درهم شکست و مرحله نوینی از مبارزات ضد امپریالیستی خلق ما را آغاز نمود.

اتحاد این موضع اصولی در آن شرایط البته از یکسو اشتیاق و علاقه انقلابیون راستین را برانگیخت و از سوی دیگر سیل اتهامات اپورتونیستیهای کهنه کار را به سوی گروه جاری کرد.

در شرایطی که گروههای مختلف هر یک به تجربهای از مارکسیسم چسبیده بودند گروه به مطالعه همه جانبه تجارب انقلابی خلقهای جهان پرداخت و مخصوصاً سعی کرد ببیند مفهوم واقعی تجربه کوبا که از لحاظ زمانی نزدیکترین انقلاب به ما بوده چیست؟ این انقلاب پیش از آن چند سالی شدیداً مورد توجه پاره‌های کمونیستها قرار گرفته بود ولی درست بدلیل برخورد دکماتیستی و قالبی، هیچ تجربه‌ای حتی تئوریک از آن حاصل نشده بود و در سال ۴۸ دیگر هواداران آن مشغول انتقاد از خود بودند و راه چین را در پیش می‌گرفتند گروه در زمینه‌های تجربه‌مدارک زیاد فراهم آورد. نوشته‌های "چه" و "فیدل" و سایر انقلابیون کوبا مورد مطالعه قرار گرفت.

رفیق مسعود ماموریت یافت کتاب "انقلاب در انقلاب؟" را ترجمه کند و رفیق دیگری انتقاداتی را که انقلابیون آمریکای لاتین برای کتابها نوشته بودند ترجمه کرد (۱۷). این برخورد اپورتونیستها را کیج می‌کرد و می‌پرسیدند بالاخره شما چه راهی را انتخاب میکنید و یکی از مقالات نشریه درون گروهی به آنها پاسخ میداد که ما نام هم‌راهیان انقلابیهای کمونیستی را سرپرچم خود مینویسیم بدون آنکه بخواهیم همه آنها را در یک ردیف قرار دهیم و با اطمینان باینکه راه انقلاب خلق ایران را در تحلیل نهایی باید خودمان انتخاب کنیم.

هنوز گروهی تئوری مبارزه مسلحانه را به طور نهائی فرمول بندی نکرده بود که منتقدین با سلاح زنگزده "اصول عام مارکسیسم" ناختن به آنرا آغاز کردند و هنوز که هنوز است اینکار را بدون آنکه چیز تازه‌ای به آن اضافه کرده باشند ادامه میدهند ولی مخصوصاً "پس از فرمول بندی نهایی مبارزه مسلحانه و

آغاز این مبارزه بود که حمله‌باین‌تئوری با تکیه به "اصول عام مارکسیسم" با حملات کمیته مرکزی حزب توده شکل سیستماتیک و منضبطی بخود گرفت که مورد مراجعه کلیه اپورتونیستهای رنگارنگ بعدی واقع شد. در واقع اگر سازمان چریکهای فدایی خلق افتخار فرمول بندی نهایی تئوری مبارزه مسلحانه و آغاز این مبارزه را دارد از لحاظ رد این تئوری بکمک "اصول عام مارکسیسم" و بستن انواع تهمت‌ها به سازمانهای مبارز مسلح، اگر افتخاری وجود داشته باشد همه و همه از آن کمیته مرکزی حزب توده است. دیگران در بهترین شکل توانستند انتقادات کمیته مرکزی را خوب رونویسی کنند.

## فصل سوم

### حزب توده و تئوری مبارزه مسلحانه

حزب توده در سال ۱۳۲۵ در شرایط اشغال ایران از محفلی از روشنفکران طبقات نسبتاً مرفه با ایدئولوژیهای نسبتاً "گوناگون تشکیل شد و با استفاده از شرایط با رشدی سرطانی در مدت کوتاه سازمانهای خود را به دورترین نقاط کشور گستراند و طی ۱۲ سالی که بعلت ضعف و بحران عمومی ناشی از جنگ که دامنگیر امپریالیسم بود و دولتهای مرکزی وابسته به امپریالیسم در نتیجه آن تضعیف شده بودند و فرصتی طلایی برای خلق ما بوجود آمده بود تا اساس یک مبارزه ضد امپریالیستی جدی را بریزد، این حزب با سازمان گسترده خود حتی کوچکترین نیروی انقلابی را از دورترین نقاط بخود جذب میکرد و با خط مشی غیر انقلابی خویش به کانالهای انحرافی میکشاند، بطوریکه ما از این دوازده سال تقریباً هیچ گونه تجربه مبارزاتی مثبتی نداریم (۱۸) و طبیعی بود که چنین سازمانی پس از آنکه امپریالیستها بر بحرانهای ناشی از جنگ فارغ آمدند و اختلافات داخلی خود را بین خود فیصله دادند و به تقویت رژیم دست نشانده خود پرداختند از صحنه خارج شود.

رمانی که حزب توده مارکسیسم-لنینیسم را بخود بست از لحاظ تئوریک برای نهضت کمونیستی ما فاجعه بزرگی پیش آمد و آن فاجعه عبارت از این بود که حزب توده نه به این دلیل م. ل. را ایدئولوژی خود اعلام میکرد که میخواست برنامه عملی خود را مطابق با اقتضای م. ل. تنظیم کند، بلکه م. ل. را وسیله‌ای برای توجیه برنامه‌های عملی خویش قرار میداد. بدین صورت که خط مشی حزب را ملاحظات شخصی و عمومی اعضای کمیته مرکزی تعیین

میکرد، آنگاه برای توجیه‌های عملی که باینصورت برنامه‌ریزی میشد به کتب مارکس، انگلس و مخصوصاً "لنین مراجعه میشد.

این واقع را از آن جهت فاجعه مینامیم که در نهضت کمونیستی ما سنت بسیار زستی را بوجود آورد که هنوز هم مشخصه همه اپورتونیستهای ماست و ما بتدریج در این مقاله با پارامی از مظاهر آن آشنا خواهیم شد. بهمین جهت است که رفیق مسعود در کتاب "م.م. هم، هم ت. - حزب توده را" کاریکاتوریک حزب مارکسیست-لنینیست" میخواند و در مورد ماهیت و مبارزات آن چنین میگوید: "حزب توده که در حیات خود لحظهای هم نتوانسته بود نمونه‌ای از یک حزب کمونیست باشد حال سازمانهای از هم پاشیده عناصر فدکاگارش سرکوب شده و رهبران خیانتکارش فراری بودند این حزب حتی نتوانست برای مراحل بعدی مبارزه یک سابقه تئوریک و تجربی فراهم کند" (ص ۲۰ چاپ ۱۳۰۰).

این بود درکی که تئوری مبارزه مسلحانه پس از تحلیل همه جانبه فعالیت حزب توده به آن دست یافت و این درک به گروه امکان داد بیش از پیش در فکر راه مستقلی برای انقلاب ایران باشد ولی متأسفانه پس از انتشار آثار رفیق جزنی در جنبش مسلحانه در این زمینه آشفته فکری بوجود آمد. در آثاری که رفیق جزنی از زندان بیرون میداد مطالب ضدو نقیضی در مورد این حزب بیان شده که بهر حال همگی با این درک تفاوت اساسی دارند و معلوم نیست که چرا رفیق جزنی که با کتاب "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" آشنا بوده و ظاهراً "نوشته‌های خود را در ارتباط با مطالب این کتاب مینوشت هنگام این اظهارنظرها در باره حزب توده اشارهای به دیدگاه این کتاب درباره آن نمیکند (۱۹).

رفیق جزنی در کتاب "نبرد با دیکتاتوری" درباره حزب توده چنین میگوید. "حزب توده بمثابة مهمترین پیروسه مارکسیستی در تاریخ جنبش‌هایی بخش ایران طی یک دوره دوازده تا چهارده ساله نقش و مسئولیت بیستاهنگی طبقه کارگر را عهده داشت (ص ۹۷) پس از شکست حزب توده متعاقب کودتای مرداد ۳۲۰۰ حزب توده نقش پیشاهنگی خود را از دست داد و یک

سازمان اساساً "در مهاجرت که خود را رسماً "مارکسیست - لنینیست" میداند  
داعیه رهبری طبقه کارگر را دارد تبدیل شد" (ص ۹۸).

چنانکه ملاحظه میشود رفیق جزئی در اینجا حزب توده را  
سالهای بین ۳۴ - ۱۳۲۵ یک حزب مارکسیستی میداند که توانسته پیشاهنگی  
طبقه کارگر را برای خود تأمین کند ولی در هیچیک از نوشته‌های رفیق جزئی  
برای این دو ادعا دلیلی وجود ندارد. حتی توضیحات خود رفیق جزئی  
در نوشته‌های تاریخش بیانگر خلاف این ادعاست.

در قسمت بزرگی از این دوران حتی خود حزب نیز مدعی مارکسیست  
بودن نیست و هنگامی نیز که مارکسیسم را میپذیرد فقط یک رابطه صوری با  
آن برقرار میکند و در مورد پیشاهنگی طبقه کارگر نیز این فقط کافی نیست  
که حزبی در میان طبقه کارگر هوادار و نفوذ داشته باشد تا بتوان آنرا حزب  
پیشاهنگ طبقه کارگردانست بلکه حزب پیشاهنگ طبقه کارگر حزبی است که  
باید تئولوژی مارکسیستی - لنینیستی، سازمان مارکسیستی - لنینیستی و برنامه‌ای  
بر اساس م. ل. طبقه کارگر را متشکل کرده جنبشوی را رهبری نماید در حالیکه  
حزب توده اگر چه در میان طبقه کارگر نفوذ داشت هرگز با برنامه مبارزاتی  
که بر اساس م. ل. تنظیم شده باشد جنبش طبقه کارگر را رهبری نکرد و آنها  
صراحتاً "این جنبش را در جهت مخالفت مصالح مبرم انقلاب خلق سوق داد  
و همواره در طی این مدت طبقه کارگر را که از خود شور انقلابی زیادی نشان  
میداد از اتخاذ یک خط مشی واقعا انقلابی بازداشت. مارکسیست و پیشاهنگ  
خواندن چنین حزبی از طرف رفیق جزئی بر هیچ دلیل و استدلالی استوار  
نیست و هم چنین سکوت هواداران مبارزه مسلحانه در مقابل این نظرات نیز  
تعجب انگیز است.

خود رفیق جزئی در جای دیگر نظری متفاوت با نظرات فوق در  
مورد حزب توده مبارز میدارد. در جلد دوم تاریخ سی ساله صفحه ۱۴ می‌خوانیم  
"در حقیقت در کل حزب دو جریان وجود داشت یک جریان خرده بورژوازی  
که اکثریت و رهبری حزب را در اختیار داشت و همین ریشه و زمینه مادی  
تسلط اپورتونیسیم بر حزب توده بود و یک جریان کارگری که خصلت عمومی



جنبش و ایدئولوژی طبقه کارگر را نمودار میساخت."

به این ترتیب رفیق جزنی میپذیرد که جریان حاکم بر حزب توده یک جریان خرده بورژوازی بوده و جریان مارکسیستی در صورت وجود در تعیین خط مشی حزب و رهبری آن دخالت نداشته و در صفحه ۱۹ همین کتاب صراحتاً "میگوید: "... این حزب کرجه حتی در آخرین مرحله تکاملش فاقد خصوصیات یک حزب انقلابی مارکسیستی - لنینیستی بود (تاکید از ماست) بخش مهمی از نیروهای توده را پشت سر خود داشت. (۲۰)". بهر حال اگر هواداران تئوری مبارزه مسلحانه نسبت به تفاوت نظرات رفیق جزنی با نظرات خود بی تفاوت ماندند شامه نیز اپورتونیسیم کهنه کار "کمینه مرکزی" فوراً "اختلاف را حس کرد و کیانوری در پیام به چریکهای فدایی خلق پیدایش این قبیل عقاید در میان چریکهای فدایی خلق را باینگونه خبر میدهد:

"یک روند تجدید اندیشه در حال گسترش است. (ص ۲) و آنرا "پدیده شادی انگیز" میخواند و مخصوصاً "نظر رفیق جزنی را در مقابل حزب توده بعنوان نظری که به هر حال شامل" برخی عناصر واقع بینانه نسبت به گذشته است" به طور ضمنی مورد ستایش قرار میدهد و در آنجا همین مقاله کیانوری با شادی خبر میدهد که "از آنچه که به ما رسیده میتوان اینطور نتیجه گرفت که عده قابل توجهی از این دوستان بطرز بنیادی در ارزیابیهای نادرست خود تجدید نظر کرده و باندازه زیادی به ارزیابیها و راه روشی که حزب ما برای مبارزه در شرایط کنونی ایران پیشنهاد میکند نزدیک شده اند (صفحات ۲ و ۳).

## فصل چهارم

حزب توده پیشاپیش همه اپورتونیست‌ها به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می پردازد

هنکامیکه س.ج.ف.خ.ا. با تکیه بر تئوری مبارزه مسلحانه این مبارزه را آغاز کرد. جنبش کمونیستی ایران بیست و نه سال بوده که بر اثر سنگینی بختک - وار حزب توده از عرض اندام مستقل بازمانده بود. این حزب که در سالهای ۲۰ تا ۳۲ بعلت تسهیل شرایط توانسته بود شناسایی توده‌ای کسب کند پس از سال ۳۲ و فرار از صحنه مبارزه نیز همچنان شبحش در نهضت انقلابی خلق ما سنگینی میکرد و کمونیست‌های ما شاید نا آگاهانه این حساب را میکردند که هر گاه راه مستقلی از حزب توده در پیش گیرند نا گزیر باید بر همه آن شناسایی توده‌ای و آن سوابق قلم بطلان کشند و این کاری بود که انجامش بنظر آنها انقلابی نبود (۲۱).

غیبت کامل حزب توده از صحنه مبارزات ۴۲-۳۹، افشاء رویونیسیم رهبری حزب کمونیست شوروی که مقتدی حزب توده به حساب می‌آمد و وارد شدن این کشور به بند و بست‌های بی پرده امپریالیستی و کشتار وحشیانه ۱۵ خرداد که نشان میداد استقرار کامل بورژوازی وابسته چه جنگ بیسابقه‌ای از خشونت را به نهضت خلق تحمیل میکند همه و همه بی اعتباری نهائی حزب توده را در نظر کمونیست‌ها نتیجه داد، ولی این نتیجه‌گیری به تنهایی کافی نبود برای اینکه یک نهضت کمونیستی اصیل مستقل از حزب توده نصیب یاد. گروه‌هایی به انتقاد از حزب توده می‌پرداختند ولی خود راهی به نهضت کمونیستی نشان نمیدادند و اکثراً "مطالعه مارکسیستی را صراحتاً" مهمترین وظیفه مبارزین کمونیست در آن زمان میدانستند. در اواسط سالهای چهل گرایش‌هایی به مبارزه مسلحانه پدید آمد ولی آنهم منتج به ایجاد جنبش کمونیستی مستقلی

نشد زیرا این گرایشات برای توسل به مبارزه مسلحانه تئوربی که بتواند با تحلیل همه جانبه شرایط ضرورت این مبارزه را توجیه کند ارائه نمیکردند و در عمل نیز یا اساساً اقدامی صورت نمیدادند و یا در همان مرحله تدارکاتی بعلل گوناگون متوقف میشدند و از آن گذشته تا جایی که مربوط به هواداری لفظی از مبارزه مسلحانه بود در آن زمان حزب توده نیز باین کار اقدام میکرد.

در نیمه دوم سالهای چهل حزب توده دچار یک انشعاب نسبتاً مهم شد که به تشکیل سازمان "مارکسیستی - لنینیستی" طوفان و سازمان انقلابی حزب توده منجر شد.

سازمان طوفان که ابتدا با شعارهای مذهبی و نقل قولهایی از نهج البلاغه و علی و در کنار این شعارها تحلیلها و موضعگیریهای شدیداً "شوبینیستی و ناسیونالیستی" محض انجام کرد و سپس با شعار احیای حزب توده، توسط عده‌ای از اعضای کمیته مرکزی همین حزب توده که در تمام اشتباهات و خیانتهای آن حزب مستقیماً مسئولیت داشتند، تشکیل شد. در واقع "طوفان از همان آغاز مرده بدنیاً آمد و تقریباً هیچ تجربه تازه‌ای برای نهضت انقلابی بر جای نگذاشت.

سازمان انقلابی حزب توده که در واقع حاصل اختلاف کمیته مرکزی بر سر تبعیت از چین یا شوروی بوجود آمده بود با اصطلاح "راه چین" را انتخاب کرده بود و درست بهمان صورتی که کمیته مرکزی کوش بهرمان حزب کمونیست شوروی است او هم خود را در اختیار حزب کمونیست چین می‌گذاشت و برای اثبات وفاداری تاکتیک و استراتژی مبارزه را از کتابهای مائو رو نویسی میکرد ولی آنچه مخصوصاً در مورد این سازمان شایان ذکر است این است که بهر حال این سازمان بفرآیند انتقال کادرها بداخل کشور و انجام پارامی فعالیتها افتاد که البته در پارامی موارد به نتایج خفت - باری منجر شد ولی بهر حال تجربه‌های عملی بود که نهضت کمونیستی ما در آن زمان شدیداً "از فقدان آن رنج میبرد" (۲۲).

بهر حال جدا شدن این دو سازمان به قرار گرفتن عده‌ای از اعضای "کمیته مرکزی" در برابر یکدیگر منجر شد که در جریانات ۲۵ سال گذشته

بسیاری از اسرار پشت پرده را عیان کرد و همگان عمق فساد را بر این محفل فراریان حاکم بود دیدند و از خلال دشنامهایی که اینها نثار یک - دیگر میکردند نگاه انتقاداتی نیز به روش کار حزب صورت میگرفت که با توجه به اطلاعات شخصی نویسندگان آنها مخصوصاً " کسب اهمیت میکرد و زمینه را تا حدی برای یک انتقاد همه جانبه از حزب توده آماده می نمود .

در این شرایط بود که گروه رفیق مسمونکه در آغاز با هدف آموزش و تبلیغ مارکسیسم بوجود آمده بود بتدریج به عمق وظایفی که در آن زمان تاریخ بر عهده کمونیستهای کشور ما میگذاشت پی میبردند و فعالانه به شناخت شرایط عینی جامعه میپرداختند و با حرارت در مبارزات تئوریک وایدئولوژیک وارد میشدند و میکوشیدند این مبارزات را از مسیرهای انحرافی نجات داده در مسیری قرار دهند که به حل معضلات جنبش کمونیستی منجر گردد و سوانجام موفق به حل مسایل تئوریک جنبش بصورتی که راهگشای عمل گردند شوند و در نوشته های مختلف خود مسائل مختلف انقلاب را جداگانه مورد بررسی قرار داد زمینه تنظیم اثر بزرگ و دوران ساز " مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک " را فراهم ساخت .

ولی مسئله قراردادن یک جنبش مستقل کمونیستی در برابر حزب توده یک مسئله تئوریک نبود ، بلکه اساساً " یک مسئله عملی بود . اگر بلافاصله بر اساس این تئوری مبارزه مسلحانه آغاز نمیشد هنوز نهضت کمونیستی خود را از سنگینی جثه بختک حزب نجات نداده بود .

در واقع آغاز مبارزه مسلحانه کوس رسوایی قطعی حزب تود را به صدا در آورد و این حزب نیز خطر را فوراً " احساس کرد و دست به تبلیغات مذبحانهای زد که این رسوایی را هر چه بیشتر آشکار نمود .

در سلسله سخنرانیهایی که از صدای پیک ایران پخش شد و در سال ۵۱ بصورت کتاب " چریکهای فدایی خلق چه میگویند " منتشر شد ، حزب توده اعلام داشت : " ما وقتی عقاید و نظریات و خط مشی پیشنهادی چریکها را با مارکسیسم - لنینیسم و خط مشی حزب توده ایران مقایسه میکنیم متوجه میشویم که دو نظریه دو برداشت دو اصول و عقاید متفاوت و متقابل در

برابر هم ایستاده است و این واقعیت را باید دید و صمیمانه از آن دفاع کرد که این دو خط مشی تلفیق ناپذیرند. این دو خط مشی انعکاس ایدئولوژی دو طبقه متفاوتند. ایدئولوژی پرولتاریا و ایدئولوژی خرده بورژوازی" (ص ۳۳) و باین بیان خود در عین حال یک حقیقت آشکار را با یک دورغ آشکار بهم می آمیخت. حقیقت آشکار این بود که در واقع " دو خط مشی تلفیق ناپذیر" در مقابل هم قرار گرفته بودند و دروغ آشکار این بود که حزب توده پیشاپیش همه اپورتونیستها خط مشی خود را " انعکاس ایدئولوژی پرولتاریا" قلمداد میکرد و خط مشی چریکهای فدائی خلق را "انعکاس ایدئولوژی خرده بورژوازی".

در همین سلسله گفتارها و درست در زمانی که رژیم شاه سعی میکرد با تحریک احساسات مردم علیه چریکها از طریق تبلیغات، اعدامهای پیاپی را توجیه کند و زمینه حمایت مردم را از چریکها از بین ببرد، حزب توده نیز مزورانه مردم را بر علیه چریکها تحریک میکرد و سخنانی از قبیل این بزیان میاورد که: "چریکها صرفنظر از سایر جوانب مسئله حتی به این مطلب ساده توجه ندارند که اگر " انقلابیون " بجای کُرش برای بهبود زندگی زحمتکشان بدست خویش بر فقر توده ها سرفراید و بجای تلاش در راه دموکراسی بر شدت ترور بیفزاید با این کار خشم توده ها را از طبقات حاکم بسوی خویش جلب خواهند کرد و به هیئت حاکمه امکان خواهند داد که ریشه های فقر و استبداد را مخفی کند و گناه را به گردن انقلابیون بیاندازد." (ص ۱۹ همان کتاب) و همراه با تبلیغات شاه در مورد نابودی قطعی چریکها سعی میکرد این پدیده را که از نظری واقع شده تلقی میشود مورد تحلیل با اصطلاح مارکسیستی قرار دهد: "پویان مینویسد پنهانکاری یک شیوه دفاع است و تا هنگامیکه از قدرت آتش برخوردار نباشد همچنان مستقل باقی خواهد ماند. پویان پیشنهاد میکند که برای حفظ سازمانها باید آنها را مسلح کرد. شاید سر نوشت سازمانهای چریکی که نتوانستند باقی بمانند خود بهترین دلیل اثبات عدم صحت این نظریه باشد. بنظر ما این اصل تشکیلاتی

که سازمانهای مخفی را با توسل به اسلحه حفظ کنیم اصل خطر ناکی است که تنها نتیجه آشکار آن صدور حکم قتل هر سازمان مخفی است. " (ص ۲۷ همانجا) .

مسلمان " هیچ اپورتونیستی امروز حاضر نیست مسئولیت این قبیل سخنان را بعهده بگیرد . امروز دیگر بر همه واضح است که مبارزه چریکهای فدائی نه تنها خشم توده‌ها را علیه آنها بر نیانگیخته بلکه مهر عمیقی را نسبت به آنها در دلشان ایجاد کرده (۲۳) و سازمان نیز در آن زمان از بین نرفت که هیچ بلکه با قدرتی بیشتر راه خود را ادامه داده ولی . مبادا که این اپورتونیستها رفقای "توده‌ای" خود را بخاطر این سخنان به‌ریشخند بگیرند . نه ، این چنین بیرحم نباشید موقعیت تاریخی اپورتونیستها را در نظر بگیرید . اگر قرار باشد گفتار و اعمال اپورتونیستها را در مسیر تاریخ مورد تشخیص قرار دهید ، همه سخنان و همه اعمال آنها خنده آور از کاردر می آید . اساسا " یک اپورتونیست اصیل باین دلیل اپورتونیست است که دید تاریخی ندارد و این حسن همه اپورتونیستها است . پس همه کس حق دارد به این اپورتونیستها بخندد جز اپورتونیستها .

اپورتونیستها به یک دلیل دیگر هم نباید به این گفته‌ها بخندند زیرا کمیته مرکزی حزب توده در خلال همین گفتارها که این مطالب در آنها عنوان شده مطالب دیگری را نیز عنوان کرده‌اند که امروز شعائر مقدس اپورتونیستهای ما را میسازد . مبادا که خنده به آن گفته‌ها به خنده به این شعائر منجر شود .

مادر بخش‌آیدیه برای آنکه خوانندگان بتوانند براحتمی قضاوت کنند که ابتکار اپورتونیستهای جدید ما در زمینه انتقاد از بقول خودشان " مشی چریکی " تا چه حد است ، رئوس انتقاداتی را که حزب توده در همان سالهای ۵۱-۵۰ که بسیاری از اپورتونیستهای امروزی درست بدلیل اپورتونیسم خود برای چریکهای فدایی خلق دست میزدند ، از رادیو پخش کرده می‌آوریم . در قسمت دوم مقاله سعی میکنیم با تشریح تئوری مبارزه مسلحانه بی‌پایگی این انتقادات را و انتقادهای اپورتونیستهای کنونی ( اگر چیز تازه‌ای در آنها

باشد) نشان دهیم.

رئوس انتقادات حزب توده بر تئوری مبارزه مسلحانه

مادر اینجا باماء خذ قراردادن جزوه "چریکهای فدائی خلق چه میگویند" نوشته م.ف. جوان که بظاهرا "از گرد آوری سلسله گفتارهای رادیو پیک ایران در سالهای ۵۱ - ۵۰ تدوین شده انتقاداتی را که "کمیته مرکزی" در همان آغاز مبارزه مسلحانه و در زمانیکه خیلی از منتقدین امروزی آن جرات مخالفت با آن را نداشته اند به تئوری مبارزه مسلحانه وارد ساخته عینا " میآوریم و از این کار دو منظور داریم:

یکی آنکه با طرح این انتقادات نشان دهیم در کار اپورتونیستهایی که امروز با دشنام به حزب توده به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می پردازند و در آغاز هر انتقادی نیز می خواهند به خواننده مطمئنان دهند که کار ما با کار اپورتونیستهای حزب توده تفاوت دارد تا چه حد حرف تازه میزنند و ماهیت کارشان واقعا " چه تفاوتی با کار آنها دارد. خلاصه میخواهیم ببینیم تاج افتخار انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه را اپورتونیستهای کنونی به حق بر سر گذاشته اند یا آنها از "کمیته مرکزی" اخذ کرده اند و "کمیته مرکزی" نیز با زیرکی داغ رسوایی را برای تاج می بیند و ادعایی در مورد آن طرح نمیکند.

منظور دیگر ما آن است که با طرح این انتقادات زمینه کار خود را سمت دوم این جزوه فراهم کنیم و لاقلا خطوط کلی وظایفی را که در قسمت دوم بر عهده داریم بشناسیم.

۱- انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه در مورد وجود شرایط عینی انقلاب:  
همانطوریکه همه اپورتونیستها میدانند یکی از بزرگترین نقایص تئوری



مبارزه مسلحانه این است که رفیق مسعود مبتکر این تئوری مدعی است که در ایران شرایط عینی انقلاب آماده است و "کمیته مرکزی" پیش از همه به "پوچی" این اعتقاد پی برده و در جزوه "مخدما عینا" چنین آمده "جزوه تحلیلی از جامعه ایران پس از آنکه دهها صفحه بر سربیان این نظریه عجیب سیاه می‌کند گویا در ایران هیچ گونه جنبش حتی جنبش خود بخودی هم نیست و کارگران گویا آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیستند یکباره این نتیجه عجیب را می‌گیرد (باین نتیجه میرسد) که در ایران شرایط عینی انقلاب وجود دارد" (ص ۳۱).

۲ - نادیده گرفتن نقش حزب از طرف مبارزه مسلحانه:

باز همان‌طور که همه پورتونیستها میدانند یکی از نقایص بزرگ تئوری مبارزه مسلحانه گویا نادیده گرفتن نقش حزب پرولتاریا این "ستاد رزم زحمتکشان" از طرف تئوری مبارزه مسلحانه است و ما خواهیم دید که هیچ‌گونه سازمان پیکار در به عقب افتادن استقرار این "ستاد رزمنده" در نهضت کمونیستی ایران گناه بزرگی به عهده دارد و "کمیته مرکزی" نیز خیلی پیش از اینها متوجه این نقض شده است. در جزوه "مخدما عینا" چنین آمده است: "گروه‌های چریکی ضرورت وجود حزب پرولتری را نفی میکنند و مدعیند که گویا بدون وجود چنین حزبی میتوان انقلاب را آغاز کرد و حتی به نتیجه رسانید" (ص ۲۱).

"چریکها همه آن تزهایی که حزب پرولتری را ضروری میسازد نفی میکنند و یا نادیده میگیرند" (ص ۴۲).

"چریکهای با نفی ضرورت حزب، ضرورت استقلال پرولتاریا را در برابر بورژوازی منکر میشوند، ضرورت تئوری انقلابی پرولتاریا را نفی میکنند ضرورت انطباق مارکسیسم - لنینیسم را بر شرایط کشور ما تدوین بر نامه صحیح و پخته انقلابی را انکار میکنند طبقه کارگر را از سلاح مبارزه یعنی از سناد رهبری و تشکیلات انقلابی محروم میسازند رابطه درست پیشاهنگ انقلابی را با توده‌ها زیاد میبرند و یا بشکل معیوبی طرح میکنند" (ص ۲۲).

و با توجه به نادیده گرفتن لزوم حزب خود بخود و طیف اصلی حزب نادیده گرفته میشود و به همین جهت است که " حزب توده ایران معتقد

است که تعیین و تدوین برنامه روشن انقلابی ، و تبلیغ وسیع آن در میان مردم بطوریکه این برنامه به برنامه مورد قبول و علاقه توده‌ها تبدیل شود از وظایف اساسی یک جنبش انقلابی و قبل از همه یک حزب پرولتری است " (ص ۳۳) .

۳- جدایی از توده‌ها :

هیچ اپورتونیستی نیست که نداند چریکهای فدایی خلق حساب خود را از حساب توده‌ها جدا کرده بودند و خودشان به تنهایی راه انقلاب را در پیش گرفته بودند و در حالیکه توده‌ها حتی برای تماشای آنها نیز سرشان را از روی کار و زندگی خود بلند نمیکردند و همه اپورتونیستها میدانند که این جدایی از توده‌ها در ذات مبارزه مسلحانه نهفته است و حرب توده هم بیش از همه به این واقعیت پی برده است .

" جدا از توده‌های مردم و بدون سازمان انقلابی ، انقلابی وجود ندارد " (ص ۱) .

" کسانی که خود را چریکهای خلق مینامند نقش توده‌ها را در تکامل انقلاب یعنی میکنند . و در نوشته‌های آنها جملات صریحی در این زمینه وجود دارد " (ص ۱) .

۴- نادیده گرفتن اشکال گوناگون مبارزه :

اس امر بر همه اپورتونیستها آشکار است که چریکهای فدایی خلق فقط به یک شکل از مبارزه چسبیده‌اند و سایر اشکال مبارزه را نادیده گرفته‌اند و این شکل همان مبارزه مسلحانه است و تازه همین مبارزه مسلحانه را هم به معنای "مارکسیستی - لنینیستی" یعنی بمعنای "توده‌های آن نمی‌فهمند و درک نافی از مبارزه مسلحانه که همان مبارزه مسلحانه پیشرو مسلح" باشد ارائه میکنند و اپورتونیستهای "کمیته مرکزی" هم از همان اوائل این امر را فهمیده‌اند .

"بماین ترتیب" مبارزه مسلحانه" در قاموس چریکهای یعنی پروریسم، یعنی نفی فعالیت سازمانی و تودهای و نفی مبارزه طبقاتی و اینجاست ریشه آن اخلاقی که ظاهراً " بر سیر راه مسالمت آمیز و با راه غیر مسالمت آمیز انقلاب در جنبش پیدا شده است. روی دیگر مدال آن چیزی است که خود چریکها با الهام از گروههای چپ و خارج از کشور، رابطه میان امر نظامی و سیاسی نامیدماند. خلاصه مطلب این است که بکمان آنها جنبش انقلابی باید همه عرصه‌های مبارزه اقتصادی و ایدئولوژیک را رها کرده و در عرصه مبارزه سیاسی نیز تنها بیک شکل، شکل مسلحانه مبارزه بسنده کند" (ص ۹).

" کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسم اشکال عمده مبارزات طبقاتی را که عبارت از مبارزه ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی (مقاومت در برابر سرمایه‌داران) است نشان داده و روی ضرورت بکار گرفتن هر سه شکل مبارزه در هر سه جهت و بهم پیوستن آنها تأکید کرده‌اند. شرط موفقیت مبارز انقلابی حرکت متوازن در هر سه جهت، حفظ تناسب لازم میان آنها و درک جای هر یک از این اشکال و بهره‌گیری کامل از آن است" (ص ۱۰).

" در نتیجه آنان ممکن شمرده‌اند که از همه عرصه‌های مبارزه بیرون روند و تنها در عرصه سیاسی و در این عرصه تنها در شکل مسلح و نظامی آن در برابر دشمن که معنای بسیار محدودی برای آن قائلند صف بندی کنند" (ص ۱۰).

۵- نفی کار تودهای :

وقتی چریکهای فدایی خلق ایمانی به توده‌ها نداشته باشند و بخواهند خود به تنهایی انقلاب کنند سازمان مبارزه مسلحانه را جدا از توده‌ها بوجود آورند و یک تنه به میدان مبارزه با امپریالیسم بروند خود بخود بفکر کار میان توده‌ها نیستند و در این راه تا نفی لزوم آن پیش میروند و اپورتونیست‌های "کمینه مرکزی" قبل از همه اینرا فهمیده‌اند.

" بعلاوه اتکا به قدرت آتش، سازمان انقلابی را از حالت یک سازمان متکی بر توده‌ها خارج ساخته بیک سازمان توطئه‌گر و جدا از توده‌ها تبدیل میکند و جدایی از توده‌ها به معنای مرگ هر واحد انقلابی است "

(ص ۲۸) .

"پویان : تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق ناود هر گونه رابطه مستقیم و استوار یا هر گونه تماس با توده خویشند مانده همچون ماهی در دریای حمایت مردم ، بلکه همچون ماهیهای کوچک و پراکنده در محاصره تماسها و مرغان ماهی خوار بسر می بریم ، . . . امیر پرویز پویان تماس با مردم را غیر مقدور و کار سازمانی و تبلیغاتی میان آنان را تا حد غیر ممکن دشوار میداند " (ص ۲۴) .

عـ جدا کردن فرد انقلابی از توده :

یکی از بزرگترین معایب تئوری مبارزه مسلحانه اینست که اگر در میان تودهها افرادی انقلابی نیز وجود دارند که ممکن است در صورت ماندن میان آنان به مبارزه " سیاسی - تشکیلاتی توده‌ای" دست بزنند را از تودهها جدا میکند و آنها را بداخل " خانهای امن" میکشاند و به این ترتیب رابطه آنها را با تودهها قطع میکند و امکان " مبارزه توده‌ای " را از آنها میکیرند مگر " پویا " به چریکهای فدایی خلق انتقاد نکرده که چرا رفقا حسن نوروزی و یوسف زرکاری این دو کارگران انقلابی را از کارخانه بیرون کشیدند به خانه امن بردند و سرانجام به گلوله‌های رژیم سیاه سپردند . ولی پیش از " پویا " اپورتونیستهای " کمیته مرکزی " این عیب را در تئوری مبارزه مسلحانه کشف کرده بودند : " این تصور نادرست از کار انقلابی و پنهانکاری را بسیاری از گروههای چریکی داشته و مخفی شدن و آغاز فعالیت انقلابی را در جدا شدن از زندگی عادی ترک کردن محل کار و زندگی و انتخاب شیوه‌های خاصی از زندگی و فعالیت می دانسته . . . نباید فراموش کرد که بهترین راه مخفی شدن علنی بودن است " (ص ۲۸) .

۷- عصیان روشنفکران و ایدئولوژی خرده بورژوازی :

ما از اپورتونیستها میبیریم آیا سلاح بر داشتن چند روشنفکر ویسی اعتبار به همه چیز به جنگ دشمن رفتن جز نشان دهنده عصیان روشنفکران است که شکیبایی آنها ندارند منتظر بمانند تا تودهها خود بمیدان مبارزه بیایند و آنها رهبریشان را در دست بگیرند آیا اساس این طرز فکرها همان

ایدئولوژی خرده بورژوازی تشکیل نمیدهد. مسلماً "جواب همه اپورتونیستها مثبت است پس افتحار بر " کمیته مرکزی " که این مطلب را از همان آغاز فهمید : " حقیقت این است که چریکها میان عصیان ناشی از یاء س چند روشنفکر و انقلاب اجتماعی علامت تساوی سیگدارند و توجه مدارنده انقلاب اجتماعی نمیتواند از صغ سر چشمه بگیرد " (ص ۲۶). در اینجا ایدئولوژی پرولتری و مارکسیسم - لنینیسم در مقابل آنارشیسم و ایدئولوژی خرده بورژوازی استاده است " (ص ۱۴) .

۸- تئوری مبارزه مسلحانه در اقتباس از دبره :

یکی از بزرگترین معایب تئوری مبارزه مسلحانه که اپورتونیستها آنرا "کشف" کرده اند آنست که از روی کتاب دبره و عقاید کاسترو وجه کوارا و به نظر "کمیته مرکزی" حتی "مائو" رونویسی شده است و تمام معایب آنها را دارد، مگر نه اینکه اپورتونیستها چنان اصطلاح "کواریسم" یا "کاستریسم" یا "مائوئیسم" یا "دبریسم" را ادعا میکنند که گویی بدترین دشنامها را به زبان میآورند " کمیته مرکزی " متوجه این سرقت ادبی !! تئوری مبارزه مسلحانه شده است و در صفحه ۷ استنتاجات آنرا تنها به انکنا نوشته رژی دبره یا افکار مائو . . . میدانند .

۹- تشدید ترور و غلو در قدرت پلیسی :

مگر نه اینکه چریکهای فدایی خلق آن چنان قدرتی برای پلیس تصور میکنند که امکان هیچگونه مبارزه ای را نمیدهد در حالیکه هر اپورتونیستی میدانند به هیچ وجه چنین نیست و به هر حال امکان شکلی از مبارزه هست و آنهم شکل مسالمت آمیز و مگر نه اینکه چریکها میخواهند با توسل به سلاح، قدرت تروریست را درهم بشکنند ولی وسیله ای را که انتخاب میکنند خود آیا باعث تشدید ترور نمیشود؟ " کمیته مرکزی " پیشاپیش هم — اپورتونیستها هم درد را تشخیص داده هم راه درمان آنرا ارائه داده . " بجای شکستن سد ترور - که ادعای آنهاست - عمداً " به تشدید ترور کمک میکنند " (ص ۱) . "البته چنین تصویری از سلطه مطلق دشمن به هیچ وجه با واقعیت تطبیق نمیکند. نیروهای انقلابی اگر با شعارهای صحیح -

که مورد پذیرش توده‌ها است - در میان توده مردم باشند و در مبارزه‌های واقعی دموکراتیک و ملی شرکت نمایند طبیعی است که میدان برای فعالیت خواهند یافت" (ص ۱۶) .

۱۰ - نابود کردن انقلابیون :

مگر "پویا" اعلام نکرد که تئوری مبارزه مسلحانه حداقل محصول فرستادن سالیانه ۲۰۰ نفر از بهترین انقلابیون کشور ما به زیر تیغ دشمن است و بخاطر همین یک فقره جرم سزاوار اعدام میباشند این را که اپورتونیست - های "کمینه مرکزی" زودتر فهمیده بودند و اساساً " این تئوری را وسیله خود کسی تشخیص داده بودند و آنها نیز مانند "پویا" شهادت مبارزین را نه به کردن شهید کنندگان آنها بلکه به کردن تئوری مبارزه مسلحانه انداخته اند ولی فاتحه آنرا نیز خوانده اند : "پویان مینویسد : پنهانکاری یک شیوه دفاع است و تا هنگامیکه از قدرت آتش بر خوردار نباشد همچنان باقی خواهد ماند . پویان پیشنهاد میکند که برای حفظ سازمانها باید آنها را مسلح کرد . شاید سر نوشت سازمانهای چریکی که نتوانستند باقی بمانند خود بهترین دلیل اثبات عدم صحت این نظر باشد : بنظر ما این اصل تشکیلاتی که سازمانهای مخفی را با توسل به اسلحه حفظ کنیم اصل خطرناکی است که تنها نتیجه آشکار آن صدور حکم قتل بر سازمان مخفی است" (ص ۲۷) .

۱۱ - ستایش از جانبازی چریکها :

البته اپورتونیست‌هایی که به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می پردازند اگر همه سخنان خود را بی پرده بیان کنند و بیات خود را آشکارا بروز دهند از همان آغاز در میان مردمی که در سیاهترین روزهای اختناق تنها چریکها را در میان میدان مبارزه می دیدند و تنها امیدشان را به همین چریکها بسته بودند شنونده‌ای نمی یافتند ، لذا بدون استثناء همه این سنغدین دروغ پردازان ضمن انتقادی که تلاش " همه چیز چریکپارانگی میکند و حتی وجودشان را برای نهضت کمونیستی زبان باری میدانند ، سالوسانده ستایش ارفقه‌هایی های آنها میپردازند و در شهادتشان اشک تمساح میریزند

تا خود را در همدردی مردم شریک کنند و فرصت یابند زهر اپورتونیسم خود را به تن آنها وارد کنند و از قضا مبتکر این روش هم اپورتونیستهای "کمیته مرکزی" بودند. "از میان چریکهای خلق کسانی برخاستند که با نثار جان از هدفهای خویش دفاع کردند و تردیدی باقی نگذاشتند که عناصر فدakar و میهن پرست و خواستار ایرانی آباد و آزادند و این امر نمیتواند حس احترام نسبت به آنان برنیانگیزد. اما احساس اصلی هر عنصر انقلابی در چنین مواقعی بیش از احترام تأثر است و تاسف اینکه چنین عناصر فداکاری جان خود را در راهی باختند که در بهترین حالت بی حاصل و در واقع بضرر منافع خلق است. آنان که به این حقیقت واقفند احساس این مسئولیت سنگین را میکنند که باید کوشید مبارزین راه خلق در این راه بی سرانجام گام نهند و وظیفه خود میدانند علیه نظریات و عقایدی که مبارزین را به بیراهه میکشاند بی امان بچنگند" (ص ۳۲).

به هر حال اینها هستند عمده ترین انتقاداتی که در همان آغاز مبارزه مسلحانه از طرف "کمیته مرکزی" متوجه تئوری راهنمای این مبارزات شد و از طریق پخش آن از رادیو و نشریات این حزب سعی شد در جریان این مبارزات کارشکنی صورت گیرد. این انتقادات به اصطلاح مارکسیستی در زمانی از بلندگوهای کادر اختیار "کمیته مرکزی" قرار داشت پخش میشد که بلندگوهای رژیم پهلوی نیز به سخت ترین حملات تبلیغاتی علیه چریکهای فدایی خلق و سایر مبارزین مسلح دست زده بودند. ولی به هر حال "حفظ سلامت" جنبش و "نجات" مارکسیسم - لنینیسم شاید این عمل را توجیه کند. همانطور که مسلماً "بر خورد اپورتونیستهایی که امروزه با به اصطلاح انتقاد از مبارزه مسلحانه چه از بیرون و چه از درون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران سعی در از هم پاشیدن آن دارند با همان لفافه های کمیته مرکزی خاش حزب توده توجیه میشود. آیا این اپورتونیستها نمی دانند که نام چریکهای فدایی خلق یاد آور رزمنده ترین مبارزین خلق ما و پرولتاریا است؟ آیا آنها نمی دانند که هر لطمه ای که باین جریان وارد شود ناگزیر به پرولتاریا وارد شده است؟ چگونه کسانی که خود را مدافع پرولتاریا قلمداد میکنند

این چنین آگاهانه در راهی که به خیانت منجر شود قدم میگذارند؟ مسلماً آنها همعاینها را میدانند ولی مسئله بر سر اینست که اینها به منافع پرولتاریا نمی اندیشند بلکه منافع پرولتاریا را دستاویز تنگ نظری های قشری و گروهی خود میکنند و با شادمسانی ترهات جدید مرکزیت ایورتونیست سازمان را دال بر روش انقلابی میدانند.

ما در اینجا خطوط کلی انتقادات کمیته مرکزی را طرح کردیم تا خواننده بتواند براحتی دریابد که ایورتونیستهای جدید در این زمینه چقدر آوری کرده اند و در قسمت دوم این جزوه خواهیم دید که راههایی که آنها برای درمان مشکلات نهضت و نجات آن از "سوء انحرافات مشی چریکی" ارائه میکنند تا چه حد به نسخه های "کمیته مرکزی" شبیه است.



## مقدمه

همانطور که در قسمت قبل دیدیم بلافاصله بعد از آغاز مبارزه مسلحانه تئوری راهنمای این مبارزه مورد هجوم اپورتونیستهای "کمیته مرکزی" قرار گرفت. و در کژما گرم جنگ بی امان چریکهای فدائی و سایر مبارزین مسلح با رژیم مزدور امپریالیسم، از طریق برنامه‌های رادیوئی و غیره سعی شد با بی اعتبار و غیر اصولی جلوه دادن این مبارزه در نظر توده‌ها در کار آن کار شکنی کند، اگر توجه کنیم که دوران مرحله ابتدایی این مبارزه خواهان حمایت معنوی مردم بود تا بتدریج به "حمایت مادی" تبدیل شود میتوان فهمید که "کمیته مرکزی" نقطه حساسی از جنبش را مورد حمله قرار داده بود.

ولی این حملات که در آغاز "کمیته مرکزی" تا حدی به موقعیت آنها اطمینان داشت، در مقابل موج عظیم حمایت معنوی مردم که بصورت پیوستن تعداد روز افزونی از آکاهترین عناصر خلق به جنبش مسلحانه مادیت مییافت، همماین تبلیغات رایبی اثر کرد و برای مبلغین آن جز رسوایی نتیجه دیگری نداد.

ولی حمله به تئوری مبارزه مسلحانه با یکی دو سال فاصله از "کمیته مرکزی" توسط سایر اپورتونیستهای بی عمل که جریان این مبارزه را نافی وجود خویش میدیدند آغاز شد. اینها به مبارزه مسلحانه حمله میکردند، اثر آنرا در جامعه ما نفی میکردند و آنرا غیر اصولی و غیر مارکسیستی میخواندند، صرفاً "برای اینک و جرد خود را توجیه کنند و بی عملی و دراز گویی خود را عین مارکسیسم - لنینیسم جلوه دهند، اینها گرچه در انتقاد از

تئوری مبارزه مسلحانه و جریان عملی آن از همان شیوهها و اصول "کمیته مرکزی" استفاده میکردند ولی برای موفقیت خود در این مبارزه دلیلی می-شناختند که معتقد بودند "کمیته مرکزی" فاقد آن است و آن این بود که "کمیته مرکزی" با آن سابقه فضیحت بار در موقعیتی قرار نداشت که تودهها حرفش را باور کنند ولی ما که بحمدالله سابقه مبارزاتی نداریم و چهره مان در عمل برای تودهها شناخته شده نیست . پس کافیست که در حرف خود را هواداران معصوم جذبش خلق جا بزنیم و نقش پزشکی را بازی کنیم که گویا میخواهند به معالجه دردی بپردازند که آنرا در بیمار تشخیص دادماند .

ولی اینها اگر این مزیت را بر حزب توده داشتند که سابقهشان سفید بود ، در عوض این نقص را هم نسبت به این حزب داشتند که بلندگوئی چون "پیک ایران" و جای امنی چون کشورهای باصلاح سوسیالیستی در اختیارشان نبود و شرایط آن زمان ایران نیز دشوارتر و "خطرناک" تر از آن بود که تحلیل "مارکسیستی - لنینیستی" اینان به "روشفرکان مارکسیست - لنینیست" تکلیف ورود به میدان را بکند . مگر نه اینست که یکی از مهمترین خصائص یک مارکسیست - لنینیست ، آنستکه بفهمد چه وقت نیروی خود را وارد میدان "مبارزه قطعی" کند ؟ (ص ۲۴) .

بهر حال چنین شد که تا همین اواخر که زمینه کاملاً "برای مبارزات این "مارکسیست - لنینیست های واقعی" فراهم شد ، کسی از وجود و عقایدشان با خبر نشد جز آنها که به نحوی با انتشارات خارج از کشور تماس داشتند .

ولی در این مورد که کار این دسته از حزب توده هم کمتر گرفت دو دلیل دیگر وجود داشت و آن اینکه اول هر چه تلاش کردند سخنی بگویند که پیش از آن "کمیته مرکزی" بهتر از آنها بیان نکرده باشد نتوانستند و دیگر آنکه حتی با اندازه حزب توده هم نمیتوانستند برنامه عملی ارائه دهند . مثلاً "یکی از آتشین ترین منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه در کتاب 'مسائل سوسیالیسم' (ارکان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب

طبقه کارگر - شماره اول - زمستان ۱۳۵۲) پس از آنکه با قضاوت‌هایی از این نوع که؛ "به اعتقاد مانفود مشی چریکی دربخشی از جنبش و انحرافات و خطاهای تئوریک مبارزان چریک از سه عامل زیر ناشی میشوند؛ دوران چریکی طفولیت جنبش نوین کمونیستی ایران، پایه طبقاتی- اجتماعی انقلاب، تاثیر تجربه کوبا (ص ۸) (۲۵). علت ابتلا به بیماری مشی چریکی را نشان میدهد و با جملاتی از این قبیل که؛ "رفیق احمد زاده بررسیها و توضیح نظرهای خود را در امر رابطه مبارزه مسلحانه با کار سیاسی و بسیج توده‌ها گر چه بدرستی کار سیاسی و بسیج توده‌ها را شرط و پیروزی مبارزه مسلحانه میدانند اما بلافاصله این شرط را از عامل اصلی تحقق آن یعنی حزب کمونیست جدا میکند..." (۲۶) عوارض این بیماری را نشان میدهد و خواننده را کاملاً آماده میکند تا راه درمان این بیماری و طریق صحیح مبارزه را از او بشنود ولی وقتی کار به اینجا می‌گردد نویسنده دقیق و موکلاف که در کوچکترین اشتباهات مشت حریف خود رفیق احمد زاده را باز میکند؛ بوجودی کلی باف تبدیل میشود که جنگ اول را بهتر از صلح آخر میدانند و بلافاصله پس از طرح این سؤال که پس چه باید کرد؟ با ذکر جملهای بطور کلی امید خواننده را از خود قطع میکند و بوی می‌فهماند که فقط وظیفه رد "مشی چریکی" را بر عهده خود میدانند و وظیفه ارائه طریق جدید آن جمله این است "اما اینکه گامهای عملی معینی که امروز باید برداشته شود دقیقاً کدامند، اینک بطور مشخصی چگونه باید به بسیج و سازماندهی توده‌ها دست زد و با کدام گامهای عملی معینی باید انرژی انقلابی توده‌ها را بکار انداخت، همه مسائلی است که باید بر اساس وضعیت و موقعیت هر گروه و طبق امکانات و شرایط مشخص محیط عمل معین شود." (۴۲ ص) (۲۷) و ادامه میدهد؛ "هدف مادر این نوشته نماظهار نظر درباره این شیوه‌های عمل مشخص (چیزیکمدر هر حال در امکان و صلاحیت مان نیست بلکه روشن ساختن آن خطوط عامی است که مجموع این اشکال و فعالیت‌های علمی مشخص باید بر اساس و در چارچوب آن انجام گیرد، نشان دادن مبانی و احکام و اصولی است که باید پایا استوار کار و مبارزه هر گروه

مارکسیستی قرار گیرد. هدف ما این است که در همین حدود در پرتو این احکام اصولی و خطوط عام (۲۸) نظرات موجود در گروه‌های انقلابی ایران را مورد بررسی قرار دهیم و نادرستی مشی چریکی و نظریه‌مبثی بر انجام مبارزه مسلحانه به‌تکاء یک موتور کوچک که از روشنفکران انقلابی بدون توده‌های زحمتکش بدون رهبری پرولتاریا و سازمان آن و بدون تئوری انقلابی راهنما را نشان دهیم" (تکیه روی کلمات از ماست - ص ۴۲) .

به این ترتیب به حملات حزب توده‌ونه حملات این اپورتونیستها هیچیک نتوانست خطری جدی برای تئوری مبارزه مسلحانه باشد ولی نحوه انتشار آثار رفیق جزئی در درون جنبش مسلحانه ویر خورد لیبرالیستی هواداران تئوری مبارزه مسلحانه در درون این جنبش با خط مشی ای که از طرف رفیق جزئی عنوان میشد و دید او از ساخت طبقاتی جامعه و تحولات تاریخی آن و مسائل تاکتیکی و استراتژیک مبارزه، برای تئوری مبارزه مسلحانه وضع بغرنجی را پیش آورد که سرانجام به بن بست تئوریک کشید که وقتی با اپورتونیسم عملی مرکزیت جدید سازمان در آمیخت، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را دچار بحرانی عمیق کرد (۲۹) که هم‌اکنون دست بکریبان آن است. از اینرو وظیفه چریکهای فدائی خلق است که از طریق مبارزه همد جانبه ایدئولوژیک با اپورتونیسم در تمام سطوح و دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه در مقابل حملات اپورتونیستها و انطباق تئوری بر شرایط کنونی و مخصوصاً " و مهمتر از همه با طرح برنامه عملی، بار دیگر برای جنبش کمونیستی و بطور کلی برای جنبش خلق راهگشائی کنند .

وضع رفیق جزئی با وضع اینگونه منتقدین از تئوری مبارزه مسلحانه کاملاً متفاوت بود. رفیق جزئی دارای یک سابقه مبارزاتی مثبت بود و شور مبارزاتی او برای هیچکس قابل انکار نبود. پیش از اسارت، جزو اولین کسانی بود که در صدد تدارک مبارزه مسلحانه برآمد. پس از آنکه این مبارزه سرانجام در سال ۴۹ آغاز شد با شور و اشتیاق از آن استقبال کرد و با تمام هم خود کوشید تا از زندان بآن کمک‌رساند. در این دوره بود که او نظرات خود را کمالبته با تئوری مبارزه مسلحانه

اختلافات اصولی داشت به بیرون فرستاد. جنبش مسلحانه نیز از این آثار استقبال کرد و وسایل انتشار آنها را فراهم نمود. رفیق جزنی جان خود را بر سر این امر گذاشت. آری، وضع رفیق جزنی با منتقدین مبارزه مسلحانه تفاوت بسیار داشت. او دیگر منتقدی عملی نبود که سالها پیش از سیدان مبارزه گریخته باشد و حالا هم زمان با شاه مشغول مبارزه تبلیغاتی علیه چریکها باشد. او دیگر آن منتقدی عملی نبود که بدون هیچگونه برنامه تاکتیکی و استراتژیک به انتقاد از مبارزه مسلحانه بپردازد. رفیق جزنی در میدان مبارزه با برنامه تاکتیکی و استراتژیکی خاص خود دست به قلم میبرد ولی بهر حال تحلیل او از تحولات ایران و از استراتژی و تاکتیک مبارزه مسلحانه یا تحلیل تئوری مبارزه مسلحانه از این مسائل تفاوت اصولی داشت و این دو جریان ایدئولوژیک در داخل جنبش مسلحانه میبایست بنحوی سالم در مقابل هم قرار می گرفتند و مسلما با یک مبارزه ایدئولوژیک سالم تئوری مبارزه مسلحانه همانطور که در قسمت اول این نوشته گفتیم بیش از پیش غنا مییافت، ولی متأسفانه این کار صورت نگرفت، نه رفیق جزنی در آثار خود مستقما نظرات خود را در مقابل تئوری مبارزه مسلحانه قرار داد و نه هوادار این تئوری مبارزه مسلحانه به مبارزه ایدئولوژیک با نظرات رفیق جزنی برخاستند.

این وضع که با وجود شرایط اختناق روز بروز بر وخامتش افزوده میشد، وقتی با این واقعیت در آمیخت که پس از سال ۵۵ هم رفیق جزنی و سایر رفقای پیش به شهادت رسیده بودند و هم کادرهای با سابقه و مجرب هوادار تئوری مبارزه مسلحانه به شهادت رسیدند، "بسیار است"، "بحران کنونی" بوجود آمد و در حال حاضر از لحاظ ایدئولوژیک این وظیفه را در مقابل چریکهای فدائی خلق قرار داد که با یک مبارزه ایدئولوژیک سعی کنند بار دیگر برای جنبش راهگشایی نمایند و مسلما اگر آنها باین کار قادر نباشند هیچ نیروی دیگری در جنبش کمونیستی فعلی ما قادر بانجام آن نیست.

ایورتونیسیم با سوء استفاده از نظرات رفیق جزنی سعی کرد خون تازه ای وارد رگهای خود کند و از موضعی تویتر به تئوری مبارزه مسلحانه بنازد. دستهای از ایورتونیسیمها که خود را هوادار ساحت نظریات رفیق جزنی

سیدانند تنه‌ها ضامن میکنند که رقیب جزئی کونا فقط یک استیفاء داشته است و آبیم اینکه نقش محوری تاکتیک مسلحانه را در سراسر پرونده مبارزه ضد امیرالیمستی می‌پذیرفته در حالیکه تاکتیک طبیعتی موقتی دارد و ملال در شرایط کنونی دیگر تاکتیک مسلحانه نمیتواند محور باشد. (۳۵) اینها با همین قدر اندک از نظریه رقیب جزئی قادرند تا آنها به پوششی برای اپورتونیسیم خود تبدیل کنند. امروزه در جنبش با افراد زیادی روبرو می‌شویم که خود را هوادار نظرات رقیب جزئی میدانند بولی در میان این هواداران که رقیب جزئی را بطور درست می‌پذیرد کسی را نمی‌بینیم که قاطعانه از مواضع مبارزه مسلحانه در مقابل حمل عظیم اپورتونیسیتها دفاع کند در نتیجه اپورتونیسیتها که تا این دلیل رقیب جزئی را پوشش خود فرار داده‌اند که بنوانند در سخنرانی و نوشته‌های خود با ذکر این جمله که "نظرات رقیب مستعد را رقیب بسوزان رد کرده‌است" کسان خود را از عواقب نظری و عملی سرخورد حسدی با نظری مبارزه مسلحانه‌ها سازند، کمک شایانی میکنند، عملاً در چشمه‌ها تراز میگیرند بهر حال وضع چنین است و اپورتونیسیم که از آنها پیش‌مستعمل جمع توان و منظر نروصد بود، با تمام توان به میدان آمده و از هر سو بد مبارزات مسلحانه‌ای در حصار طرف کمونیستها و چپ از طرف سایر بسروهای خلق در دنبال کدسه عورت گرفت می‌تازد، مبارزه‌ای که آنچنان ضریباتی بر بکر رژیم پهلوی این کمیونترین سگ زنجیری امیرالیمست وارد کرد که این رژیم کدر سال پنجاه هفت برایش عمری طولانی پیش‌بینی ننگرودند و خود با امیدواری حتی دو هزار و ناصد سالد شاهنشاهی را ترتیب دادند در آستانه آن پنج تن از مبارزین مسلح گروه آرمان خلق را به شهادت رسانست، در سال ۵۷ دچار جنای بحرانی شد که دیگر با هیچ وعده‌های نجسات آن برای امیرالیمست ممبر نگردید (۳۱).

حداکثر اپورتونیسیتها بد مبارزه مسلحانه در حال حاضر بزرگترین خطری است که جنبش کمونیستی ما را تهدید میکند. این حدلات از یکسو متوجه

نفی گذشته و حتی زیانبار خواندن آن است و از سوی دیگر (و این خطر بزرگتر است) سعی دارد جنبش کمونیستی را براههای مسالمت آمیز و فرمیستی بکشاند و آنرا از مبارزات قهر آمیز خلق جدا کند و با میریالیسم فرصت دهد تا بار دیگر پس از فائق آمدن بر بحران‌هایی که فعلا حاکمیت او را در کشور مامتزلزل کرده، به راحتی این جنبش را سرکوب کند و بازسکوئی سنگین و طولانی رابه خلق ما تحمیل نماید.

ما در قسمت قبل دیدیم که چگونه حزب توده مبارزه مسلحانه را "خطرناک" و نهایتاً مرزبانباردانست، اکنون ببینیم که سرکرده اپورتونیستهای کنونی یعنی "سازمان پیکار" که به ما اطمینان میدهد حسابش با حساب اپورتونیستهای حزب توده جدا است چه میگوید. . . . باید میان این انتقادات (انتقادات "سازمان پیکار" به "مشئ چریکی") و آن انتقادات و حملاتی که از مواضع ناسالم اپورتونیستی - اکنومیستی و بخصوص رویزونیستی صورت میگردد مرزبندی نمود و خط فاصل روشنی میان آنها کشید (از جزوه نقسدی بر پیش‌سوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی از انتشارات "پیکار" در فروردین ۵۸) در مورد زیان مبارزه مسلحانه میگوید. . . . "مشئ سیاسی، استراتژیک "مبارزه مسلحانه پیش‌تاز" نه بدلیل وجود یا عدم وجود شرایط عینی انقلاب، بلکه بدلیل ماهیت اساساً سکتاریستی و جدایی - طلباندهاش از مبارزه و حرکت توده‌ها، بدلیل تحمیل اراده روشنفکران انقلابی جدا از توده بر مبارزه طبقاتی توده‌ها بدلیل تحمیل اراده و وارونه نمودن نقش توده‌ها و روشنفکران انقلابی در انقلاب بدلیل مخدوش ساختن مضامین کار سوسیال دموکراتیک و فعالیت تربیتی و آگاهانه در بین طبقه و توده‌ها بدلیل جاسطین ساختن سازمان روشنفکران جدا از توده بجای سازمان پرولتری، بدلیل نفی نفس پرولناریا در انقلاب دموکراتیک و نادیده گرفتن ضرورت هژمونی اش در این انقلاب و . . . باین دلایل است که این مشئ انحرافی و عبر پرولتری است" (۳۲) (از اطلاعیه بحس مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران در ۱۳۵۷ ص ۸)

این است بی‌مبهمی که با نام مارکسیسم به اپورتونیست‌ها امکان میدهد

حاصل یک‌دوره کامل از مبارزات بهترین عناصر روشنفکری خلق را در آن شیوه مبارزهای که پس از ۱۷ سال بن بست مبارزه را در هم شکست یکبارہ نفی کنند و آنرا برای پیش برد مسیر انقلاب حتی زیانبار و "انحرافی" بدانند.

آیا میتوان بین "این انتقادات" و "آن انتقادات" که "از مواضع ناسالم اپورتونیستی - کونومیستی و بخصوص رویزیونیستی" صورت میگیرد "مرز بندی" نمود و "خط فاصل روشنی کشید"؟ ما دیدیم که "کمیته مرکزی" درست عین همین انتقادات را به "مشی چریکی" وارد کرد و "سازمان پیکار" در نوشته بالا قبول دارد که اینگونه انتقادات از "مواضع ناسالم اپورتونیستی - کونومیستی و بخصوص رویزیونیستی" صورت گرفته "پس چرا توقع دارد وقتی همان سخنان را خود او تکرار میکند ما بین آنها و این سخنان "مرز بندی" کنیم و "خط فاصل روشنی" بین آنها بکشیم. معیار ما برای این مرز بندی چیست؟ آیا انتقادات حتی از نظر جمله بندی شبیه یکدیگر نیستند؟ و اگر در عمل روزمره هم هر دو در یک مسیر حرکت میکنند پس بچه دلیل بین آنها "مرز بندی" کنیم. اینست نحوه برخورد اپورتونیستها با یک‌دوره از مبارزات پیشقراولان خلق ما.

اما اگر خطراینها به انتقاد از گذشته پایان مییافت چندان مسئله‌ای نبود. خطراین اپورتونیستها مخصوصا در آنجاست که نهضت خلق ما را که در معرض شدیدترین ضربات نظامی امپریالیسم قرار دارد بخواب خرگوشی مبارزات صنفی و محدود سیاسی فرو میبرد تا زمانیکه امپریالیسم برای وارد آوردن ضربه نهایی به آن آمادگی کامل پیدا کند و آنگاه اپورتونیستها که موقتا معرکه گردانی میدان مبارزه را بعهدہ دارند باز از صحنه مبارزه غیبشان میزند و نیستند که کفاره گناهان خود را پس بدهند و این خلق ما ست که باید تمام نتایج فاجعه بار آنرا برای مدتی طولانی تحمل نماید. در سال ۴۹ حزب توده پس از انتقاد از مبارزه مسلحانه شیوه صحیح مبارزه را بهمان صورتی فرمول بندی میکند که سالها پیش کرده بود و پانزده سال میگذشت که راهنمای هیچگونه عملی قرار نگرفته بود و سر کرده اپورتونیستهای فعلی



عینا همان برنامه‌ها با اندک تغییری در الفاظ چنان عنوان می‌کند که گویی کشف تازه‌ای است و در نهضت بی سابقه بوده است. در زیر ابتدا شیوه "صحیح" مبارزه را از نظر حزب توده که سالهاست بصورت ترجیح بند از طرف این حزب تکرار می‌شود و سپس شیوه "صحیح" مبارزه را از نظر سازمان بیکار "در سال ۵۷ می‌آوریم و مقایسه "مرزبندی" بین آنها را بعهدہ خواننده می‌گذاریم.

کیانوری در "پیام به چریکهای فدائی خلق" صفحه ۲۵ در مورد شیوه صحیح مبارزه (البته لازم نیست گفته شود در چه زمانی این نسخه است که ظاهرادر هر شرایطی میتوان آنرا پیچید) میگوید: "باید تمام نیروها را بدون دادن تلفات بیهوده در دوره اساسی بکار انداخت؛ یکی در راه انشاء رژیم و بسیج نیروهای انقلابی و بویژه در آنچه که مربوط به مارکسیست - لنینیست‌ها است در جهت آماده ساختن و منسک کردن پیشاهنگ طبقه کارگر در حزب انقلابی که عالیترین سکن سازمانی ضبقه کارگراست، دیگری در راه جمع‌آوری و تمرکز خونسردانه و با حوصله بدون شتاب‌نیروها برای وارد آوردن چنان ضربه‌هایی به نقاط ضعف دشمن که در تناسب نیروها بسود نیروهای انقلابی تعبیر محسوس بوجود آورد و در شرایط مساعد شاه‌رگ دشمن را ببرد و امکان نظاهر وسیع ناخسنودی توده‌های مردم را بوجود آورد." وی در صفحه ۶۱ همین پیام نیز در همین مورد چنین می‌گوید: اگر حزب پیشاهنگ طبقه کارگر که باید کمیته مناسب و کیفیتی کاملا انقلابی داشته باشد بتواند از همه نیروهای بالفعل و بالقوه انقلاب به بهترین وجهی بهره‌برداری کند. درست‌ترین شعارها را برای تجهیز مردم و صحیح‌ترین راه‌ها را برای گسترش مبارزه برگزیند از همه شیوه‌های مبارزه و امکانات موجود استفاده نماید و کار وسیع توده‌های را در صورت امکان (۳۳) با آنگونه اعمال قهر انقلابی که بتواند در لحظه مناسب ستاد دشمن را منلاشی سازد تلفیق کند میتواند حتی بانیروی کم و محدودی در پیشاپیش جنبش خلق قرار گیرد و آنرا بسوی پیروزی رهبری کند، " (تکیه روی کلمات از ماست). این برنامه‌ها که شاید از زمان پیدایش حزب توده تاکنون همیشه حاضر

و آماده در نهضت ما موجود بوده مقایسه کنید بایرنامه "سازمان پیکار". در صفحه ۱۸ اطلاعیه بخش مارکسیستی-لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران در مهرماه ۵۷ آمده است: سازمان ما اصلی ترین وظیفه خود و کلیه نیروهای مارکسیست - لنینیست را در شرایط فعلی، مبارزه برای ایجاد حزب طراز نوین و انقلابی طبقه کارگر، حزب کمونیست ایران، میدانند. امری که در حال حاضر در تحقق این وظیفه - ایجاد حزب کمونیست ایران - اهمیت می‌برد و عمده دارد عبارتست از ایجاد پیوند و ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر که این امرتها از طریق شرکت فعال در مبارزات روزمره طبقه کارگر، هدایت، شکل و ارتقاء این مبارزات و تبلیغ و ترویج آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک در میان طبقه مسراست. "پس در همین بنایه و در همین زمینه در صفحه ۱۹ می‌افزایند: "سازمان ما بر این اعتقاد است که مضمون اصلی فعالیت مارکسیست - لنینیست‌ها در میان طبقه کارگر، تبلیغ و ترویج حول جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی خلقهای ایران و اهمیت و وظیفه نقش طبقه کارگردران، کوشش برای جلب هرچه بیشتر طبقه کارگر - به شرکت در این جنبش در عین پیشبرد و ارتقاء مبارزات سوسیالیستی‌اش، تحقق شرکت مشکل، مستقل، سیاسی و انقلابی (۳۴) طبقه کارگردر جنبش دموکراتیک و قرار گرفتن در راس آن تشکیل داده و آنرا بعنوان میرمترین و فوری‌ترین گام تدارک عملی قیام و مبارزه مسلحانه توده‌ای میدانند" (تکیه روی کلمات از ماست).

تاجائیکه به وظیفه "انقلابی" مارکسیست - لنینیست‌ها مربوط میشود تفاوت محسوسی بین این دو برنامه موجود نیست.

بهرحال اپورتونیسیم راست همواره در نهضت ما همین یک قدم کوچک و همین "میرمترین و فوری‌ترین گام" را بین "وظایف کنونی" و "تدارک عملی قیام و مبارزه مسلحانه توده‌ای" حفظ نموده و همواره همین را دستاویزی - عملی و خرده کاری خویش قرار داده و اتفاقاً "تئوری مبارزه مسلحانه بقصد افشای همین حيله جنگی اپورتونیسیم راست برای گریز از مبارزه جنگی و تدوین تئوری راهنمای "تدارک عملی قیام و مبارزه مسلحانه توده‌ای" به

وجود آمد .

بهر صورت چریکهای فدائی خلق اگر بخواهند در این شرایط وظیفهای را که تاریخ بر دوش آنها نهاده انجام دهند باید این اپورتونیسیم را افشا کرده ماهیت ضد انقلابی و ضد مارکسیستی - لنینیستی آنرا به تودهها نشان دهند و با دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه به انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط کنونی پرداخته و خصوصا " با در پیش گرفتن خط مشی انقلابی در عمل اپورتونیستها را از نهضت انقلابی خلق منزوی کنند و خصوصا "نگذارند که این اپورتونیستها که ماهیتا " با اپورتونیستهای "کمیته مرکزی" نه از لحاظ شیوههای کار عملی و نه از لحاظ برخورد تئوریک با مسائل جنبش تفاوتی ندارند با جملاتی از این قبیل : " در واقع میتوان گفت جنبش انقلابی و کمونیستی میهن ما کفار ما پورتونیسیم راست و فرمیسیم ساز شکارانه حزب توده و دیگر جریانات فرمیسیم بورژوایی را با یک جریان ماجراجویانه و چپ که در عین حال عکس العمل شرایط و حاکمیت خونبار دیکتاتوری در این سالها بود پس داد . " (ص ۱۱ جزوه تحلیلی بر تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق ایران - "سازمان پیکار" فروردین ۵۸) چنان جلوه دهند که گویا به جریانی مستقل تعلق دارند که نه دستش به گناههای اپورتونیسیم راست آلوده است و نه به شیطنتهای "ماجراجویانه" چپ دست زده است .

## فصل اول

### نظری به خصوصیات کار منتقدین کنونی (۳۵) مبارزه مسلحانه

پیش از ورود به سایر مباحث باز نظری به شیوه کار منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه بیفکنیم. پارهای از این شیوه‌ها را پیش از این دیده‌ایم ولی یاد آوری آنها و اضافه کردن پارهای حواشی در اینجا خالی از فایده نیست.

دیدیم که یکی از خصوصیات منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه این است که همگی سخت با " کمیته مرکزی " مخالفند و آنرا " پورتونیست " و بخصوص " روزیونیست " میدانند ولی در عین حال از خوان تئوریک که او گسترده لقمه بر میگیرند، و در حالیکه به ولینعت خود ناسزا می‌گویند، رد پای را که برجا می‌ماند مخفی می‌کنند. آنها گاه به این میراث تئوریک " کمیته مرکزی " بطور کلی استناد می‌کنند و این بهترین راه و سالمترین شکل استفاده از آن گنجینه تئوریک! است بدون اینکه احتمال لورفتن رابطه در میان باشد. مثلاً " وقتی سازمان بیکار اعلام می‌کند که: " از آنجا که تا بحال مطالب بسیاری در نقد و بررسی مشی چریکی در سطح جنبش کمونیستی انتشار یافته و بسیاری از نکات محوری و با اهمیت آن مورد انتقاد تکرار گرفته است ما دیگر ضرورتی در ورود به همان بحثها نمی‌بینیم. " (ص ۴۱) دقیقاً به همین شیوه عمل می‌کنند و بطور ضمنی می‌پذیرد که " نکات محوری و با اهمیت " تئوری مبارزه مسلحانه در جنبش کمونیستی مورد نقد و بررسی قرار گرفته و از ساقی مطلب نبر بیداست که تمام نتایج این نقد و بررسی مورد قبول " سازمان بیکار " است. پس ما حق داریم بین آن موروثان و این وارثین رابطه نسبی نزدیکی ببینیم و این دشنامها را نیز زائیده نوعی

## اختلافات خانوادگی تلقی کنیم .

ولی وضع نویسنده جزوه "تئوری پیشاهنگ" که به سبک فلاسفه افلاطونی چنان سخن میگوید که گویی همه عالم چون موم در دست او است و کلید همه معضلات را در دست خود دارد از این هم جالبتر است او از مرده ریگ تئوریک "کمیته مرکزی" بنحوی فیلسوفانه استفاده میکند . اگر دیگران در چهره طبیبانی جلوه میکردند که بر سر بیمار خود "مشی چریکی" میروند تا درد او را تشخیص دهند و مرگ قریب الوقوعش را به همفکران خود بشارت دهند نویسنده فاضل جزوه "پیشاهنگ" چون پزشکی که بر سر جسد آمده تا ثابت کند مرگ در اثر عوارض طبیعی صورت گرفته است ، با تئوری مبارزه مسلحانه برخورد می کنند و از تجربه "کمیته مرکزی" در این زمینه استفاده مینمایندوی که از "دیر آمدگان" مورد نظر رفیق اشرف هم دیرتر وارد صحنه شده حق دارد که هنگام تقسیم حلواى این تئوری از راه برسد و با شادمانی اعلام کند ؛ "رد مشی چریکی شاید دیگر در کشور ما ارزش تئوریک نداشته باشد ." ( ۳۶ ) (ص ۳ جزوه فوق الاشعار از سلسله بحث های پراه کارگر - ۱) . وی همه را کنار میزند تا خودش "چهارچوب کلی آن را در هم بکشد و بنیاد استدلالهای آن را مورد چون چرا قرار دهد ." (ص ۲ همانجا) زیرا "کسانی که این تئوری را کنار گذاشته اند هنوز درکی روشن از تئوری پیشاهنگ مارکس و لنین ندارند ." ( همانجا ص ۱ ) و او بمیدان می آید تا ظاهرا "نگدارد" طرفداران اصلی این تئوری "که "هر چند گویا در حقانیت آن به تردید افتاده اند " چیزی " از این تئوری" را "نجات دهند" (همانجا ص ۱) .

و همه این کارها در حق تئوری صورت می گیرد که بقول خود نویسنده "رد" آن دیگر "ارزش تئوریک" ندارد یعنی پیش از این بهر حال رده شده یا توسط "کمیته مرکزی" یا در عمل . ولی معلوم نیست که چرا این نویسنده فاضل که دانش بیکرا نشان از تک تک جملات فاضلانه این جزوه هویدا است قلمرو دیگری را که لااقل "ارزش تئوریک" داشته باشد برای تتبعات عالمانه خود انتخاب نمیکند و با همه فضل و دانش بیکران خود در سراسر این

جزوه به چوب زدن مرده مشغول میشوند و تئوری مردود را البته بشکلی محدود و فقط در زمینه برداشت این تئوری از پیشاهنگ (۳۷) دوباره رد میکنند. البته وقتی موضوع کار این فاضل باینصورت رد امر مردود انتخاب شد دیگر نباید منتظر باشیم که سخن تازه‌ای از وی بشنویم. او با تمام فضل و کمال خود در بهترین حالت ناگزیر است همان سخنانی را تکرار کند که پیش از وی و با ادعای کمتر از وی و با جملاتی روشنتر از وی حزب سازمان "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" در جزوه گواریسیم و کاستریسم بیان کرده‌اند.

خصوصیت دیگر منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه آنست که هنگام انتقاد از این تئوری بهمان صورتی عمل میکنند که ماثو آنرا یکی از خصوصیات تظاهر لیبرالیسم میدانست و آن اینست که این منتقدین که در مورد تئوری مبارزه مسلحانه ظاهراً "سختگیر و غیر قابل گذشت مینمایند در مورد خودشان سخت سهل‌انگار و مسامحه‌کار میشوند.

مادر مقدمه همین قسمت دیدیم که چگونه نویسنده "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" در حالیکه خود بهیچوجه نمیدانست شیوه صحیح مبارزه چیست با دقت و مو شکافی تمام با تکیه به "خطوط و اصول عام" از تئوری مبارزه مسلحانه انتقاد میکرد. تظاهر این اخلاق را در نزد اپورتونیستهای دیگر نیز میتوان یافت. در جای دیگر نشان دادیم که چگونه "سازمان بیکار" و گروه دنباله روی او یعنی گروه "حیدر عمو و غلی" با آنکه اذعان داشتند به موقع و در حد امکان خود نیز در قیام شرکت نکرده‌اند ولی اینها هنوز هنگام اشاره بخود از عبارت "ما کمونیستها" با وجدانی راحت استفاده میکنند و اینکه در هنگامیکه دست بردن به سلاح از نظر موازین اصول "مارکسیسم-لنینیسم معتقد به مشی توده‌ای" لازم بوده و باز هم آنها دست به آن نبرده‌اند بهیچوجه این تصور را برای آنها پیش نیاورد که شاید آنها "کمونیست" و "روشنفکر پرولتاریا" نباشند ولی هنگامیکه می‌بینند مطابق اصول "مارکسیسم-لنینیسم معتقد به مشی توده‌ای" چریکهای فدائی خلق پیش از وقت دست بسلاح برده‌اند در اطلاق عنوان "خرده بورژوازی رادیکال"

به آنها (البته به اقتباس از "کمیته مرکزی") تردید نمی‌کنند. همین‌وضع برای نویسنده ناشناس جزوه "برنامه پیشاهنگان پرولتاریا و چگونگی خرده بورژوازی کردن مارکسیسم توسط آنان" پیش آمده است.

ولی در این مورد نیز باز "کمیته مرکزی" گوی سبقت را از همه میریاید. نویسندگان توده‌ای (۲۸) بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک - انشعاب گروه منشعب از چریکهای فدائی خلق نمونه بسیار جالبی از این لیبرالیسم را نشان میدهند.

در این بیانیه هنگام انتقاد از اینکه مبارزه مسلحانه قادر نیست رهبری جنبش توده‌ها را بدست بگیرد از جمله آمده است: "تعرض جدید رژیم برای تخریب خانه‌های توده‌های زحمتکش در خارج از محدوده پساژ عقب نشینی سراسیمه‌اش، بار دیگر نشان داد که تا چه حد پیشاهنگان از جنبش توده‌های مردم عقب مانده و از رهبری آن غافلند این است شمره ۶ سال "ترور فردی و بیش از ۱۰۰ انقلابی شهید و هزاران مبارز اسیر". (زیر نویس ص ۳۲) این انتقاد به مبارزه مسلحانه از زبان یک "توده‌ای" و بالا اقل هوادار حزب توده چقدر عجیب است اگر از عمر وی فقط ۶ سال مگذرد و این مبارزه هنوز نوانسته آنچنان تشکیلاتی بوجود آورد که حتی بتواند مبارزات افراد متعلق به قشرها و طبقات گوناگون ساکن خارج از محدوده را در مقابل شهرداری متشکل و رهبری کند، از عمر حزب توده این تنها حزب طراز نوین طبقه کارگر که ۳۶ سال میگذرد، نظاهر بیابرتترین شکل لیبرالیسم را می‌بینند. البته ما در اینجا به این کاری نداریم که اصولاً چنین انتقادی بی اساس است و حتی یک پیشاهنگ سراسری و کاملاً "متشکل در شرایط کاملاً" دمکراتیک در مورد اینکه جنبشهای موضعی و صرفاً "اقتصادی که معمولاً" افراد ناهمگون طبقات مختلف در آن شرکت میکنند همیشه نمیتواند کار چندانی انجام دهد. البته حضور در محل و دادن رهنمودها، سعی در هماهنگ کردن اقدامات، کوشش برای جلب حمایت سایر مردم، سعی در تشریح علل سیاسی و اقتصادی امر، اینها کارهایی است که میتوان کرد و گویا چریکها نیز "در حد امکانات" این کار را کرده اند ولی نمیتوان توقع

داشت که اینگونه مسائل بلافاصله توسط پیشاهنگ به یک جنبش عمومی تبدیل شود .

مهمترین خصوصیت منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه آن است که این منتقدین پیش از اینکه تئوری مبارزه مسلحانه را رد کنند شکل تحریف شده‌ای از آن را به خواننده یا شنونده خود ارائه می‌کنند و با و اطمینان می‌دهند که تئوری مبارزه مسلحانه دقیقاً همین است که ما گفتیم . آنگاه به رد این تئوری خود ساخته می‌پردازند و دیگر بعید نیست که در بحثی که خود بر می‌انگیزند پیروز شوند . ما در فصول بعدی این جزوه شاهد انواع این تحریفات خواهیم بود . ولی در اینجا به یک نمونه آن که از فضا توسط سرکرده اپورتونیستهای کنونی یعنی سازمان پیکار صورت گرفته اشاره می‌کنیم . این سازمان که چنانکه قبلاً دیدیم به تئوری مبارزه مسلحانه نام "مشى چریکی" میدهد اساساً " تلقی خود را از این مشى باین صورت باز گو می‌کند . . . . بطور خلاصه و محوری ما مشى چریکی را به آن مشى ای می‌گوئیم که مبارزه را خارج از مدار مبارزه طبقاتی موجود در جامعه دیال کرده و بطور مشخص تلاش در جهت دنبال کردن و تحمیل شکل خاصی از مبارزه ( مبارزه مسلحانه پیشتاز ) به مبارزه توده‌ای موجود در جامعه دارد . " ( ص ۱۱ - ۱۰ اطلاعیه بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدیس خلق ایران مهر ماه ۱۳۵۷ ) در این تعریف همه عناصر رد این مشى هم نهفته است . چگونه در جامعه طبقاتی ممکنست مبارزه‌ای " خارج از مدار مبارزه طبقاتی " صورت گیرد؟! این چریکها چگونه موجوداتی هستند که توانستند به چنین مبارزه‌ای دست بزنند پس اگر چنین بود چرا دیگر به مارکسیسم - لنینیسم و پرولتاریا می‌چسبند؟ خواننده‌ای که تعریف " مشى چریکی " را از زبان اینها می‌شنود حق دارد در مورد عقل سلیم چریکها دچار تردید شود ( ۳۹ ) و اتفاقاً یکی از خصوصیات منتقدین کنونی تئوری م . م . این است که پس از آنکه با اینگونه تحریفها از این مبارزه خواننده یا شنونده خود را در مورد سلامت عقل چریکها دچار تردید کردند برای تقویت این تردید مطالبی در مورد جوانی و خامی آنها



مطرح می‌کنند. هم "سازمان پیکار" به این کار دست زد و هم "کمیته مرکزی" از همان آغاز چنین کرده است و مثل آنکه خواسته باشد بار دیگر بر اپورتونیستهای "سازمان پیکار" در اینمورد پیشدستی کند در همان اعلامیه مواضع ایدئولوژیک انشعاب بار دیگر این امر را مورد تاکید قرار داده است و در صفحه ۳ اعلامیه مزبور بصراحت گفته: "دریغاً که ارائه دهندگان این مبارزه جوانانی نا آگاه بودند"

خصوصیت دیگر منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه آنست که ضمن آنکه برای عوامفریبی از جان بازی و قهرمانی مبارزان چریکیاد می‌کنند و آنرا بظاهر مسلماً "بدورغ می‌ستایند مراقبند که مبادا حتی یک اثر مثبت باین مبارزه نسبت دهند. مثلاً "نویسنده کتاب" سخنی باپویندگان راه انقلاب" (۴۰) که باصطلاح می‌خواهد بیک بررسی تاریخی و تفسیری از چگونگی پیدایش و تحول مبارزه چریکی دست‌بزند و ثابت کند که این مبارزات جز بدبختی و بی‌سامانی برای خلق ما ببار نیاورده، وقتی به این واقعیت می‌رسد که بهر حال مبارزه مسلحانه مبارزات روشنفکران را از محافل صرفاً "روشنفکری و اطافهای در بسته به میدانهای جدیدی وارد کرد با ذکر این جمله که "اگر سالهای آخر دهه ۴۰ را که تئوری جنگ چریکی دارد در وطن ما بین روشنفکران انقلابی جامی افتد در نظر بگیریم زمانی است که تازه پیشروترین گروهها و سازمانهای انقلابی مرحله کارمحفلی خود - (کار درون‌گروهی) - را پایان داده و میخواهند فعالیت خارجی خود را آغاز کنند. " (کتاب فوق‌الشعار - بخش چرا در چنین بن بست‌ی گیر کرده‌ایم ص ۳۱) از مطلب می‌گذرد و او که در جزئی‌ترین و پیش‌پا افتاده‌ترین مسائل یک مقاله مفصل می‌نویسد در توضیح چگونگی آماده شدن این محافل روشنفکری که "میخواهند فعالیت خارجی خود را آغاز کنند" کاملاً "ساکت است زیرا بررسی این امر برفع بینش این نویسنده نیست. این بررسی اگر صورت می‌گرفت مسلماً "به این نتیجه میرسید که پیدایش تئوری مبارزه مسلحانه مشکلات عملی جنبش را برای انقلابیون قابل حل نموده و امکان خروج از شکل محفلی و آغاز مبارزه خارج از

محفل را فراهم کرده است (۴۱) .

بهر حال این بود خلاصه‌ای از خصوصیات کار منتقدین کنونی مبارزه  
مسلحانه .

"مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" و بعضی دیدگاهها

اکنون می توانیم با اطمینان به اینکه خوانندگان ما کم و بیش منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه را می شناسند به تشریح مبارزه مسلحانه و پاسخگوئی به پارامای از مهمترین انتقادات آنها بپردازیم . البته احتمالا" در این بخش و بخش آینده که پای تشریح شرایط اقتصادی- اجتماعی و آن شرایط عینی در میان است که تئوری م. م. بر اساس آنها استوار است احتمالا" با این منتقدین برخوردی نخواهیم داشت زیرا که آنها کم مایه تر از آنند که کار خود را از این سطح شروع کنند (۴۲) و اساسا" مگر یکی از خصوصیات این منتقدین آن نبود که تئوری مبارزه مسلحانه را تحریف کنند، آنرا مثله و محدود نمایند تا بتوانند آنرا در نظر خوانندگان و یا شنوندگان خود سطحی و غیر قابل تعمق جلوه دهند و بخواننده یا شنونده خود چنین القاء کنند که اگر چیز تازه ای هم در این تئوری باشد همانست که از کتاب "انقلاب در انقلاب؟، رژی دبره رونویس شده .

ولی واقعیت آن است که تئوری مبارزه مسلحانه بر حدود ۴ سال کار تئوریک شبانه روزی گروه رفیق مسعود استوار است . در طول این مدت با توجه به اسناد و آمار موجود و برخورد عینی و بررسی ساخت طبقاتی جامعه و مطالعه تاریخ ایران و مخصوصا" تاریخ معاصر ایران در پرتو مارکسیسم - لنینیسم انبوهی از تحلیلیها و نوشته ها بوجود آمد که جمع بندی آنها در کتاب "م. م. هم. هم. ت. منعکس است ولی متاسفانه اکثر این نوشتجات در یورشهای پلیس از بین رفت (۴۳) ولی بهر حال کتاب "م. م. هم. هم. ت. در صورتیکه با دقت مورد مطالعه قرار گیرد نشان دهند اهمیت کار تئوریک

بسیابفمای است که قبل از کار مسلحانه توسط رفقای بنیان گذار سازمان جریکهای فدایی خلق انجام شده.

رفیق مسعود در کتاب "م.م.م. هم.همت." می نویسد. درحقیقت تبیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آنکه با تضاد نظام موجود، یعنی تضاد بین خلق و سلطه امپریالیستی توجه شود تبدیل به یک چیز پوچ و مهمل می گردد. مسئله سلطه امپریالیسم را باید بطور ارکانیک و به مثابه زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که بهر حال نقشی دارد (۴۴).

با توجه به این رهنمود اساسی تحلیل اوضاع اقتصادی - اجتماعی جامعه نشان میداد که با خارج شدن روسیه پس از انقلاب اکتبر از صحنه رقابت امپریالیستی در ایران و با کودتای اسفند ۱۳۹۹، ایران کاملاً با سارت امپریالیسم انگلیس درآمد و با این کودتا بقول رفیق مسعود پایه های تسلط سیاسی فئودالیسم با انقلاب مشروطه سست شد و با کودتای رضاخان، فئودالیسم قدرت سیاسی خود را اساساً به امپریالیسم تفویض کرد... فئودالیسم در حقیقت به فئودالیسم وابسته تبدیل شد و هر جا که از این وابستگی سرباز زد بلافاصله مورد تعرض قدرت مرکزی قرار گرفت. و اگر در زمان رضا شاه می بینیم که با وجود بقاء نظام تولیدی فئودالیسی هر چند گاه یکی از فئودالهای بزرگ به دار کشیده میشود انعکاس همین امر است.

لنین در کتاب امپریالیسم عالیترین مرحله سرمایه داری گفته بود ما شاهد بوجود آمدن کشورهایی بظاهر مستقل هستیم که از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی کاملاً "به کشورهای امپریالیستی وابسته اند. این وضعی بود که با کودتای ۱۳۹۹ چند سال پس از نوشته شدن این اثر به عینه در ایران تحقق می یافت. قدرت مرکزی نیرومند در اینجا نه انعکاس قدرت اقتصادی بورژوازی بلکه منعکس کننده قدرت حاکمیت امپریالیسم بود. از این پس تبیین شکل حکومت صرفاً "با توجه به نظام تولیدی جامعه و منبعث دانستن حاکمیت از طبقات مسلط بر تولید باعث گمراهی میشد و سر

درگمی تحلیلهای در مورد ماهیت دولت رضاخان مخصوصاً " در آغاز کار وی از همین جا ناشی شد .

پس از برقراری کامل حاکمیت امپریالیسم و سلب حاکمیت از فتودالیسم می‌بینیم که ثبات و تزلزل قدرت دولتی در ایران عمدتاً " تابع ثبات و تزلزل روابط امپریالیستی در صحنه بین‌المللی و ملی است . ضعف قدرت دولتی در سالهای بین ۳۲-۲۰ انعکاس تضعیف امپریالیسم در اثر جنگ و رقابتهای ناشی از تغییر موازنه قوایین امپریالیستها پس از جنگ بود و بلافاصله پس از آنکه امپریالیستها برضعفها و رقابتهای خود چیره شدند قدرت دولتی در ایران تحکیم شد .

پیش از آن حاکمیت از آن فتودالیسم بود و فتودالیسم به استعمار امتیازات اقتصادی میداد و از منافع اقتصادی استعمار حفاظت می‌کرد اکنون دیگر حاکمیت از آن امپریالیسم بود و امپریالیسم به فتودالیسم امتیازات اقتصادی میداد و از منابع اقتصادی او حفاظت میکرد . دیگر قدرت سیاسی از آن طبقه‌ای نبود که بعلت تملک ابزار تولید مسلط جامعه در تولید نقش مسلط داشته باشد بلکه قدرت سیاسی از حاکمیت امپریالیستی ناشی میشد که ریشه‌های قدرت اقتصادی نه در داخل جامعه بلکه اساساً " در خارج از آن قرار داشت . قدرت سیاسی پیشاپیش قدرت اقتصادی و سرکوب سیاسی پیشاپیش تحولات اقتصادی حرکت میکرد و ارتش بعنوان ابزار این حاکمیت مخصوصاً " اهمیتی خارق العاده می‌یافت .

این امر تضاد خلق با امپریالیسم را به تضاد اصلی جامعه تبدیل می‌کرد حتی آنجا که فتودالیسم شیوه مسلط تولید بود از منافع اقتصادی فتودالیسم نه خود فتودالها و دستگاه سرکوب خصوصیشان بلکه ارتش و نیروهای نظامی که اساساً " نقش ابزار حاکمیت امپریالیسم را داشتند حفاظت می‌نمودند . نیروی متمرکز دولت در همه جا هر گونه مخالفت با نظم موجود را درهم می‌کوبید و خلق بخوبی در می‌یافت دیگر نه با فتودالیسم بلکه با حاکمیت امپریالیسم روبروست .

در جریان " انقلاب سفید " فتودالیسم " بخاک سپرده شده " و با سر-

کوب شدید خلق زمینه بسط نفوذ اقتصادی بورژوازی وابسته طبقه‌ای که با امپریالیسم ارتباط ارکانیک دارد فراهم شد و دیگر از آن پس امپریالیسم منحصرًا، "مستقیماً" و بطور همه جانبه از منافع خود حفاظت می‌کرد و اساس قدرت بینهایت متمرکزی که با سرکوب ۱۵ خرداد در دست سیستم دولتی قرار گرفت مخصوصاً "همین رشد سیستم اقتصاد کمیرادوری و بورور-کراتیک تا دورترین روستاهای کشور بود. قدرت بی سابقه دیکتاتوری شاه از تمایلات وی ناشی نمی‌شد، بلکه مستقیماً "منعکس کننده آن شیوه سیاه دیکتاتوری است که حاکمیت امپریالیسم در شرایط استقرار کامل بورژوازی وابسته در سراسر اقتصاد جامعه نیازمند آن است.

رفیق جزئی در جلد دوم تاریخ سی ساله می نویسد، "فئودالیزم که در دوره مصدق بخطر افتاده بود و بخصوص در مبارزه مصدق با دربار ارتش موقعیت خود را در خطر جدی می دید با کودتای ۲۸ مرداد و تأمین حاکمیت سیاسی فئودالیزم و بورژوازی اداری که ما هیتا "کمیرادور بود نفس راحتی کشید و حرکتی را که داشت تبدیل به جنبش ضد فئودالی میشد سر کوب کرد." (ص ۵۵) در اینجا می بینیم که رفیق جزئی در تحلیل نظام طبقاتی جامعه و تحولات آن تضاد اصلی جامعه یعنی خلق با امپریالیسم را که بهر حال مورد تأیید اوست و در ص ۵۳ کتاب نبرد با دیکتاتوری با عبارت: "تضاد عمده خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمیرادور است. . . ." از آن یاد می کند، بحساب نمی آورد و حداکثر بعنوان عاملی که "بهر حال نقش دارد" آن را مورد توجه قرار میدهد. اگر کودتای ۲۸ مرداد را از لحاظ اجتماعی بصورت تحکیم مجدد "حاکمیت سیاسی فئودالیزم و بورژوازی اداری که ما هیتا کمیرادور" می باشد و سرکوبی "حرکتی" که داشت تبدیل به جنبش ضد فئودالی میشد بدانیم نقش "تضاد عمده" که "تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمیرادور است" را به حساب نیاورد ما می و یا لااقل آن را در حد عاملی فرعی تقلیل داده ایم.

اصولاً "رفیق جزئی با وجود اذعان به اینکه تضاد اصلی خلق با امپریالیسم است آنرا در تحلیل طبقاتی جامعه اعمال نمی کند و حرکت

تضادهای داخلی جامعه را مستقل از این تضاد اصلی توضیح میدهد و یا حداکثر آنرا بعنوان یک عامل فرعی بحساب می آورد ، در صفحه ۵۶ جلد دوم تاریخ سی ساله در مورد تحول تضادها پس از کودتای ۲۸ مرداد می گوید . در حقیقت هنگامیکه تضاد عمده بین دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی از یکسو و فئودالیسم از سوی دیگر از رشد و تعرض باز مانده بود تضاد بین بورژوازی کمپرادور و فئودالیسم جانشین آن شد ، بورژوازی کمپرادور بخاطر مشارکتی که در حاکمیت سیاسی با فئودالیزم داشت همراه با رشد خود بتدریج سهم بیشتری در این حاکمیت پیدا کرد ، در این میان تسلطی که امپریالیستها بر هر دو جناح داشتند باعث شد که این تضاد از طریق رفرم ، بسود بورژوازی کمپرادور حل شود . " پس در اینجا می بینیم که تضاد عمده دوره قبل که در این دوره از رشد و تعرض " باز مانده عبارت است از تضاد بین "دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی از یکسو و فئودالیزم از سوی دیگر و هیچ سخنی از تضاد عمده یعنی تضاد با حاکمیت امپریالیستی نیست .

مطلب دیگری که در اینجا ذکر میشود " جانشین " شدن تضاد بین 'بورژوازی کمپرادور و فئودالیزم " بجای تضاد قبلی که عبارت بسود از تضاد بین "دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی " با ' فئودالیزم " چگونه تضاد بین نیروهای ضد خلقی می تواند " جانشین " تضاد خلق با ضد خلق شود و تحول دیالکتیکی جوامع همیشه نشان داده است که تضاد بین نیروهای ضد خلق مخصوصا " هنگام مبارزات خلق شدت می یابد نه در هنگامیکه آنها از تعرض باز مانده اند . در غیر این موارد نیز باز هنگام حل تضادهای داخلی طبقات حاکمه طبقه ای که میخواهد این تضاد را بطور قطعی و به نفع خود حل کند بهر حال بنحوی به نیروهای داخلی جامعه تکیه می کند و در اینجا است که چون واقعیت چنان امری را نشان نمیدهد رفیق جزئی "تسلط" امپریالیستها را بر هر دو جناح بعنوان عاملی فرعی و بعنوان تکیه گاه بورژوازی کمپرادور برای حل قطعی تضاد به نفع خودش وارد تحلیل خود می کند (۴۵) .

رفیق جزئی که تحول تضادهای طبقات داخلی را تقریباً " بطور مستقل و حداکثر با در نظر گرفتن "سلطه امپریالیستها" بعنوان یک عامل فرعی در نظر می گیرد دیگر اصلاحات ارضی و سرکوب قهرآمیز نهضت خلق را در آستانه آن بعنوان تعرض جدید امپریالیسم برای بسط قطعی نفوذ اقتصادی طبقاتی که بنحوی ارگانیک بموی وابسته است یعنی بورژوازی وابسته و ایجاد زمینه مساعد برای رشد همه جانبه این بورژوازی وابسته نفی نمی کند و آنرا بیشتر حاصل تلاش سیستم موجود برای بقای خویش می داند. "شرایط اقتصادی - اجتماعی حاکم مسائل و مشکلات متعددی را بوجود می آورد که عمدتاً ناشی از تضادهای فتوئالیسم با سرمایه داری وابسته بود. اصلاحات ارضی و تحولات رفرمیستی دهه اخیر برای پایان دادن به این تضادها و در جهت نوکردن نظام موجود انجام گرفت. (ص ۱۰ کتاب "پیشاهنگ و توده"، چگونه مبارزه مسلحانه تودهای میشود)".

تئوری مبارزه مسلحانه با این تحلیل از تضاد اصلی جامعه ما یعنی تضاد خلق با امپریالیسم و نشان دادن اینکه در شرایط وجود این تضاد اصلی صف بندی نیروها بصورتی است که خلق مستقیماً "در مقابل امپریالیسم که بوسیله رژیم مزدور وی و با تکیه به ارتش امپریالیستی به برقراری نظم مشغول است قرار می گیرد، نیروهای خلق عبارتند از: کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی و احیاناً بورژوازی ملی که بشدت تحت فشار بورژوازی وابسته قرار دارد. در این شرایط ماهیت مرحلماً انقلاب و نیروهایی که در صف خلق قرار می گیرند باینصورت از طرف رفیق مسعود جمع بندی میشود. در حالیکه تضاد اصلی جامعه تضاد خلق با امپریالیسم است، هر گونه تحولی می بایست این تضاد را حل کند و حل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق و سرنگونی سلطه امپریالیسم. رفیق مسعود صف بندی نیروهای خلق را باینصورت جمع بندی می کند. "بورژوازی ملی به این دلیل که ماهیتاً" نمی تواند در چنین مبارزه ای پیگیر باشد و بدلیل شرایط تاریخی وجودش و پیوندهایش با سرمایه خارجی در بسیج توده ها مردد و ناتوان است".



دهقانان نیز بطاعت و وضعیت تولید خویش اساساً "یک طبقه را تشکیل نمیدهند و قادر به رهبری انقلاب نیستند"، تنها نیرویی که باقی می ماند پرولتاریاست، اگرچهار لحاظ کمی ضعیف است اما از لحاظ کیفی و امکان شکل بسیار قدرتمند است. پرولتاریا بعنوان پیکرترین دشمن سلطه امپریالیستی و فئودالی و با اتکاء به تئوری بین‌المللی مارکسیسم-لنینیسم می‌تواند و باید رهبری جنبش ضد امپریالیستی را بر عهده بگیرد." (۴۶).

پس این انقلاب در مرحله انقلاب دمکراتیک نوین قرار دارد. البته نه با همان خصوصاتی که در چین بود. رفیق مسعود این امر را بخوبی توضیح می‌دهد. "سلطه امپریالیستی مارییج تکاملی را طی می‌کند که در آن جامعه نو مستعمره تکرار جامعه مستعمره است منتهی در سطحی متکاملتر" در مورد مرحله انقلاب: "بدین ترتیب می‌توان گفت ما سه نوع انقلاب دمکراتیک داریم. انقلاب دمکراتیک جامعه مستعمره، انقلاب دمکراتیک جامعه نومستعمره، انقلاب دمکراتیک ملی است چراکه با سلطه امپریالیستی روبروست و کل خلق رادر برمی‌گیرد. هر کدام از این مراحل انقلاب یک پله به انقلاب سوسیالیستی نزدیک‌ترند، اما مسئله انقلاب گذشته از یک مسئله اقتصادی یک مسئله سیاسی نیز هست که به جریان عملی انقلاب بستگی دارد اینکه کی و چگونه انقلاب ادامه پیدا کند و به مرحله انقلاب سوسیالیستی وارد شود دقیقاً" به این امر بستگی دارد که پرولتاریا و پیشاهنگانش توانسته باشند رهبری مبارزات رادر دست گرفته و دهقانان و خرده بورژوازی چپ را به گرد خویش متحد کرده باشند."

رفیق جزئی بر عکس این نظر، رژیم شاه را نیرویی می‌داند که اگر چه بهر حال وظیفه اساسیش تأمین منافع امپریالیسم و قشرهای مختلف بورژوازی کمپرادور است که مخصوصاً "پس از انقلاب سفید نوعی استقلال و قدرت مانور بدست آورد، بطوریکه رژیم شاه دیگر نه آنچنانکه در تئوری مبارزه مسلحانه آمده "مزدور" امپریالیسم و "سگ زنجیری" او، بلکه خود یکی از تضادهای جامعه تبدیل میشود که از قضا دو تضاد دیگر جامعه

یعنی تضاد خلق با امیرالیسم و تضاد خلق با بورژوازی وابسته (۴۷) نیز از کانال آن قابل حل است ولی در اینمورد در کتاب نبرد با دیکتاتوری ص ۳۱ و ۳۰ چنین می گوید: "در برابر خلق از نظر کلی امیرالیسم، رژیم و سرمایه داران قرار دارند، این هر سه یک جبهه ضد خلقی را تشکیل می دهند... در حالیکه این سه عامل جنبه های مختلف یک پدیده اند و با یکدیگر وحدت ارگانیک دارند در شرایط معین یکی از آنها بر دو دیگر نقش مسلط داشته و عامل عمد می شمار میرود در این شرایط مبارزه با دو عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است."

در اینجا رفیق جزئی فراموش میکند که رژیم حکومتی هر جامعه ای ابراز حاکمیت همان جامعه و حافظ نظم به نفع آن حاکمیت میباشد و مبارزه علیه نظام طبقاتی موجود در جامعه ناگزیر از لحاظ شکل و در تحلیل نهایی به مبارزه علیه ارکان سازمان یافته حافظ نظم نیروی حاکم، یعنی دولت و نیروی نظامی آن تبدیل می شود.

از اینجا نباید چنین نتیجه گرفت که پس دو تضاد در کار است یکی تضاد با حاکمیت امیرالیستی و دیگری تضاد با رژیم شاه و بعد چنین استدلال کرد که حل تضاد با امیرالیسم از کانال حل تضاد با دیکتاتوری شاه می گذرد، بلکه رژیم شاه را باید دست نشانده امیرالیسم و چماق وی در برابر خلق بحساب آورد نه نیروی مستقل که جای خاص خود را می گیرد (۴۸).

رفیق جزئی از بسط این نظر دو نتیجه می گیرد یکی اینکه انقلاب ما از لحاظ استراتژیک در مرحله نبرد با دیکتاتوری شاه قرار دارد و نیروهایی که می توانند در جبهه نبرد شرکت کنند عیناً همانهایی نیستند که در مبارزه ضد امیرالیستی شرکت دارند و دیگر اینکه اساساً کسانیکه ما را در آستانه انقلاب دموکراتیک نوین می دانند دچار چپ روی هستند. گفته های وی در این زمینه عیناً چنین است: "در این شرایط عمده ترین مسئله ای کدس راه جنبش رهایی بخش شده است دیکتاتوری شاه می باشد. نگاهی به مبارزات دهه اخیر و توجه به ترکیب نیروها و خواسته های آنها نشان میدهد که ماهیت سیاسی این مبارزات اساساً ضد دیکتاتوری است"

۰ (ص ۳۱)

"آنچه جریانهای پیشرو را بسوی مبارزه مسلحانه رانده است نیز عمدتاً نقش دیکتاتوری شاه بوده است" (ص ۳۲) .

"در اینجا تقلید شعار جبهه دموکراتیک ویتنام جنوبی یعنی (مرگ بر امپریالیسم آمریکا و سگهای زنجیریش) می‌بایست تبدیل به (مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش) شود" (ص ۴۹) .

"در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک توده‌ای نمی‌تواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد . . . معذالک هنوز تا رسیدن به انقلاب فاصله داریم . تدارک انقلاب ، به بسیج نیروهای خلق ورشد و تکامل پیشاهنگ در شرایط فعلی اِز راه مبارزه دمکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است" (ص ۳۲) (تکیه روی کلمات از ماست) .

"در اینجا مبارزه بر ضد دیکتاتوری شاه مبارزهای رهایی بخش است و ماهیت دمکراتیک دارد ولی در برگیرنده تمام عناصر تضاد خلقی با ضد خلق (امپریالیستها و هم مرتجعین داخلی متحد آنها) نیست" (ص ۳۴) .

"کم بهادادن به مبارزه بر ضد دیکتاتوری و عدم درک این مبارزه و نقش استراتژیک آن برای جریانهای پیشرو و طبقه کارگر به معنی عقب ماندگی از جنبش رهایی بخش و از دست دادن امکان تصاحب رهبری این جنبش در آینده است" (ص ۳۶) (تکیه از ماست) .

"در مرحله فعلی ماهیت سیاسی جنبش ، ماهیتی است ضد دیکتاتوری و شعار استراتژیک آن سرنگون کردن دیکتاتوری شاه است . . ." (ص ۳۹) و ۳۸ تکیه از ماست) .

رفیق جزئی خود اعتراف دارد که "دیکتاتوری با اشکال مختلف آن شیوه حکومتی است که بدون آن ادامه و رشد سرمایه‌داری وابسته ممکن نیست" (ص ۳۱ نبرد بادیکتاتوری) ولی در عین حال شعار سرنگونی دیکتاتوری شاه را بعنوان "شعار استراتژیک" مرحله فعلی می‌پذیرد و شعار سرنگونی حاکمیت امپریالیسم و برقراری حاکمیت خلق را صراحتاً 'پیش از موقع می‌داند' . اگر شعار استراتژیک این مرحله تحقق یافت و "دیکتاتوری شاه" سر-

نکون شد ولی حاکمیت امیرالایسم و بورژوازی وابسته از بین نرفت ناگزیر مطابق گفته خودرفیق جزئی شکلی از "اشکال" دیگر "دیکتاتوری" لزوماً "جای آنرا خواهد گرفت (۵۰) و چون هیچیک از مبانی که دیکتاتوری شاه برآن استوار است (۵۱) از بین نرفته هیچ دلیلی در دست نداریم که تصور کنیم این "دیکتاتوری" ماهیتاً "با دیکتاتوری شاه متفاوت باشد. در چنین صورتی چگونه می‌توانیم این مرحله را یک مرحله استراتژیک بدانیم؟ سرانجام رفیق جزئی در مقابل مبارزه مسلحانه در مرحله کنونی همان وظیفه‌ای را قرار میدهد که حزب توده در "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" البته از طریق مسالمت آمیز، در مقابل خود قرار می‌دهد. "بنابراین مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی جنبشی است ضد دیکتاتوری و مرحله ایست از جنبش‌هایی بخش مردم که با آنها به شعار حیات دهنده سرنگونی دیکتاتوری فردی شاه و تأکید برخواستهای اقتصادی مردم می‌کوشد نیروهای انقلابی خلق را بسیج کرده و رهبری آنان را در یک انقلاب دمکراتیک بر عهده گیرد" (ص ۴۰).

هر گاه بخواهد این مبارزه به نتیجه برسد باید مانند حزب توده بر این اعتقاد باشیم که می‌توان در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امیرالایسم دموکراسی داشته باشیم والا این مرحله با هدف غیر - قابل وصول امر یوچی از آب در می‌آید.

البته رفیق جزئی تا حدی به این نظر نیز نزدیک می‌شود و معتقد است که مبارزه مسلحانه باید موانعی را که دیکتاتوری بر سر راه جنبش خلق ایجاد کرده مرتفع سازد و باین ترتیب وقتی رفیق جزئی این انتقاد را به حزب توده وارد می‌کند که "شناخت حزب توده از سیستم سرمایه داری وابسته و بورژوازی کمیرادور شناختی نادرست است علیرغم اینکه به کمیرادور بودن بورژوازی وابسته بودن سیستم اذعان دارد معتقد است که این سیستم سرانجام به دمکراسی بورژوازی یا چیزی شبیه آن روی خواهد آورد." (ص ۹۹ نبرد با دیکتاتوری) بنحوی نظر خود را نیز مورد انتقاد قرار داده است.



## توضیحات

۱- صرفاً "یک عقب نشینی تاکتیکی نه استراتژیک هستند کسانی که میخواهند عوامفریبانه این عقب نشینی را یک عقب نشینی استراتژیک جلوه دهند و همچنین هستند کسانی که از سرساده دلی این سخنان را باور میکنند ، ولی جریان حوادث پس از بهمن ۵۷ بخوبی نشان داد که این صرفاً "یک عقب نشینی تاکتیکی است که لازمه ادامه عملیات جنگی امپریالیسم علیه نهضت ضد امپریالیستی خلق ما است و در حقیقت این عقب نشینی دور خیزی بود برای حمله جدید .

۲- دیدیم که چگونه رضاشاه و محمد رضا شاه سعی کردند با جشنهای پر زرق و برق از فردوسی این حماسه سرای قهرمان آفرین هزاره گذشته مردمان تصویر یک شاعر مدیحه سرای درباری بسازند و او را در قابی زرین از مردم جدا کنند و امروز میبینیم که زمره است که حتی نام فردوسی را هم براندازند . البته نه آنها توانستند و نمایین ها خواهند توانست . در اینجا بحث بر سر تلاش مذبحخانه امپریالیسم است .

۳- و تازه این بهترین حالت نیز کمترین امکان تحقق را دارد .

۴- وقتی در کشوری دموکراسی برقرار است که دولت ضامن آزادیهای دموکراتیک باشد . امروز بعضی آزادیها در کشور ما از طرف مردم اعمال میشود ، ولی دولت نه تنها در صدد حفظ آنها نیست بلکه شب و روز برای سلب آنها توطئه میکند و روزی نمیشود که تجاوز تازه ای به حریم این آزادیها ، که برای مردم ما به آن گرانی تمام شده دست اندازی نکند .

۵- منظور ما در اینجا هدف امپریالیسم است ولی اینکه آیا او به بر

قراری این اختناق قادر خواهد بود یانه به مبارزات آینده خلق با امپریالیسم وابسته است .

ع- در جزوه "نقدی بر مصاحبه رفیق اشرف دهقانی" نوشته گروه "سرخه روجا" منتشره از طرف هواداران "س-چ-ف-خ-ا" در مازندران ظاهراً "نویسنده به مقیومیت تئوریک مرکزیت سازمان به پاسخکوبی به انتقادات رفیق اشرف از این مرکزیت پرداخته . نویسنده در میان سایر مبتدلات چنین میگوید: " باید توضیح دهیم که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته مبارزه برای آزادی و دموکراسی اگرچه در جهت برانداختن سلطه این طبقه (وجزیبی لاینفک از کل مبارزه است) است اما بمعنی برانداختن طبقه بورژوازی وابسته نیست . مبارزه برای آزادی ، تشکیل اتحادیه‌ها و احزاب سیاسی نباید حتماً از کانال سرنکونی بورژوازی بگذرد چه بسا سالها حاکمیت بورژوازی وابسته بر قرار باشد و ما مثلاً " مبارزات کارگران را برای ۴۰ ساعت کار در هفته و یا آزادی اتحادیه‌های کارگری هدایت کنیم " (صفحه ۲۲ و ۲۳) .

این نشان میدهد که مرکزیت سازمان تا آن حد به اپورتونیسیم غرق شده است که دیگر به هیچ اصلی پایبند نیست و صرفاً " کافی است کسی به حمایت از وی برخیزد تا با خرسندی ، آن حمایت را پذیرا شود ، آیا عبراز حزب توده ، که حتی باین فکر بود که از شاه هم یک دموکرات بسازد ، کس دیگری ممکن است این تصور را داشته باشد که با وجود حاکمیت بورژوازی وابسته نیز میتوان دموکراسی داشت ؟ آیا نویسنده دعلکار این جزوه یک توده‌ای کار کشته نیست که بشیوه معمول این حزب و برای ایجاد سر درکمی هر چه بیشتر در میان هواداران و تقویت هر چه بیشتر هم کیشان خویش در درون سازمان خود را هوادار سازمان جازده و باز هم به شیوه یک توده‌ای برای رد کم کردن دشنامی هم نثار " کمیته مرکزی " کرده است ؟

۴- این اصطلاحی است که اپورتونیستها بجای " مبارزه مسلحانه " میگذارند . اینها تحریف تئوری مبارزه مسلحانه را از تحریف نام آن آغاز میکنند ، خواهیم دید که تقلیل مبارزه مسلحانه تا حد " مشی چریکی " کاری است که اپورتونیستها گردانند تا بنوانند از لحاظ تئوریک در موضع نیرومندی

قرار داشته باشند .

۸- یعنی همواره باید به شیوه‌هایی مبارزه کنیم که توده‌ها از پیش با آن آشنا هستند . پس مشی توده‌ای یکی از خصائص دنباله‌روی از توده‌هاست . اگر پیمانهاگ وظیفه‌اش این نباشد که اشکال جدید مبارزه را در دسترس توده‌ها قرار دهد و آنها را برای آن آماده کند پس وظیفه پیشاهنگی چه میشود ؟

۹- گروه " یاران حیدر عمو و علی " که ظاهراً " مغلد و هوادار " سازمان بیکار " است و دربند ۴ از موضع مشترک " هفتکانه‌ای که حاضر است بپذیرد " " موضع گیری بر روی مشی چریکی " میباشد پس از اعتراف صادقانه اینکه " ما به سهم خود اعتراف داریم با توجه به اینکه بارها و بارها در نشریات گروه ضرورت مبارزه مسلحانه و تسلیح نظامی - سیاسی توده‌ها را تبلیغ کردیم ولی خود بطور عملی در راه این شعار کام بر نداشتیم " با شرمندگی سعی میکند گناه این تقصیر خود را به گردن نقائص اعلامیه " پیش‌سوی تشکیل هسته‌های مسلح " و اینکه " سازمان بیکار " خود در صدد تحقق مفاد این اعلامیه بر نیامده باشد ازاد .

۱۰- البته توده‌ها اینبار شوخی زیرکانه‌ای با این هواداران دنباله‌رو خود کردند باین ترتیب که در حالیکه این " پیشاهنگان " بسوی صندوقهای رای روانه بودند بکناری ایستادند و هم بد اینها و هم به بورژوازی وابسته که در مجلس خسرگان دام بزرگی برای نیضت خلق کسرترده بود خندیدند و ارتضا اینرا هم ننس نشیبیی کرده بود و ایستاد اشتباه برای یک " لنینیست معنقد به مشی توده‌ای " مسئله‌ای نیست ، مهم اینست که از اشتباهات درسی گرفته شود . این اشتباه ایپورتونیست‌های ما درس خوبی به توده‌های هوادار داد . اگر ایپورتونیسم از اشتباه خود درس نمی‌گیرد انقلاب از اشتباه آنها در سهای فراوانی میاموزد . " یاران حیدر عمو و علی " نیز همواره میتوانند چیزی یا کسی را پیدا کنند که کناه اشتباهات خود را بگردن آنها بیاندازند .

۱۱- " بیا سونه دلان کرد هم آیم " .

۱۲- در بیانیه اعلام موضع انشعاب که به خط منشعبین از چریکهای

عدااش خلق و قلم کمیته مرکزی نگاشته شده این انشعاب نتیجه طبیعی انحراف



تئوری مبارزه مسلحانه از خط مشی مارکسیستی - لنینیستی قلمداد میشود و حزب توده پس از این انشعاب بسیار بخود بالید و خواست چنین جلوه دهد که تکامل فکری و منطقی فدائیان آنها را سرانجام به صحت راه حزب توده معتقد میکند و این ادعاها را در حالی میکند که خود مطمئن است تزلزل و ناستواری این عناصر آنها را بدامان حزب توده افکنده است و اساساً این حزب میتواند برای خود عمری طولانی پیش بینی کند زیرا همواره عناصر ناستوار نهضت که از جریانهای سالم دفع میشوند راه این منجلاب را در پیش خواهند گرفت، "آری این خاصیت مرداب است".

۱۳- در مورد استادان دانشگاهها، یزشکان، وکلای دادگستری . . . . . مسئله رقابت مطرح نیست اما بدلیل امتیازاتی که در جامعه دارند معمولاً همان روش را در پیش میگیرند که سرمایه داران متوسط در پیش میگیرند . . . و به همین جهت در بررسی جامعه، آنها نیز جزو بورژوازی متوسط قرار میگیرند) . . . آنها دلشان میخواهد سهم بیشتری از این عارت ببرند . آنها تمایل دارند در صورت پیشنهاد شرایط مساعد برای رشد شان حتی با امپریالیستهای شریک شوند و سرمایه خود را با آنها فاطی کنند . " (ص ۱۲ نشریه کارگری شماره ۲ پیکار کارگر در باره جمهوری دموکراتیک خلق) .

"بخشی از این بورژوازی متوسط که در رابطه با امپریالیستها و رژیم قرار گرفته است در این تقسیم بندی حاضر جزو این بورژوازی بحساب نیاید ."

( همانجا زیر نویس ۲ صفحه ۱۲ ) .

از این نحوه تحلیل تعجب نکنید این نحوه تحلیل مارکسیستی - لنینیستی نیست که ماهیت طبقاتی افراد را در رابطه آنها با ابزار تولید و روابط تولیدی و مبادلهای و توزیع حاصل تولید تعیین میکند ، این تحلیل "مارکسیست - لنینیستی معتقد به مشی تودمای" است که عجالنا " مشخص نمیکند با چه معیاری مشغول طبقه بندی جامعه است و مثلاً وقتی میگوید "لیبرال" دیگر از دموکرات و رادیکال سخنی نمیگوید و یا وقتی میگوید "متوسط" دیگر لزومی نمی بیند آن دو حد دیگری را که این بورژوازی متوسط آن بوده مشخص کند ، آیا "رقابت" یکی از عوامل طبقه بندی جامعه است که در مورد استادان

دانشگاه وجود ندارد؟

۴- اینها در واقع حاصل مسح و تجزید حرمان مبارزه مسلحانه هستند و نه تکامل آن. مبارزه مسلحانه در وجود دلاوری تکامل سناست که هم اکنون جان برکت و با ایمانی راسخ در مقابل امپریالیسم استناد نداشت و تربیت کسانی را نمیخواستند که میخواهند به آنها بگویند این دولت بورژوازی لیبرال است و آن یکی خورده بورژوازی است کرای و این نکر."

۵- برای اینکه دامنه این دکمانیسم در سال ۴۸ خوب حس شود. ارائه چند نمونه لازم است. شماره اول نشریه کمونیست مینوست: "ما متوجه شدیم که راه کوبا غلط بوده و راه چین درست است" (نقل به معنی). و گروه از آنها میبرسد؛ چگونه راه کوبا غلط بوده، مگر برای مارکسیسم معیار صحت، حر عمل چیز دیگری است و آیا انقلاب کوبا به پیروزی نیا انجامیده و آنچه در عمل به نتیجه رسیده، چگونه میتواند غلط باشد؟ گروه به آنها میگفت همانقدر که قضاوت شما درباره غلط بودن تجزیه کوبا اشتباه است، همانقدر هم قضاوتتان در مورد درست بودن راه چین ناقص است. قضاوت شما در مورد غلط بودن راه کوبا، شما را از درس آموختن از تجربه کوبا باز میدارد و این با توصیه لنین که مطالعه تجربه مبارزاتی همه خلقها را به کمونیستها توصیه میکرد، مغایرت دارد و قضاوت شما در مورد درست بودن راه چین. شما رایة الگو برداری از تجربه چین و آثار مائو میکشاند و این هر دو برای یک سازمان کمونیستی، اشتباهی همان ناپذیر است که در نهایت آنها به بی عطی میکشاند.

گروه دیگری که تازه از تب اشتیاق و شیفتگی بیش از حد به انقلاب کوبا نجات یافته بود، ناگهان مدافع آتشین "اندیشه مائوتسه دون" از کار درآمده بود و اعلام میکرد که چنگوارا یکی از بزرگترین خائنین به پرولتاریای جهان است و از اندیشه مائوتسه دون سپاسگزاری میکرد که گروه را از پیچیدن این راه خائنه باز داشته است.

گروه به اینها میگفت که مارکسیسم را چنان نخوانید که به چنین نتایج وحشتناکی منجر گردد و توجه آنها را به زندگی واقعی خارج از کتابها فرا

میخواند . باینها میگفت : ببینید مبارزات قهرمانانه چه کوارار چه شور و هیجانی در میان خلقهای جهان برانگیخته و چهلرزه‌ای بر اندام امپریالیسم افکنده است .

۶- مارکسیسم علنی که در آن زمان اجازه انتشار داشت عبارت بود از تروتسکیسم و رویز یونیسمی که توسط پس مانده‌های حزب توده و انشعابات گذشته آن در پارهای از نشریات چاپ میشدو گاه با ترجمه آثار صرفاً "تئوریک" پلخانف چاشنی میخورد . رویز یونیسم آنچنان دشمنان قسم خورده کمونیسم را به شغف آورده بود که همه یکسره رویز یونیست شده بودند ، زیرامیدانستند که باینصورت بهتر میتوان بر کمونیسم اصیل ناخست و مخصوصاً " یکی از نویسندگان که بمناسبت مداخله نظامی شوروی در چکسلواکی ، فرصتی بدست آورده بود تا به کمونیسم اصیل بنازد ، مفصل مورد پاسخگویی گروه قرار گرفت .

۷- در نوشتن " م . م . هم . هم . ت . " ، ترجمه هردوی این آثار مورد مراجعه رفیق مسعود قرار گرفت . اساساً یکی از دروغهایی که اپورتونیستها در مورد بنیادگذاران " س . ج . ف . خ . ا . " عنوان میکنند این است که دانش تئوریک آنها کم بوده و بعلمت در دست نداشتن آثار مارکسیستی ، اطلاعاتشان از مارکسیسم بسیار سطحی بوده . اینها برای آنکه خوانندگانشان را به صحت گفتارشان متقاعد کنند به جوانی این انقلابیون و جلوگیری پلیس از انتشار آثار مارکسیستی اشاره میکنند .

ولی واقعیت آنستکه گروه تقریباً " کلیه آثار مارکس ، انگلس ، لنین و مائورابه زبانهای انگلیسی و فرانسه در اختیار داشت و اکثر بانیان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران همانطور که امروز بر همه آشکار است ، حداقل به یک زبان خارجی تسلط کامل داشتند و بسیاری از این آثار توسط خود آنها ترجمه و برای استفاده درون گروهی تکثیر شد که فقط پارهای از آنها از یورشهای پلیس جان بدربرد و امروز دردسترس است . همینطور است آثار تئوریک نوشته خود این پیشگامان . اعضای گروه در سه سال اول کار خود ، دهها جزوه در موارد مختلف تئوریک ، سازمانی ، مبارزاتی و تحلیلی شرایط

عینی کشور نوشتند که اکثر آنها در حملات پلیس از بین رفت. در مورد جوانی آنها نیز کافی است بگوئیم که انگلس وقتی کتاب "وضع طبقه کارگر در انگلستان" را مینوشت، فقط ۲۴ سال داشت.

۸- البته تجربه منفی بسیار عنی از مبارزات این سالها بجای مانده که هر سازمان مبارزاتی جدی باید حتما "آنها را مطالعه کند.

۹- اصولاً "این خصلت در تمام آثار رفیق جزنی، در ارتباط با مبارزه مسلحانه، دیده میشود که گرچه نویسنده دقیقاً "نظری را بیان میکند که با نظر ابراز شده در کتاب "م. م. هم. ت." تفاوت اساسی دارد، هیچگونه اشاره صریحی بوجود این اختلاف نمی کند، رفیق جزنی حتی در مورد شرایط عینی انقلاب که شخصاً "به انتقاد از نظر رفیق مسعود میردازد، اشاره ای به شخص وی نمیکند.

این طرز برخورد رفیق جزنی با نظرات رفیق مسعود درباره تئوری مبارزه مسلحانه، وقتی با برخورد لیبرالیستی هواداران تئوری مبارزه مسلحانه توأم شد، موجب رشد جریان ناسالمی گشت که تا حد زیادی مسئول بحران آیدئولوژیک امروز سازمان است. اگر رفیق جزنی صراحتاً "ابراز میکرد که نظرات او در مقابل نظرات تئوری مبارزه مسلحانه قرار دارد و اگر هواداران این تئوری در همان آغاز انتشار عقاید رفیق جزنی، آنرا از دیدگاه خود مورد انتقاد قرار میدادند، جریان مبارزه آیدئولوژیک سالمی بوجود می آمد که در نهایت امر موجب تحکیم و تقویت مبانی آیدئولوژیک سازمان میشد، در حالی که اکنون موجب پیدایش جریان ناسالمی شده است که تا همینجا نیز زیان بزرگی به سازمان و بطور کلی به نهضت انقلابی ما زده است.

۲۰- در کتاب "حزب طبقه کارگر در ایران" در مورد تاریخ حزب توده رفیق جزنی از نظر تاریخی این حزب را دنباله حزب کمونیست ایران میدانند و چنین میگوید:

"... در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ شمسی) حزب کمونیست ایران اعلام موجودیت کرد، این حزب از شرایط آزاد استفاده کرد و سرعت رشد یافت و با گسترش جنبش توده ای، طبقه کارگر رهبری این جنبش را بدست گرفت.

نوسانهائی چون جنبش آذربایجان و پانزدهم بهمن را از سرگذراند و مخفی شد . . . . ."

بنظر میرسد در اینجا اشتباهی صورت گرفته باشد، زیرا حزب توده، نه از لحاظ ایدئولوژیک، نه از لحاظ سازمانی و نه از لحاظ برنامه مبارزاتی، هیچگونه ارتباطی با حزب کمونیست ایران نداشته و خود حزب نیز مدعی آن نیست. تصور اینکه اشتباهی رخ داده، مخصوصاً از اینجا تقویت میشود که کیانوری نظیر همین جمله را از نشریه "۱۹ بهمن" بداین صورت نقل میکند: "در سال بیست، حزب توده ایران با یک برنامه دمکراتیک کار خود را آغاز کرد. این حزب از شرایط آزاد استفاده کرد، بسرعت رشد یافت و با گسترش جنبش نودملی، طبقه کارگر رهبری این جنبش را بدست گرفت. نوسانهائی چون جنبش آذربایجان و پانزدهم بهمن را از سر گذرانده و مخفی شد . . . . ." (پیام به چریکهای فدائی خلق - صفحه ۳۲ - کیانوری). ۲۱- به بیان دقیق این استنتاج منطقی انعکاس این واقعیت بود که آنها نه از لحاظ تئوریک و نه از لحاظ عملی امکان ایجاد یک جریان اصیل کمونیستی را نداشتند.

۴۲- البتعمین درست است کمپارهای از کادریهای رهبری سازمان انقلابی در اسارت دشمن در ست بهمان شکل خفت باری رفتار کردند که اسلافشان بهرامیها و یزدیها پانزده سال قبل رفتار کرده بودند ولی اینرا هم باید گفت که در میان کاردرهایی که این سازمان بداخل کشور فرستاد مبارزینی نیز بودند که صمیمانه برای پیشبرد انقلاب ایران مبارزه کردند و در اسارت پلیس نیز رفتار آفتخار آمیزی در پیش گرفتند. باید حساب این کادرها را از آن رهبران و بنظر ما تا حدودی حتی حساب سازمان در شکل اولیاش یا وضع رسوای امروزیش را از هم تفکیک کرد.

۲۳- سازمان پیکار "باید این خطارا با بزرگواری خود ببخشد. بیان این واقیعت از سیر "خود محور یعنی" نیست، بلکه صرفاً از واقع بینی است. این واقیعتی است که امروز نام فدایی برای تودمهها یادآور کمونیست اصیل است و این امر که برای خلق ما واقعا خیلی گران و حتی گرانتر از آنچه

اپورتونیستها در نقش دایه‌های دلسوزتر از مادر با ندبه وزاری بیان میکنند تمام شده است. خلق عزیزترین فرزندان خود را در مسیر این راه‌گذارده ولی بهر حال به موفقیت بزرگی نیز دست یافته. عجین شدن نام فدایی با کمونیسم کار دشمنان خلق را که امروز میخواهند زیر پوشش مبارزه با کمونیسم جنبش خلق را سرکوب کنند و تبلیغات خود را بر این محور قرار دهند بسیار دشوار کرده است. اگر نام فدایی نبود شاید امروز توده‌های مردم براضی اهانت به کمونیسم را تحمل میکردند آنهم با وجود سابقه خفت باری که حزب توده بر جای گذاشته بود و کناه آنرا ناآگاهی مردم و تبلیغات دشمن در نظر مردم به گردن کمونیسم انداخته بود.

کمونیستهای ما اگر بخواهند در مسیر جدی انقلاب گام بردارند باید این واقعیت را بپذیرند و آنرا در عمل بحساب آورند. ذکر این واقعیت دلیل "خود محور بینی" نیست بلکه انکار آن از طرف گروههای کوچکی که در مبارزه شرکت چندانی نداشتند و برای توده‌های مردم شناخته شده نیستند دلیل "خود محور بینی" است.

۲۴ - وکیست که نداند در آن زمان مبارزه مرگ و زندگی در جریان بود و این نیروها در خارج از کود مبارزه و حتی در خارج از کشور مشغول نیشخند و تجهیز تئوریک خود بودند و واقعا با موقع شناسی و فرصت طلبی قابل تحسینی! (بلافاصله پس از قیام بهمین آنها را در میدان مبارزه نه در خارج کشور بلکه در سراسر کشور پراکنده دیدیم که با هزاران دلیل به تئوری مبارزه مسلحانه می‌ناختند و در این زمینه نوشته‌هایی را که پیش از آن در خارج چاپ کرده بودند و بعلت "موقعیت خاص مبارزاتی" انتشار آنها در داخل کشور میسر نبوده تجدید چاپ کردند و با این سلاح تئوریک و آن سابقه مبارزاتی در صد برآمدند که ثابت کنند که بهر حال در آن زمان هم امکان کار سیاسی - تشکیلاتی آرام و بدون تلفات لاقلا زیاد بوده است.

۲۵ - صرف نظر از عیب اول یعنی "دوران طفولیت جنبش نوین کمونیستی ایران" که مسلما از لنین اخذ شده و لزومی هم به تطبیق آن در شرایط ما نبوده عیب دیگر (بایه طبقاتی - اجتماعی انقلاب و تاثیر تحریر کوبا) و

مخصوصا این عیب اخیر بسیار جالب توجه است. پایگاه اجتماعی انقلاب که باید موجب تصحیح مشی مبارزه شود و تجربه انقلابات دیگران که قاعدتا باید باعث عنایت‌تئوریک جنبش‌های سایر ملل و از جمله جنبش ملت ما باشد (و بنظر ما به بهترین نحو انقلاب کوبا باعث عنایت‌تئوریک انقلاب ایران شد همانطور که انقلاب چین تاثیر شگرفی بر آن نهاد) بسادگی بعنوان دو عیب و میکرب مولد بیماری چپ روی در کنار "بیماری طفولیت" میاید بدون آنکه نویسنده به صحت این گفته‌های خود شک نماید و نیازی به آن ببیند که روشن کند که بین این دو عیب و آن عیب اول چه ارتباطی وجود دارد و اگر ضامن صحت عیب اول لنین است ضامن صحت این دو عیب اخیر کیست و چه کسی مسئولیت اثبات این دو امر را بعهدده دارد که تجربه کوبا انقلاب ایران را به مسیر انحرافی "مشی چریکی" کشاند.

۲۶- مراقب باشید تا اینجا انتقادی نکرده است که پیش از آن "کمیته مرکزی" نکرده باشد. از این پسرهم مطلب را دنبال کنید خواهید دید حرف نازمای به زبان نمی‌آورد.

۲۷- یکی از بارزترین خصوصیات هم‌پورتونیستهای ما آن است که این اپورتونیستها در سخن و بظاهر ارادتی خاص به لنین میورزند و چنان حلومیدهند که مخصوصا "به کتاب" چه باید کرد؟ "چون انجیل نگاه میکنند و بحق هر یک از آنها نیز که به جنگ با "مشی چریکی" برخاسته در میان اوراق این کتاب سنکرگرفت‌هاست و تقریبا "تمام استدالات خود را با جمله‌ای از این کتاب تطبیق داده و یا بهتر بگوییم جملات این کتاب را در قالب استدالات خود جا زده ولی بین این اپورتونیستها و لنین فرق بزرگی هست؛ لنین در انقلابی ترین سازمان پرولناریای زمان خود انقلابی ترین خط مشی مبارزاتی زمان خود را ارائه میکرد و با انقلابی ترین شیوه ممکن در آن زمان همراه سازمان خود در میدان مبارزه فعالیت میکرد و بر اساس واقعیات زنده و مشکلاتی که در جریان مبارزه پیش میامد سازمان، خط مشی و عمل انقلابی خود را مدام تکامل میبخشید و با توجه باین تجارب سازمانی، استراتژیک و مبارزاتی بود که بانتقاد از نظرات سایر افرادی میپرداخت که در داخل

جیش‌کارگری و یا در خارج از آن و در متن انقلاب روس فعال بودند، ولی اپورتونیستهای ما از تمام تجارب سازمانی، استراتژیک و مبارزاتی فقط کتاب "چه باید کرد؟" را در دست دارند و خود همان‌طور که در اینجا صادقانه اعتراف شده است هیچ‌گونه برنامه سازمانی و مبارزاتی ندارند و درگیر هیچ عملی نیستند. آیا اگر لنین بود به اینها اجازه میداد درباره خط مشی مبارزه سخن بگویند؟

۲۸- مسلماً "این احکام اصولی و" خطوط عام "از مارکسیسم - لنینیسم اخذ میشود ولی چه کسی باید قضاوت کند که آنچه اخذ میشود عام است یا خاص؟ لابد خود اپورتونیستها | اینها متخصص تشخیص عام از خاص هستند اینها میفهمند که مثلاً "گفته لنین در این مورد که "در هر صورت" بهترین شکل حفظ سازمان رعایت اصول مخفیکاری است یک اصل عام است نه توصیه ویژه حزب بلشویک روس در دوران خاصی از زندگی حزب. لذا اینها خوب می‌فهمند که با توجه به عمومیت این اصل سخن چریکهای فدائی دایر بر اینکه امروز (در شرایط ایران سال ۴۹) دیگر نمیتوان با صرف رعایت اصول پنهانکاری به بقای سازمان امیدوار بود یک عدول از اصل است. در بین فقهای اسلام بحثی شبیه این بحث وجود دارد در خصوص تشخیص آیات محکم و منشابه قرآن و هر فقیه‌ی مطابق تمایلات عملی طبقه‌ای که به آن وابسته است آیاتی را محکم و آیات دیگر را متشابه میدانند، اپورتونیستهای ما نیز بر حسب تمایلات عملی خود اصولی را از مارکسیسم - لنینیسم عام می‌شمارند و اصول دیگری را خاص و مخصوصاً "در مورد مطالبی که در "چه باید کرد؟" آمده هر مطلبی را بیک اصل عام غیر قابل تردید تبدیل میکنند و آن‌گاه است که میتوانند براحتی بجنگ تئوری مبارزه مسلحانه بیایند که قصد دارد با توجه به واقعیات موجود و با اتکاء به روش مارکسیستی - لنینیستی مشکلات عملی و مشخص انقلاب ما را حل کند ولی آیا عام‌ترین اصلی که در تعلیمات لدین پیرامون خط مشی مبارزه آمده این نیست که لنین میگوید: "..... مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است، بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی هر گونه بحثی در این



باره به معنای عدم درک الفبای ماتریالیسم دیالکتیک است. در مراحل گوناگون تحول اقتصادی و در رابطه با شرایط مختلف سیاسی، فرهنگ ملی شرایط زندگی و غیره اشکالی از مبارزه ارجحیت یافته، عمده میشوند و طبق آن سایر اشکال مبارزه نیز که در درجه دوم و درجات پایین تر اهمیت قرار دارند تغییر مییابند هر کوششی در رد یا تاءبید شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش بمعنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است. " (ص ۲- جنگ پارتیزانی ) .

و آیا همین عام‌ترین اصل در مورد خط‌مشی مبارزاتی نشان نمیدهد که صرفاً "درپرتو" "احکام اصولی و خطوط عام" "نمی‌توان" نظرات موجود در گروه‌های انقلابی ایران" را نقادی کرد.

کسی که خود راه مبارزه را نمیداند و بطریق اولی در راه مبارزه کام‌نمیزند چه حقی دارد درباره صحت و سقم پیوندگان راه مبارزه سخن بگوید مادر اینجا این نقل قول نسبتاً "طولانی را به این دلیل آوردیم که طبیعت انتقاد اپورتونیست‌ها را از تئوری مبارزه مسلحانه بخوبی آشکار می‌ساخت ولی شاید از این پس دیگر با آن برخورد نکنیم زیرا خود اعتراف میکنند که راهی برای مبارزه ارائه نمیکنند و ما را با اینگونه افراد کاری نیست. آنها میتوانند چون پروفورها و آکادمیسین‌های روس هر چه میخواهند در کلاسیک‌های مارکسیسم تحقیق کنند و هر یک از جملات این آثار را که خواستند از دیگری با اهمیت‌تر و عام‌تر جلوه دهند، تنها کاری که برای ما باقی می‌ماند افشای اینهاست که خود را مبارز هم جا میزنند.

۲۹- اپورتونیست‌ها از اینکه ما از "بن بست" و "بحران" در تئوری و عمل سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران سخن میگوئیم بی‌جهت خوشحالی نکنند. این "بن بست" و این "بحران" نه دلیل صحت ادعاهای آنها بلکه نتیجه نفوذ اپورتونیسم در داخل سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران است. این "بن بست" و این "بحران" نه بعلت تطبیق دقیق عمل با تئوری مبارزه مسلحانه بلکه بعلت عدول از آن بوجود آمده و با بازگشت به آن مرتفع خواهد شد. البته اپورتونیست‌ها میتوانند بخود ببالند که آنها نه از لحاظ تئوریک

و نه از لحاظ عملی دچار "بن بست" یا "بحران" نشده‌اند و امروز هم می‌توانند براحتی آن سخنانی را بگویند که نه سال پیش می‌گفتند و همان روش را در پیش گیرند که نه سال قبل در پیش گرفته بودند. بلی اپورتونیستها بسیار خوشبختند. در گورستان تاکنون شنیده نشده که صوتی از طرف مردگان صورت گرفته باشد.

۳- البته کسانی هستند که انتقاداتی بیش از این به نظرات رفیق جزنی دارند ولی باز هم خود را پشت او پنهان میکنند و برای ارباب مخالفین اینجا و آنجا از او نقل قول میکنند. از این جمله‌اند: نویسنده یا بویسندگان جزوه "پاسخ به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی" که نقش محوری تاکتیک مسلحانه را در سراسر پروسه قبول دارند و نه عقاید رفیق جزنی که در مورد مبارزه با دیکتاتوری شاه بعنوان یک مرحله استراتژیک، نه درک او را از پیشاهنگ و نه تشریح او را از وضعیت انقلابی و شرایط انقلاب. چنین کسانی از قول سازمانی چیز مینویسند که بقول خودشان از آذر سال ۵۶ به بعد نظرات رفیق جزنی را بعنوان تئوری راهنمای عمل خویش برگزیده‌است و آزرده میشوند از رفیق اشرف که آنها را به بی پر نیسی متهم میکند.

۳۱- شاه باتیرباران رفقای کبیر و قهرمان ما (تره گل، کتیرایی، طاهر زاده، کریمی و مدنی) در آستانه جشنهای دو هزار و پانصدساله شاهنشاهی در عمل نشان داد که چه زود فهمیده‌است که گور رژیم شاهنشاهی را همین مبارزین مسلح پیشاهنگ میکنند و امروز اپورتونیستها در "سازمان پیکار" در باره این مبارزه مسلحانه که بدون آن مسلما "رژیم شاه بحران اقتصادی سالهای ۵۵ به بعد را شاید حتی سهل تر از بحران اقتصادی سالهای ۴۲-۴۳ سر می‌گذرانده این صورت به ریشخند میگیرند: "اگر در طی ۷-۸ سال حاکمیت مشی چریکی این مشی نتوانست نقشی در تشکیل، بسیج و تجهیز توده‌ها ایفا نماید بر عکس شدت یافتن تضادهای زیر بنایی جامعه تعادل و ثبات نظام ضد خلقی و کندیده سرمایه‌داری وابسته را بهم ریخته و بحران و بن بست ناشی از آن موج مبارزات خود بخودی را بسمت نابودی نظام حاکم بجریان انداخت" (ص ۵۱ جزوه مختصری از وضعیت

سیاسی جامعه جنبش خلق و تاکتیک کمونیستها - سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر). برای اینکه متوجه باشیم که در این مورد نیز "سازمان پیکار" سخنی سوی اپورتونیستهای "کمیت مرکزی" نمیگوید به این جمله از اعلامیه مواضع ایدئولوژیک انشعاب توجه کنید: "رشد تناقضات طبقاتی گسترش مبارزات اعتضابی طبقه کارگر در بهار سال ۵۵، نازائی تئوریک و ناتوانی عملی این جریان را به رفقایی که شخصا در جریان این اعتصابات قرار داشتند آشکارتر ساخت" (اعلامیه مواضع ایدئولوژیک انشعاب).

لنین جنبشهای خودبخودی سالهای ۹۰ قرن گذشته را نسبت به جنبشهای خودبخودی قبل از آن در سالهای ۵۰ "آگاهانه" میدانند و با این اظهار نظر خود تاثیر تمام مبارزاتی که در این میان توسط روشنفکران روس صورت گرفته، در اعتلای محتوای این مبارزات خود بخودی بحساب میاورد ولی اپورتونیستهای ما با استناد به وسیعترین و عمیقترین و شاید آگاهانمترین مبارزات خودبخودی بعد از جنگ جهانی دوم در کشوری، نفی تاثیر مبارزات قبلی را نتیجه میگیرند. اینها تحلیل اوضاع را با این صورت از لنین می آموزند آیا این تودههایی که نهضت خودبخودی آنها را بخیابانها کشاند از همان آغاز تصویر مبارزین مسلح گذشته را در دست نداشته اند؟ آیا به شیوه آنها جانبازی نمیکردند و مبلغینی که آنها را بسیج میکردند در تمام سخنان خود از آن مبارزات یاد نمیکردند و هدفها و جانبازیهای آنها را تشریح نمی نمودند؟ آیا شاه همیشه نمیکفت که بزرگترین خطر برای او مبارزین مسلحند و آیا تا همین جا که اسرار پشت پرده فاش شده نشان نمیدهد که بزرگترین گرفتاری رژیم شاه سرکوب مبارزه مسلحانه بود و منشاء بسیاری از بحرانهای دستگاه دولتی وجود همین مبارزه بود است؟ اپورتونیستها آیا با اثبات اینکه مبارزه مسلحانه هیچ نقشی در کیفیت جنبشهای خودبخودی کنونی نداشته اند، آیا با حاکم کنونی که میخواهند نقش هر نیرویی جز خود را نفی کنند، عملاً همکاری نمی کنند؟ اپورتونیستها اگر واقعا "خود را کمونیست میدانند چرا نقشی را که کمونیستها در مبارزه با رژیم شاه داشتند بخوبی نمی شناسند و برای مردم توضیح نمی دهند، نفی کلی این نقش به نفع چه کسی است؟ جز

حاکمیت موجود ؟

۲- مراقب باشید که مبادا این اپورتونیست‌ها انتقادی بیش از اسلافشان در "کمیت مرکزی" کرده باشند. در این عبارت نیز جستجو کنید ببینید چیز تازه‌ای می‌یابید؟؛ "این مشی در مقابل قوانین مبارزه متین طبقاتی قرار گرفته و نقش روشنفکران و نقش توده‌ها را در جریان مبارزه طبقاتی و انقلاب مخدوش و وارونه مینماید. از پروسه عینی تکامل دیالکتیکی مبارزه طبقاتی جهیده و می‌خواهد تمایلات خاصی را بر روند عینی مبارزه اجتماعی تحمیل نماید. این مشی هر چند در پوشش مارکسیستی و از جانب این یا آن نیروی مارکسیست - لنینیست مورد توجه قرار گرفته باشد، از آنجا که به توده‌ها و مبارزات آنها بهایی نمیدهد و سعی در تحمیل مبارزه عدلای روشنفکر جدا از توده بر مبارزه طبقاتی توده‌ها دارد، از آنجا که عملاً "به رد و نفی کار سیاسی و توده‌ای در میان پرولتاریا و عدم ارتقاء تشکل و هدایت مبارزه آنان می‌انجامد و با جان‌نشین ساختن سازمان روشنفکران جدا از توده بجای سازمان و حزب پرولتوری، پرولتاریا را از داشتن حزب سیاسی مستقل خود محروم کرده و هم‌زمنی این طبقه را در انقلاب دموکراتیک تأمین نمی‌نماید یک شی انحرافی و غیر پرولتیری است" (همانجا - صفحات ۱۱ و ۱۲).

۳- "توده‌ای" همیشه واقع بین است و برخلاف اپورتونیست‌های "جوان" میدانند که بالاخره یکروز باید حساب لاف و کزاف بیهوده را پس داد. لذا بعکس آنچه بعداً در نوشته "سازمان پیکار" می‌بینید در اینجا نویسنده قلم خود را مهار میکند و با قید "در صورت امکان" همه فعالیتها را مشروط مینماید و این محکم‌کاری دور اندیشانه‌ای است. اپورتونیست‌های "پیکار" گویا هنوز "جوان" (این اصطلاحی است که در مورد بنیان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران عموماً بکار می‌برند و قصدشان نشان دادن بی‌اطلاعی آنها از مارکسیسم - لنینیسم است) هستند و خود بخود "جویای نام" لذا کسر شأن آنهاست که با اینگونه عبارات محافظه کارانه اقدامات وسیع "سیاسی - تشکیلاتی" خود را مقید کنند.

۴- کلمه "انقلابی" در این دو نقطه و در بسیاری از نوشته‌های

"سازمان پیکار" بصورت حشوی زائد تکرار میشود، منظور نویسنده در هر مورد روشن نیست ولی احتمالاً "این کلمه بدرد پلمیک های بعدی میخورد که تمامه لنکی های کار به آن نسبت داده شود. مثلاً "در قطعه قبل در اصطلاح "حزب طراز نوین و انقلابی" کلمه "انقلابی" زائد است ولی شاید روزی بکار آید.

۳۵- منظور از منتقدین کنونی همانهایی هستند که رفیق اشرف در

مصاحبه خود با عبارت "این دیرآمدگان" از آنها یاد کرده است. اینها پس از انتقاد "کمپته مرکزی" به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه برخاسته اند و همانطور که در مقدمه این قسمت توضیح دادیم آثار خود را در هرتاریخی که بوجود آورده باشند، اساساً "در جریان اوج مبارزات اخیر به بازار دادماند." ۳۶- اگر رد این مشی دیگر ارزش تئوریک ندارد گویا برای ثبت زمان ورود اپورتونیستهای گوناگون و در عین حال هم رنگ بمیدان مبارزات اخیر مردم ایران در تاریخ ارزش دارد زیرا همه این اپورتونیستها و از جمله نویسنده جزوه "تئوری پیشاهنگ" بانفدی از همین تئوری وارد صحنه میشوند. تئوری مبارزه مسلحانه برای این پهلوانان حکم رخت کنی را پیدا کرده.

ولی ایشان فاضلتر از آنند که با اینگونه عبارات از کار وی یاد شود، وی قادر است جملاتی بگوید که عمق معنای آنرا در نمی یابد: "نسل جدید چپ همیشه باینش خاص به این مسائل اندیشیده چرا که این مسائل در کنار هم برای این نسل مطرح شده بودند و این نسل در واقع بنوعی خاص باین مسائل شرطی شده بود" (همانجا ص ۱۰) بهر حال گویا این جمله را باید نزد روانپزشک برده و کاش هنگامی که ما اینکار را می کنیم نویسنده جزوه نیز همراهان باشد تا در مورد بیماری او نیز با روانپزشک مشورتی کنیم. بنظر ما نویسنده "تئوری پیشاهنگ" از این بیماری روانی رنج میبرد که خود را علامه دهر میداند و حال آنکه در واقع چنین نیست.

۳۷- شاید این "محدود" کردن کار در واقع نه از آن لحاظ باشد که بهر حال نویسنده "پیشاهنگ" این قسمت از تئوری را واجد "ارزش" دوباره رد کردن دیده بلکه ما احتمال میدهیم که تقسیم کاری در بین است. اگر چنین است شکر د بسیار خوبی است. در هر جزوه یک قسمت از تئوری مبارزه مسلحانه

را رد میکنیم. این پوشش خوبی است بر همان شگردی که اپورتونیستهای دیگر با وضوح آنرا انجام میدهند، یعنی مثله کردن تئوری مبارزه مسلحانه و بعد رد کردن قسمت‌های جداگانه آن بدون ارتباط با سایر قسمت‌ها.

۳۸- از تمام قرائن پیداست که این اعلامیه دستپخت "کمیته مرکزی" است ولی حتی اگر کار خود منشعبین هم باشد چون اینها پس از انشعاب به

حزب توده پیوسته‌اند "تودهای" محسوب شده نظراتشان منعکس کننده مواضع حزب توده و طرز برخورد آن با مسائل میباشد.

۳۹- همانطور که خواننده حتی نسبتاً آگاه که لا اقل الفبای مارکسیسم-

لنینیسم را آموخته است، حق دارد که به عقل سلیم "رفقای پیکار" شک کند. او می‌داند که هیچ جریان اجتماعی نیست که دارای انگ طبقاتی نباشد حتی اگر خود ادعا کند که در "خارج از مدار مبارزه طبقاتی" فعالیت میکند.

۴۰- این ردیلانه‌ترین کتابی است که در رد مبارزه مسلحانه در ایران

نوشته شده است.

۴۱- در سراسر نوشته‌های این کتاب احساس تحقیر نویسنده نسبت به این مبارزات قهرمانانه هویداست. او حتی برای تحقیر "پنج بمب" را "دو جفت و نیم بمب" ذکر میکند ولی شنیدن این امر تعجب آور است که حتی این شاید هم برای عوام‌فریبی از جانبازی چریک‌ها ستایش میکند.

۴۲- در این دو قسمت ما بیشتر با عقاید رفیق جزنی برخورد داریم که بهر حال با قید خاص خود در این زمینه‌ها اظهار نظر میکند.

۴۳- بدلائل امنیتی و برای قابل کنترل بودن این جزوه‌ها معمولاً "تکثیر نمیشد و همان نسخه اصلی پس از مطالعه اعضای گروه در جای امنی نگهداری میشد و باین علت یورشهای پلیس این اثر نابود کننده را بر این آثار داشت.

۴۴- چون متن واحدی غلطی از کتاب "م. م. هم، هم، هم، هم" در اختیار ما نیست و مطالب از چاپهای مختلف کتاب اخذ میشود لذا از ذکر شماره صفحات معذوریم. ضمناً چون از رفیق مسعود فقط همین یک اثر در دست است هر کجا می‌گوییم رفیق مسعود می‌نویسد، منظور در همین کتاب است.

۴۵- در کتاب "یادداشت‌هایی در باره استراتژی و تاکتیک جنبش‌ترقی

خواهانه ایران " منتسب به رفیق جزنی که از نظر ما اصالت آن مورد تردید است ( چون مطالبی در آن آمده است که با سیاق نوشته‌های رفیق جزنی در سایر جاهای تطبیق نمی‌کند ) آمده است که : " جامعه ما ، جامعه ایست وابسته و تضادهای آن عبارتست از تضاد بین خلق و امپریالیسم ، تضاد بین کار و سرمایه و بین زحمتکشان و سرمایه‌داران " می‌بینیم که در اینجا اساساً " صحبتی از " عمده و غیر عمده " بودن تضادها در میان نیست و هر سه تضاد در عرض یکدیگر بیان شده‌اند .

ولی در صفحه ۱۰ کتاب نبرد با دیکتاتوری آمده است : " تضاد اساسی سیستم ، تضاد کار با سرمایه بطور مطلق نیست بلکه تضاد خلق ( یعنی کارگران ، دهقانان ، خردمبوزوآزی و بوزوآزی حلی ) با امپریالیسم و بوزوآزی کمپرادور است " .

۴۶- این مطالب را رفیق مسعود در سال ۴۹ نوشت . آیا یاوه‌گویان منتقدی که به خوانندگان یا شنوندگان خود اطمینان می‌دهند که " چریک‌های فدائی خلق به نیروی تاریخی پرولتاریا و قدرت تشکل " وی ایمان ندارند شرم نمی‌کنند ؟ اینها وقتی رفیق مسعود و رفیق پویان ، با توجه به تجربه‌های عینی گروه " وضع طبقه کارگر " را مورد بررسی قرار می‌دهند و روحیه و فرهنگ مسلط بر آنها را در آن زمان بازگو می‌کنند ، مثلاً " رفیق پویان می‌گوید که کارگران ایام بیکاری خود را به بطالت می‌گذرانند و تطمیع فرهنگ مسلط شده‌اند ، یا رفیق مسعود می‌گوید کارگران آماده پذیرش تعلیمات سیاسی نیستند ، فرصتی برای جنجال و هیاهو براه انداختن بر سر این مطلب بدستشان می‌افتد که اینها به پرولتاریا ایمان ندارند ، قدرت تاریخی وی و نیروی تشکل او را نمی‌شناسند . به این یاوه‌گویان باید گفت شایسته‌ترین کتابی که در ادبیات مارکسیسم روی نقش تاریخی پرولتاریا در برانداختن تمام مفاصل جامعه کتونی تأکید شده و این نقش حتی با غرضی مفرط نشان داده شده است کتاب انگلس‌بنام " وضع طبقه کارگر در انگلستان " می‌باشد ولی قسمت عمدتای از همان کتاب مصروف شرح این امر میشود که طبقه کارگر انگلستان در چه وضع فلاکت باری بسر میبرد و با چه فساد زندگی می‌کند . چندین بار در

طول کتاب انگلس می‌گوید "واینکه در این اطاقهای مخروبه که در میان این زمان و مردانی کم‌بندون پوشش کاشی روی هم ریخته‌اند چه فساد و وجود دارد از شرح آن شرم دارم".

آیا شرح این وضع مانع از آنست که انگلس در همان کتاب ایمان خود را به پرولتاریا در برانداختن دشنامیکه همه این مفاسد را به او تحمیل کرده ابراز دارد؟ اگر رفقای ما پویان و احمدزاده نیز البته بنحوی محدود روحیه واقعی عقبه کارگر ایران را در نیمه دوم سالهای ۵۰ بیان میکنند ولی در هانجا نیز اضمینان خود را به اینکه هیچ نیرویی جز پرولتاریا نمی‌تواند رهبری انقلاب ضد امپریالیستی را در دست بگیرد و به نتیجه برساند تصریح می‌کنند و از این رو هیچ تناقصی بایکدیگر ندارند و فقط منتقدین تئوروی مبارزه مسعانه می‌توانند با پنهان کردن این اعتماد اساسی رفقای ما از خرابندگان و شهربندگان خویش فرصت هرچی گری بدست آورند.

۴۷- پیوند ارگانیک بورژوازی وابسته با امپریالیسم تضاد خلق با بورژوازی وابسته را از تضاد خلق با امپریالیسم منتزع می‌کند و نمیتوان آنرا مستقل از آن تضاد بحساب آورد.

۴۸- البته اینک شاه بعنوان یک "چماق بسیار خورشده است" اهمیت خاصی برای امپریالیسم داشت، باز هم ماهیت رابطه شاه با امپریالیسم را عوض نمی‌کند. کمونیستها در ویتنام پس از آنکه "نگهدین دیم" را سرنگون کردند ضربه بزرگی به امپریالیسم وارد ساختند و همانطور که رفیق لندوان می‌گوید امپریالیسم را دچار "بحرانهای پی‌درپی" نمودند ولی این اهمیت خاصی نکودین برای امپریالیسم هرگز باعث نشده که آنها نکودین دیم را جز یک سگ زنجیری امپریالیسم چیز دیگری بدانند.

۴۹- رفیق جزنی در مورد نقش عمده دیکتاتوری شاه در مرحله کنونی تا آنجا پیش می‌رود که وضع رژیم شاه را در مبارزات کنونی با نقش مهاجمین ژاپنی در انقلاب چین مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که همانطور که در آنجا در یک مرحله تضاد با امپریالیسم ژاپن عمده شده بود و همه نیروهایی که حاضر بودند با امپریالیسم ژاپن بجنگند در طرف دیگر تضاد قرار می‌گرفتند



درایتجانیز دیکتاتوری شاه عمده است و همه نیروهایی که حاضرند بادیکتاتوری شاه بجنگند چه خلقی و چه غیر خلقی در طرف دیگر تضاد قرار دارند .  
 ۵۰- خود رفیق جزنی در کتاب پیشاهنگ و توده ص ۱۵ می گوید : " در یک مقیاس و سیعتر جای یک دارو دسته منفور را دارو دسته منفورتر دیگری پر می کند " .

۵۱- همانطور که قبلا هم تذکر دادیم رفیق جزنی گرایش به این دارد که دیکتاتوری شاه را تا حد زیادی به تمایلات و منافع شخصی شاه و درباریان نسبت دهد، نه به اقتضای روابط تولیدی وابسته به امپریالیسم . او در نظر نمی گیرد هر ارگان تولیدی یا اداری جدیدی که برای اداره کسب و کار بورژوازی وابسته در نقطه ای از کشور مستقر میشود خود در عین حال یک ارگان سیاسی - پلیسی فعال برای سرکوب خلق است و اساس دیکتاتوری شاه بر همین واحدها که تا دورترین نقاط کشور پنجه افکندند استوار است و این نظام در اختیار هر کس دیگری نیز قرار گیرد و یا بعبارت بهتر هر کس دیگری را هم که با اختیار بگیرد همین قدرت را در کفش متمرکز خواهد کرد .

پایان جلد اول

سها : ۸۰ ربال

از انتشارات : چریکهای فدائی خلق ایران



انتشارات پویان